

سپهر

دوماهنامه
نومبر ۱۳۹۹ شماره
مهر و آبان ۱۳۹۹



نقشه راه جمهوری اسلامی
برای «بقا»

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

مدیر مسئول: علی کشتگر

دبیر تحریریه: رضا علیجانی

شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

طراحی جلد: دفتر گرافیک مرغ دریایی www.seagullstyle.com

طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقدا ابوالفضلی

Email: contact@mihan.net

Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۲..... **سرخن**
- ۴..... **تبدیل فعالین سیاسی به تحلیل گران سیاسی، آغاز یک فاجعه** (آرش آذرخش)
- ۶..... **حامی پروری و امتناع اصلاحات حربه اصلی بقا** (علی افشاری)
- ۸..... **چین و خاور میانه** (فاطمه امان)
- ۱۰..... **نقشه راهی که بسترش ناهموار و تاریک است** (بهروز بیات)
- ۱۴..... **انحطاط اقتصادی، فقر و آینده نظام سیاسی ایران** (فریدون خاوند)
- ۱۷..... **جمهوری اسلامی در سر اشیب اضمحلال** (حسن شریعتمداری)
- ۲۰..... **تله عمق استراتژیک یا همان ویتنام نظام** (شهریار صادقی)
- ۲۱..... **استراتژی و تاکتیک های بقاء جمهوری اسلامی** (علی کشتگر)
- ۲۳..... **چه متغیرهایی تاب آوری حکومت در مقابل بحرانها را رقم می زند؟** (احمد علوی)
- ۲۴..... **هشدار نسبت به «نقشه راه حکومت برای بقا» که اصلاح طلبان و سرنگونی طلبان را غافلگیر می کند** (رضا علیجانی)
- ۲۸..... **کژکار کردی نظام سیاست گذاری و ناتوانی انتخاب استراتژی موثر** (هادی کحالزاده)
- ۳۰..... **نقشه راه نظام برای تشریف فرمائی امام زمان!** (بهزاد کریمی)
- ۳۳..... **فردائی که نیامد** (محسن یلفانی)
- ۳۴..... **آستانه ۳۶ (تازه های ادبیات فارسی)** (بامداد ارشادی)

سرخن

سخن از نارضایتی و احتمال اعتراضات و شورشهای اجتماعی دیگر نه تنها از سوی نیروهای مخالف حکومت و یا از سوی کارشناسان و اقتصاددانان و جامعه شناسان مستقل بلکه امروزه از زبان برخی دست اندرکاران درون قدرت نیز به گوش می‌رسد.

بحران شدید اقتصادی که زندگی روزمره بخش عمده‌ای از جامعه را به خطر انداخته است، کسری بودجه دولت که برای جبران آن دست به هر کاری می‌زند، بحران‌های منطقه‌ای که هر از چندی علاوه بر انزوای شدید سیاسی حکومت، خطر چالش‌های جدی و حتی جنگ را بیخ گوش آحاد جامعه می‌آورد و بسیاری موارد دیگر، صورت مسئله «علت بقای حکومت» را در اذهان بسیاری از مردمان و حتی ناظران بیطرف می‌آورد. این را زیاد شنیده‌ایم که هر «یک» از بحرانهای متعددی که مردم و کشور ما دچارش شده‌اند به تنهایی در کشورهای دیگر موجب تغییرات جدی حتی در سطح کلان حکومت شده است پس چگونه است که در ایران با وجود مجموعه متعددی از بحرانها، حکومت هنوز فرونریخته است؟

آیا این بحرانها در آن حدی که مخالفان و ناظران می‌گویند جدی نیست و آنها در حال سیاه نمایی‌اند؟ آیا حکومت ایران توانایی مدیریت بحرانها و از سرگذراندن آنها را داشته و دارد؟ آیا کاسه صبر مردمان هنوز پر نشده است؟ آیا موانعی در راه کنشگری مردمان وجود دارد؟ آیا حکومت توانسته و باز می‌تواند منتقدان و مخالفان و معترضان را کنترل و مهار و بدین طریق بقایش را تضمین کند؟ با شدت بحران‌های اقتصادی که حتی مسئولان خود حکومت نیز بارها بدان اشاره کرده‌اند میزان تاب‌آوری حکومت برای اداره جامعه چقدر است؟ این مسائل و پرسشهای مهم و راهبردی، شورای دبیران میهن را به این نتیجه رساند که موضوع شماره ۳۶ به:

نقشه راه جمهوری اسلامی برای «بقا»

اختصاص یابد تا در این پرونده این موضوع بررسی شود که جمهوری اسلامی برای بقای خویش چه نقشه راهی در حوزه‌های مختلف دارد؟ آیا این نقشه‌ها نتیجه بخش خواهد بود؟ نقش دیگر عوامل متعدد از جمله و مهم تر از همه نقش مردم و جامعه مدنی و سیاسی در این میان چیست؟ و عوامل و شرایط خارجی چه تاثیری در پیروزی یا شکست این نقشه خواهند داشت؟

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

تبدیل فعالین سیاسی به تحلیل گران سیاسی، آغاز یک فاجعه

آرش آذرخش



بی شک و جود دلائل بسیاری منجر به ماندگاری رژیم جمهوری اسلامی تا به امروز شده است. دلائلی که میتوان از جوانب مختلف به آنها پرداخت. این جانب ، اما قصد آن دارم که به یکی از دلائل مهمی که عمدتاً به ضعف اپوزیسیون سیاسی رژیم جمهوری اسلامی، متعاقب گسترش بی حد و حصر دنیای مجازی است، بپردازم. در این مقاله بر آنم که نشان دهم که بدون آسیب شناسی این ضعف اساسی، نه تنها جامعه سیاسی ما، بلکه حتی جامعه روشنفکری و بعضاً جامعه مدنی ما دچار فاجعه خواهد شد. فاجعه ای که میتواند در عمل عمر خود رژیم را طولانی تر نماید. هر چه زمان میگذرد و هر چه بر جنایات رژیم جمهوری اسلامی علیه مردم ستمدیده در ایران افزوده میگردد ، بیش از آنکه ما شاهد گستردگی و سازمانیابی فعالین سیاسی، جهت مقابله کنشی و سازمانیافته علیه جنایات و ستم وقفه ناپذیر حاکم باشیم، شاهد دگردیسی و تبدیل پر شتاب و منفعلانه فعالین سیاسی به تحلیل گران و مفسران سیاسی هستیم.

باند‌های درونی و سیستم الیگارشسی رژیم جمهوری اسلامی جهت تقسیم قدرت و ثروت مردم ایران و نیز سرکوب مخالفین و دشمنان خویش، یعنی مردم ایران با هم به توافق میرسند، اما مخالفین و منتقدان جدی و حتی اصولی این سیستم ضد انسانی و بغایت جنایتکارانه، نه تنها در راستای همبستگی و همگرایی با هم عمل نمیکند، بلکه بطور وصف ناپذیری خود را از صحنه عمل سیاسی به عنوان فعالین سیاسی کنار کشیده و تبدیل میشوند به تحلیل گران و مفسران سیاسی.

یکی از مبارزین زمان شاه میگفت : برای یک مثال عمل باید یک خروار تئوری داشته باشیم. زیرا در آن زمان کفه عمل بسیار سنگین بود.

اما الان روشنفکران ما از عمل بشدت دور شدند و فعالین سیاسی نیز به شدت دارند تبدیل به تحلیل گران سیاسی و مفسران خبری میشوند. لذا باید گفت که برای یک مثال عمل یک مثال تئوری کافی است. برخی از این تحلیل گران و مفسران سیاسی

متأسفانه به نوعی ، صاحب دکان های دو نبشه مادی و معنوی هم شده و تا حدی وجهه اجتماعی هم پیدا میکنند.

از یک سو در مقابل تحلیلهای و تفسیرهای سیاسی از رسانه ها و ماهواره ها دست مزد دریافت میکنند و سیاست برای آنها تبدیل به حرفه و شغل میشود و از سوی دیگر به نوعی آرامش ذهن و وجدان میرسند. آرامشی که کم شباهت به همان تز "آگاهی کاذب" مورد نظر مارکس نیست.

در گذشته روشنفکران با تکیه بر ایدئولوژی آرمانگرایانه (نه آرمانخواهانه) به آگاهی کاذب میرسیدند اما در دنیای اولترا مدرن امروز از طریق استفاده از ابزارهای تکنولوژی در دنیای مجازی و دیجیتال، ایدئولوژی ها پس زده میشوند و ابزارهای تکنولوژی جایگزین میشوند.

برای تحلیل گران و مفسران سیاسی، فعالیتهای ذهنی بدور از فعالیتهای عملی، چندان دشوار و پر زحمت نیست. زیرا میتوانند در اتاق کار شان و در منزلشان بنویسند، مصاحبه کنند و وجهه لازم را هم بدست آورند.

متأسفانه دنیای مجازی و دیجیتال که میبایست در خدمت گسترش فعالیت عملی و سیاسی تحول آفرین در ذهنیت توده های ستم دیده و سازماندهی و سازمانیابی آنها میشد و فعالین سیاسی را نیز در عمل به هم نزدیک و نزدیکتر میکرد، منجر بدان شد که فعالین سیاسی از فعالیت های سیاسی عملی و تحول آفرین در واقعیت های دلخراش زندگی مردم کوچه و بازار بشدت منفعل شده و به سمت تحلیل و تفسیر محض از همین واقعیتهای ناهنجار و در بهترین حالت ارائه چه باید کردهایی که هیچگونه تعهد عملی برای خود تحلیل گر و مفسر به بار نمی

آورد، سوق یابند.

رژیم جمهوری اسلامی از طریق رصد کردن منظم و برنامه ریزی شده و نظارت بر این روند و هم چنین آسوده خاطر بودن از این روند، توان اصلی خود را جهت سرکوب نه تنها فعالین سیاسی، بلکه فعالین مدنی و اجتماعی و صنفی حاضر در صحنه عمل به کار گرفته و در عمل راه را جهت دگردیسی و تبدیل فعالین سیاسی حاضر در صحنه به تحلیل گران و مفسران سیاسی باز می کند.

در همین رابطه است که شاهد آغاز یک فاجعه میشویم. از یکسو شاهد ازدیاد تحلیل گران و مفسران سیاسی در داخل و خارج از کشور به صورت کاملاً تصاعدی هستیم که رسانه ها و دنیای دیجیتال امکانات لازم را در عرصه مادی و معنوی، احساسی و وجدانی (از قبیل وجهه آفرینی، ازدیاد اعضای دیجیتالی در کانالهای تلگرامی، فیس بوک، توئیتر و ...) به کمک آنها میشتابند و از سوی دیگر شاهد خالی شدن حوزه سیاست از وجود فعالین سیاسی با تجربه و به روز شده، مترقی، کاردان، با سعه صدر ، توانا ، واقع بین و با پرسنپ هستیم.

در عوض در میدان عمل فعالین سیاسی ای باقی میمانند که بعضاً توان تفکیک مسائل از همدیگر را ندارند. مسائلی نظیر تفکیک هویت و شناسنامه سیاسی از برنامه سیاسی، تفکیک برنامه حزبی و

سازمانی از پلاتفرم یک ائتلاف فراگیر ملی، تفکیک همه با هم بودن برنامه ای با همه با من بودن ایدئولوژیک. در ائتلافها و همگرایی های ضروری بجای تاکید بر حداقل های مشترک بر حداکثرهای مورد اختلاف هویتی- ایدئولوژیک، تکیه میکنند و سیاست را حوزه بهداشت و سلامتی می انگارند و در هراسند تا آلوده نشوند و یا آنقدر اعتقادی و ایدئولوژیک به مسائل نگاه میکنند که حتی با نشستن با کسانی که همانند آنها نیستند، احساس گناه میکنند.

این به اصطلاح نخبگان، روشنفکران، تحلیل گران سیاسی و... به مجرد اضافه شدن اعضای کانالهای تلگرامی، توئیتر و فیس بوک شان و کسب وجهه اجتماعی عمدتاً ژورنالیستی، بگونه ای ارضاء میشوند که خود را بی نیاز به دیگران جهت تشکیل یک تشکل و حتی محفل دموکراتیک جهت پرداختن به معضلات جامعه می پندارند. گویی که با فردیت های امتیزه شده و انفراد منشانه شان به تنهایی حریف میدان هستند و میتوانند بار همه مسئولیتها را دون کیشوت وار بر دوش بکشند.

همدیگر هستیم. به عنوان مثال اگر افرادی مسئول، شخصیت ها و یا گروه های سیاسی برنامه گرا و طرفدار ائتلاف فراگیر از حلقه فعالین سیاسی، مدنی، اتنیکی، مذهبی، زنان و به ضرورت چنین امر خطیری رسیده باشند و گامهای اولیه را بر داشته باشند، بیش از اینکه از سوی دشمن مشترک یعنی رژیم جمهوری اسلامی مورد حمله قرار گیرند، از سوی تحلیل گران و مفسران فرار کرده از فعالیت سیاسی و یا از سوی گروه ها و جریانات هویت گرا و حقانیت طلبان آرمان گرا و انتزاعی چپ و راست مورد حمله قرار میگیرند. معمولاً برای بررسی و شناخت یک پدیده یا پدیده ها، آنها پدیده هایی با این اهمیت که در پی ایجاد یک ائتلاف فراگیر ملی و دموکراتیک و گردآوری همه گرایشات ملی و دموکراتیک به مثابه ضرورت عاجل این دوره از سرنوشت مردم ایران هستند، بهتر آن است تا به قول هابر ماس به درون آن پدیده یا پدیده ها رفت و از طریق تعامل با آنها و "اتحاد در عمل" هم به شناخت بهتر آن ها دست پیدا کرد و هم به اصلاح و تکمیل آنها در پروسه عمل پرداخت.

اما اگر بخواهیم ارسطویی بیندیشیم و از بیرون پدیده ها و با نگاهی تضادی و خیر و شری، آنها کاملاً تعارضی (نه تعاملی) به پروژه ها نگاه کنیم و همواره نیمه خالی لیوان را ببینیم، عملاً چیزی جز انفعال و نق زدن از سوی تحلیل گران سیاسی و مفسران خبری و تخریب و تهدید از سوی هویت گرایان قدرت طلب و آرمان گرایان تنزه طلب را شاهد نخواهیم بود. با کمال تاسف تنها نتیجه ای که با این روش های بر خورد نصیب مان میشود، باز نتایج متضاد و دو آلیستی است.

برخی میگویند دوران همه با هم خمینی گذشته است. بدون اینکه بفهمند که خمینی در پی همه با هم نبود، بلکه خواهان همه با من بود و در عمل هم همین کار را کرد.

برخی هم میگویند این ائتلاف یا ائتلاف ها، فراگیر و ملی- دموکراتیک نیستند و نمیتوانند همه گرایشات را در درون خود جای دهند و نهایتاً در انحصار گروه، بلوک و جریانی خاص قرار گرفته و خصلتی حزبی و تک جناحی پیدا میکنند.

بالاخره خودشان هم نمیدانند که کدامیک درست است. در حالیکه به قول سهراب سپهری: چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

بی شک و جود دلایل بسیاری منجر به ماندگاری رژیم جمهوری اسلامی تا به امروز شده است. دلایلی که میتوان از جوانب مختلف به آنها پرداخت. این جانب، اما قصد آن دارم که به یکی از دلایل مهمی که عمدتاً به ضعف اپوزیسیون سیاسی رژیم جمهوری اسلامی، متعاقب گسترش بی حد و حصر دنیای مجازی است، بپردازم. در این مقاله بر آنم که نشان دهم که بدون آسیب شناسی این ضعف اساسی، نه تنها جامعه سیاسی ما، بلکه حتی جامعه روشنفکری و بعضاً جامعه مدنی ما دچار فاجعه خواهد شد. فاجعه ای که میتواند در عمل عمر خود رژیم را طولانی تر نماید.

از سوی دیگر نیز با نوعی از شارلاتانیسم سیاسی که تنها سیاست را کسب قدرت سیاسی، هویت گرایانه و حقانیت طلبانه تاریخی میفهمند درگیریم. هر دو گرایش، هویت گرایانه تنزه طلبانه و حقانیت طلبی قدرت محورانه در سنگر های چپ و راست افراطی، منجر بدان میشود که در رابطه با یک پروژه بسیار واقعی و کاملاً عینی همانند ایجاد یک ائتلاف ملی- دموکراتیک که نیاز بلا فصل و بسیار ضروری مرحله مبارزاتی مردم ایران هست، حتی گفتمانی عمومی شکل نگیرد، چه رسد به اینکه گام های عملی موثر در این رابطه بر داشته شود.

بسیاری از روشنفکران، تحلیل گران سیاسی و مفسران خبری و اصحاب قلم هم که از جرگه فعالین سیاسی به معنای واقعی کلمه نیستند و بعضاً رادای این فعالیت مسولیت آور و پر دردرس را از تن در آوردند، هیچ تلاشی جهت گفتمان سازی عمومی در این رابطه نمیکنند. و انرژی هاشان را به صورت فردی به هدر داده و از هر گونه فعالیت ساختاری پایدار و دموکراتیک ولو در عرصه گفتمان سازی فرار میکنند.

اینان گرفتار همان آگاهی کاذبی میشوند که در اول این مقاله بدان پرداخته شد. فرق این آگاهی کاذب با آگاهی کاذب ایدئولوژی گرایی مورد نظر مارکس در این هست که در یکی فردگرایی، امتیزه شدن و تشکل گرایی و فرار از عمل و کنش های مشخص اجتماعی، شاخص میشود و در دیگری جمع محوری، عملگرایی، انتزاعی دیدن واقعیتها و رومانیتسم فدا کارانه و انقلابی شاخص میشود.

نسل حاضر نیازمند به کار گیری درست این دو مقوله با هم است: هم ایدئولوژی مسولیت آور و عمل زا و پرورش دهنده فعالین سیاسی با انگیزه و متعهد، جمع محور و فدا کار و هم تکنولوژی و علم امکان ساز، پرورش دهنده تشخص و استقلال فردی، ایجاد کننده چابکی کم هزینه تر در اشاعه فکر، نظر و تحلیل.

متأسفانه مقابله این دو مقوله یعنی علم و تکنولوژی امکان ساز با ایدئولوژی آرمان خواهانه (نه آرمان گرایانه) با هم وضعیتی را بوجود آورد که ما کمتر شاهد رعایت انصاف و عدل در نقد و انتقاد از

ادامه از صفحه ۲۲

اسلامی دنبال می شد، در دو دهه اخیر به تدریج به نزدیکی با شرق (چین و روسیه و متحدان نزدیک آنان) استحاله پیدا کرده است. دموکراسی های غربی برای مردم بویژه نسل جوان ایران الگوی جمهوری به شمار می روند در حالی که رژیم های روسیه و چین برای مردم ایران هیچ گونه جاذبه ای ندارند. جمهوری اسلامی در اتحاد و اتکاء به نظام های چین و روسیه که خود به ارباب و سرکوب تکیه دارند و با سیاستهای منطقه ای و ضد غربی جمهوری اسلامی مخالفتی ندارند احساس امنیت می کند. در حالی که هم با الگوی غربی (جمهوریت و حقوق بشر) مشکل دارد و هم با این کشورها بر سر منافع و اهداف منطقه ای خود در تعارض است. اتحاد و اتکاء به روسیه و چین جزئی از استراتژی بقای جمهوری اسلامی است که حتی در صورت عادی شدن مناسبات ایران و غرب نیز تا پایان

عمر جمهوری اسلامی ادامه خواهد داشت. "آزموده را آزمون خطاست"

آنان که همچنان سیاست ورزی را به شرکت در انتخابات و پند و اندرز به حاکمان جمهوری اسلامی تنزل می دهند و امیدوارند که از این راه نظام حاکم را در مدار اصلاحات قرار دهند، اگر به دور از اغراض شخصی چنین می کنند، علاقه ای به درس گرفتن از تجارب شکست خورده گذشته ندارند و همچنان به همان راهی می روند که انرژی ها را به هدر می دهد و رهروان را به دنبال سربازی می کشاند که پایان آن خستگی، نومیدی و خفت و خواری است.

ولایت مطلقه فقیه و ایدئولوژی تبعیض و تحقیر همراه با آن در ۴۰ سال گذشته اصلاح ناپذیری خود را به کرات و به روشنی به همه طرفداران اصلاحات نشان داده است. از این پس رسالت اصلاح طلبی کنونی در روش ها و گفتمان های رایج آن تحکیم استبداد و

پاشیدن بذر توهم و نومیدی در میان مردم است. عبور از استبداد ولایت مطلقه و حکومت انحصاری روحانیون شیعه مستلزم شوریدن بر آن است. شوریدن در گفتار، نوشتار، رفتار و نهایتاً کردار اعتراضی فراگیر ایرانیان راهی سخت و پرهزینه، اما اجتناب ناپذیر.

(۱)- آقای خمینی جملات تفصیلی تر و روشن تری هم در این مورد دارد:

«حکومت، که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است... و بالاتر از آن هم مسائلی است، که مزاحمت نمی کنم.» ۱۶ دی ۱۳۶۶ /صحیفه امام

«حدود اختیارات ولی فقیه همان حدود اختیارات خداوند تبارک و تعالی است.» ۲۸ دی ۱۳۶۶ /روزنامه رسالت

حامی پروری و امتناع اصلاحات حربه اصلی بقا

علی افشاری



آشکار می‌سازد حفظ و تحکیم وضع موجود و جلوگیری از هر گونه دگرگونی و تزلزل چه در قالب اقدام مخالفان و تلاش از بیرون باشد و یا چه استحاله از درون باشد را مد نظر دارد. در این چارچوب حامی پروری، حفظ انسجام در هسته سخت قدرت و جلوگیری از هر گونه اصلاحات اساسی و معنادار در سیاست داخلی، روابط خارجی، راهبرد منطقه‌ای و امور کلان اقتصادی مورد تاکید است تا مولفه های

جمهوری اسلامی در شرایطی نیمه اول دهه پنجم حیاتش را می‌گذراند که با سخت‌ترین چالش‌های داخلی و خارجی دست و پنجه نرم می‌کند. بحث احتمال تغییر جمهوری اسلامی از طریق جنبش اعتراضی توانمند مخالفان و یا فروپاشی از درون پر رونق تر از گذشته مطرح است؛ حتی برخی پیشتر رفته و فروپاشی نظام را قطعی تلقی کرده و در اندیشه ساماندهی مناسبات دوران گذار و مراحل بعدی هستند. اما رصد کردن واقعیت‌های حاکم بر میدان و موازنه قوای سیاسی نشان می‌دهد اگرچه احتمال پایان حیات جمهوری اسلامی بیشتر از گذشته شده اما هنوز این نظام بخت ممانعت از اجتناب ناپذیری سقوط دارد منتهی در هر صورت از بحران خارج نمی‌شود بلکه می‌تواند آن را مدیریت کرده و اجازه ندهد موجبات مرگ سیاسی را فراهم کند.

اما به موازات تهدید و ارباب مخالفان و معترضان تطمیع بخشی از جامعه که خارج از پایگاه نظام است و خرید وفاداری کارگزاران نظام از طریق اعطاء امتیازات نیز دنبال می‌شود. فساد اقتصادی دیگر ناشی از ضعف سازوکارهای نظارتی و یا پیامد ناخواسته تجمیع قدرت غیرپاسخگو، ساخت مطلقه قدرت و نهادینه شدن انحصارات در نظام جمهوری اسلامی ایران نیست؛ بلکه به عنوان راهکاری برای استمرار بقا و رفع تهدیدات مورد استفاده بخش مسلط قدرت گرفته است.

به عبارت دیگر فرایند تحولات مرحله‌ای نظام (Transformation) در «روسی‌شدن» به نقطه پایان خود رسیده است. منظور از روسی شدن پدیدار شدن مناسباتی مشابه شکل تثبیت شده نظام سیاسی پسا شوروی در روسیه است که به قول مارشال گلدمن در مقاله‌اش در نشریه فارین افیرز یک سرمایه داری الیگارشیک و دولتی است. در این سامانه سیاسی گروهی اندک که دارای اشتراکات کلان عقیدتی و مسلکی هستند، ثروت‌ها و دارایی‌های کشور را به صورت انحصاری و از طرق نامشروع در اختیار گرفته، اموال عمومی را غارت کرده، و به بهای گسترش فقر در جامعه و تشدید اختلاف طبقاتی امپراطوری‌های اقتصادی تشکیل داده‌اند.

بررسی روابط در درون بلوک قدرت نشان می‌دهد که در حال حاضر مناصب ارشد و میانی قدرت به

اصلی نقشه راه نظام برای حفظ بقا را تشکیل دهند. حساسیت نظام در این مقطع ایجاد تزلزل در بلوک حاکمیت است و هزینه ناهماهنگی با تصمیمات نهاد ولایت فقیه بالاتر رفته است. به موازات تعمیق شکاف بین ملت-حکومت نیز باعث شده تا رادیکال شدن خواسته های مردم طیف بزرگی از نیروهای اصلاح طلب و اعتدالی که اصلاح طلبی آنها جنبه اسمی و غیرمحتوایی داشته بیشتر به بخش مسلط قدرت نزدیک شده و در خدمت آن قرار بگیرند. حسن روحانی در دو سال آخر ریاست جمهوری تبدیل به رئیس دولت مطیع و تسلیم فرامین رهبری شد و اندوخته سیاسی خود را در تقویت وضع موجود سرمایه گذار کرد که البته منجر به ورشکستگی کامل شد.

نگرانی خامنه ای در این مقطع ترمیم ترک هایی است که بعد از کشتار آبان ۹۸ و خطای سپاه در ساقط کردن هوایی‌های مسافربری اوکراین در هسته سخت قدرت ایجاد شده است. ترسیم چهره مقتدر از نظام و تجدید سازماندهی ساختار سرکوب برای تقویت توان برخورد و اعمال خشونت موثر مورد توجه است تا دستگاه سرکوب از نقطه گسست دور شود. در این خصوص راه اندازی گشت های محله محور بسیج روشنگر است که نظام می‌کوشد تا در برابر اعتراضاتی مشابه آبان ۹۰ ظرفیت بازدارندگی خود را ارتقاء دهد.

بحران یک تهدید بزرگ است اما لزوماً به مرگ منجر نمی‌شود و در شرایطی هم می‌تواند فرصتی برای رشد شود. ولی جمهوری اسلامی از شرایطی که بتواند ابرچالش‌ها را به فرصت تبدیل سازد، عبور کرده و حداکثر می‌تواند جلوی بدخیم شدن آنها و قطعی شدن مرگ را بگیرد؛ به عبارت روشنتر اجازه ندهد شیرازه امور نظام از هم گسیخته شده و ماشین سرکوب در هم بشکند. شیوه حکمرانی جمهوری اسلامی اساساً زیست در بحران و انتقال از بحران به بحران دیگر است؛ منافع نهاد ولایت فقیه در گرو بسامان نشدن اوضاع است که اجازه مداخلات گسترده ولی فقیه و نهادهای انقلابی در تعیین امور را نمی‌دهد.

مهر بحران کنونی و تضمین بقای نظام در دهه پنجم بر دوش نهاد ولایت فقیه با محوریت سید علی خامنه‌ای است که عنصر کانونی نظام سیاسی و هسته قدرت است. شواهد و ظواهر امور نشان می‌دهد که تصور خامنه ای و نزدیکانش این است که جانشینی ولی فقیه به دهه ششم موکول می‌شود. از این رو ابتدای هسته سخت قدرت به تصمیمات خامنه‌ای است. البته مسائل مربوط به جانشینی رهبری سیاست های بقا را متأثر می‌سازد. ارزیابی عملکرد خامنه ای و رمزگشایی از مواضع او



و ماندگار با هدف گسترش قدرت ولی فقیه باعث می‌شود نهادهای انتخابی ضعیف تر شده و امکان بر هم زدن توازن قدرت به نفع دگرگونی وضعیت موجود را نداشته باشند.

کنترل قوای مجریه و مقننه در دهه پنجم حیات جمهوری اسلامی که به احتمال زیاد دهه آخر رهبری خامنه‌ای خواهد بود قرار است در دست نیروهای اصول گرا باشد و چه بسا توافق محتمل برجام ۲ را چهره های اصول گرا انجام دهند. تجلیل بی سابقه خامنه ای از تصمیم آیت الله خمینی در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و «مدبرانه» توصیف کردن آن دریچه ای برای فهم تحولات کلان سیاسی محتمل آینده در بلوک

شود نظام به دلیل عدم تن دادن به تبدیل شدن به یک دولت عادی در نظام بین الملل کماکان می تواند از ظرفیت شرکت ها و بنگاه های چینی بهره مند شود که در غیاب تحریم ها و موانع مبادلات مالی به راحتی می توانند حضورشان در بازار ایران را گسترش بدهند. توافقی که باعث نشود جمهوری اسلامی موقعیت منطقه ای اش دستخوش دگرگونی اساسی گردد برای نظام حکم جام زهر غیرکشنده دارد. در این چارچوب نظام تن به عقب نشینی کنترل شده و مرحله ای می دهد تا بعد از سپری شدن روزهای سخت و بر بستر رویکرد غیرتبعییلی و تحول در مناسبات جهانی دوباره فعالیت های توسعه طلبانه اش را از سر بگیرد. اما تا

عنوان یک منبع درآمد در اختیار نیروها قرار می گیرد تا در ازاء دستیابی آسان و غیرقانونی به منابع و دخل و تصرف شخصی و گروهی وفاداری سیاسی آنها به حاکمیت و بخصوص ساختار آن دریافت و تضمین شود. در واقع نظام به مراتب بیشتر از گذشته به حامی پروری وابسته شده و پایبندی به دلیل مسائل ارزشی و اعتقادی در بین کارگزاران و حامیان آن کاهش ملموسی یافته است.

در سطح گفتگمانی نیز مصادیق «ضد انقلاب» گسترش می یابد. دوام جمهوری اسلامی از همین نزاع بر سر انقلاب و ضد انقلاب بر می خیزد. این دوگانه هم به لحاظ گفتگمانی و هم سیاسی روشن می سازد که چگونه این نظام توانسته است بقاء خود را حفظ کند. یکسان قلمداد کردن انقلاب و جمهوری اسلامی باعث شد تا اعمال خشونت انقلابی بر علیه مقامات نظام پهلوی شامل هر کسی شود که هژمونی آیت الله خمینی و برنامه سیاسی ائتلاف نیروهای خط امام را نپذیرد. این شمول به خاطر پسوند ضد انقلاب موجه گردید.

جمهوری اسلامی در تمامی ادوار حیات خود از برچسب ضد انقلاب برای مهار رقیبان و خنثی سازی مخالفان بهره جسته است. توده انقلابی نیز کما بیش در این سالها فریب این ادعا را خورده است. البته شمار کسانی که این همانی کاذب و مصنوعی فوق را باور دارند به میزان چشم گیری به تدریج در طول سالها کاسته شده است اما هنوز به اندازه ای است که در کنار ماشین سرکوب پایگاه اجتماعی قابل اتکایی را برای حکومت درست کند.

هراس در بخش هایی سنتی و دین باور جامعه که نبود جمهوری اسلامی منجر به حذف دین و روزهای تیره و تاریک دین داران می شود و سبک زیست سنتی ممکن نخواهد بود بخش دیگری از پروپاگاندای نظام در حفظ بقا است. این پروپاگاندا در مسیری متضاد گرایش های ناسیونالیست افراطی و شبه فاشیستی نیز را هدف قرار می دهد که با دمیدن بر تنور بیگانه ستیزی و ترسیم صورتبندی کاذب: «ذات خصمانه از غرب در برابر اقتدار ایران در خاورمیانه» از آنها نیز یارگیری کند.

اما حساس ترین وجه سیاست های حفظ کننده بقا در سیاست خارجی است. نظام در حال حاضر زیر فشار سنگین سیاست فشار حداکثری دولت ترامپ و بر هم خوردن معادلات میدانی در خاورمیانه به ضرر حکومت قرار دارد. در این شرایط نظام در وضعیت سختی قرار دارد. از دید نهاد ولی فقیه تغییر راهبردی در سیاست موسوم به «تقویت جبهه مقاومت» عملا به پایان حیات ایدئولوژیک نظام منجر می شود که فرقی با سقوط جمهوری اسلامی از دید آنها ندارد؛ اما از سوی دیگر گسترش مشکلات اقتصادی ریسک تداوم مقاومت را افزایش داده و سازش در بلندای تقابل را گریزناپذیر ساخته است. در این فضا نظام می کوشد تا با مقاومت بتواند شرایط مذاکره را تغییر دهد تا مفاد توافق جدید پایه های سیاست منطقه ای و داخلی را دستخوش دگرگونی نسازد و موازنه قوا را به شکل بزرگ و جبران ناپذیر تغییر ندهد.

افزایش اتکا به دولت های چین و روسیه به عنوان پاره سنگ در برابر فشار دولت آمریکا و حفظ نیروهای نیابتی در منطقه نیز اهرم های چانه زنی نظام هستند. روند سرمایه گذاری ها و مشارکت های خارجی به گونه ای است که نظام عملا به لحاظ راهبردی به چین و روسیه وابسته شده است. حتی اگر برجام ۲ امضا

جمهوری اسلامی در شرایطی نیمه اول دهه پنجم حیاتش را می گذراند که

با سخت ترین چالش های داخلی و خارجی دست و پنجه نرم می کند. بحث احتمال تغییر جمهوری اسلامی از طریق جنبش اعتراضی توانمند مخالفان و یا فروپاشی از درون پر رونق تر از گذشته مطرح است؛ حتی برخی پیشتر رفته و فروپاشی نظام را قطعی تلقی کرده و در اندیشه ساماندهی مناسبات دوران گذار و مراحل بعدی هستند. اما رصد کردن واقعیت های حاکم بر میدان و موازنه قوای سیاسی نشان می دهد اگرچه احتمال پایان حیات جمهوری اسلامی بیشتر از گذشته شده اما هنوز این نظام بخت ممانعت از اجتناب ناپذیری سقوط دارد منتهی در هر صورت از بحران خارج نمی شود بلکه می تواند آن را مدیریت کرده و اجازه ندهد موجبات مرگ سیاسی را فراهم کند.

قدرت است.

البته همه مواردی که شرح داده شدند تحلیل از سیاست های مورد نظر هسته سخت قدرت و نهاد ولایت فقیه برای استمرار حیات است، اینکه آیا این سیاست ها موفق خواهند شد، موضوع دیگری است که پرداختن به آنها از حوصله این مطلب خارج است. شرایط متغیر و موازنه قوای شکننده بین مردم و حکومت و سیر تحولات در مناسبات جهانی و منطقه ای باعث می شود تا هیچ مسیر قطعی پیش روی کشور نبوده و عدم قطعیت بر فضا حاکم باشد.

به همان میزان که ممکن است نظام با اجرای موفق سیاست ها بتواند وارد دهه ششم عمر خود شود، امکان جایجایی جمهوری اسلامی با یک نظام سیاسی سکولار دموکرات وجود دارد و یا ممکن است نظام دستخوش فروپاشی شود. همچنین امکان خلا قدرت در ایران و فروافتادن کشور در ورطه بی ثباتی هم ناممکن نیست و در نهایت ممکن است باندهای مافیایی قدرت و ثروت کنترل روند تغییرات را در دست گرفته و نظام سیاسی مشابه روسیه فعلی تشکیل دهند که در ظاهر جمهوری است اما عملا باندهایی به صورت الیگارشیک کنترل منابع قدرت و ثروت را به صورت دائمی در دست دارند. نوع واکنش و عمل نیروهای جامعه مدنی، توده مردم، جناح تجدید نظر طلب نظام، اپوزیسیون و بازیگران خارجی و منطقه در کنش و واکنش با یکدیگر سرنوشت آینده را مشخص می کند. نظام در پیشبرد سیاست های حافظ بقا با چالش های جدی مواجه است و از اینرو اجرای موفق سیاست های ترسیمی پیش گفته محل تردید جدی است.

ان موقع می تواند فعالیت گروه های نیابتی رویکرد دفاعی و احتیاط آمیز به خود بگیرد و خواست های حداقلی را دنبال کنند اما جمهوری اسلامی در عراق، سوریه، لبنان و یمن تسلیم نمی شود و در برخوردی پیچیده می کوشد برای رهایی از مخمصه کنونی فرجه زمانی پیدا کند. عقب نشینی به داخل مرزهای ایران از دید هسته سخت قدرت به معنای ضعف و تسلیم شدن است. در این راستا نظام حساب کرده که چین موقعیتش در نظام جهانی قدرتمندتر شده و رقابت راهبردی آن با آمریکا سپر دفاعی برای جمهوری اسلامی ایجاد کند.

توافق دوم در شکل بهداشتی مورد نظر نظام باعث می شود تا دوباره درآمدهای نفتی در جامعه توزیع شده و اوضاع فلاکت بار اقتصادی تا حدی مهار شود و به طور نسبی از دامنه و شدت نارضایتی های معیشت بنیاد کاسته شود.

در افق زمانی پیش رو به نظر می رسد اجرای این منظومه سیاست ها و راهکارها قرار است به جمع منسجم تری از نیروهای اصول گرا و نزدیک به نهاد ولایت فقیه باید انجام شود. دیگر رقابت بین اصلاح طلب و اصول گرا به عنوان یک تقابل محدود و کنترل شده در نظام اهمیت سابق را ندارد. با توجه به تجربه انتخابات مجلس یازدهم میزان مشارکت در روندهای انتخاباتی نیز چندان مورد توجه نیست. همزمان با تثبیت اقتدار خامنه ای و خنثی سازی تهدیدها کوشش سازمان یافته ای در جریان است تا شرایط برای استمرار فرادستی نهاد ولی فقیه در دوره پسا رهبری خامنه ای نیز مساعد شود. تغییرات ساختاری



چین و خاورمیانه

فاطمه امان



پیشیناز: مطلب زیر ترجمه برگرفته ای از سخنرانی فاطمه امان، تحلیلگر ارشد مرکز جنوب آسیا در شورای آتلانتیک در کنفرانس "درک چین" است که در روز شانزدهم ماه اوت ۲۰۲۰ در موسسه نیپال برای همکاری های بین المللی و مشارکت ارائه شده است. مایلم صحبت خود را با مرور کوتاهی بر حضور چین در خاورمیانه آغاز کنم و سپس به انگیزه های چین برای این حضور، بخصوص دلایل اقتصادی آن بپردازم، و بالاخره مطلب را با بررسی رویکرد خاص چین در رابطه با کشورهای منطقه به پایان برم.

چین و خاورمیانه

چین حضور محسوس خود را در خاورمیانه همزمان با پایان دوران جنگ سرد آغاز کرد. در طول دوران جنگ سرد، خاورمیانه میان اردوگاه شوروی سابق و اردوگاه آمریکا (اگر نه به طور مساوی) تقسیم شده بود. چین به دلیل رقابت هایش با اتحاد جماهیر شوروی سابق از یک سو و با آمریکا از سوی دیگر، تمایل چشمگیری به حضور در منطقه خاورمیانه نشان نمی داد. حضور محسوس و رو به گسترش چین در منطقه، پس از جنگ سرد و بعدها با پیامدهای آنچه به بهار عربی معروف است، از جمله کاهش بهای نفت و کنار کشیدن هر چه بیشتر آمریکا از منطقه آغاز شد. اساسا بهار عربی به "مقبول" افتادن حضور چین در خاورمیانه و مشارکت فزاینده این کشور در منطقه کمک چشمگیری کرد.

امروز چین بزرگترین وارد کننده کننده نفت خام است که بیش از نیمی از نیاز خود را از خاورمیانه فراهم می کند. چین دومین شریک تجاری کشورهای خاورمیانه است که با ۱۵ کشور از جمله ایران و اسرائیل مشارکت اقتصادی دارد. علاقه چین به عرصه های تحقیق و توسعه ای که اسرائیل در زمینه فن آوری های برتر بدان دست یافته به حدی است که مخالفت آمریکا را در برابر خود دارد. طرح توسعه بندر حیفا نیز که توسط چینی ها در دست توسعه بود، با مخالفت های جدی ایالات متحده رو به رو است.

چین علاقه گسترده و حضور حیرت انگیزی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا دارد، از امارات متحده

عربی، عربستان سعودی، و ایران گرفته، تا عمان (کشوری که تنها ورودی دریای عربی و اقیانوس هند را به خلیج فارس فراهم می کند)، و مصر که چین بزرگترین شریک اقتصادی است. با آن که چین در کشورهای درگیر جنگ مانند لیبی و سوریه نیز حضور دارد، اما این حضور بیشتر بر بازسازی متمرکز است تا نظامی.

علت حضور فزاینده چین در منطقه خاورمیانه

روابط چین و خاورمیانه متکی بر نیاز متقابل است. چین برای منابع طبیعی و انرژی خاورمیانه اشتهاى سیری ناپذیری دارد. از سوی دیگر برای خاورمیانه بی ثبات و متاثر از سقوط اقتصادی ناشی از فاکتورهایی مانند کاهش قیمت نفت، کشمکش ها، بیکاری، تورم بالا، و جمعیت رو به رشد، چین نقش یک ناجی را ایفا می کند. کشورهای خاورمیانه به تنوع اقتصادی، توسعه و باز سازی زیرساخت های خود نیاز دارند و این نیاز با هدف چین در پیشبرد طرح غول آسای "یک کمربند یک راه" همخوانی و سازگاری دارد. این طرح بلند پروازانه و دراز مدت، قرار است آسیا، آفریقا و اروپا را از طریق شبکه های راه های زمینی و دریایی به هم وصل کند. توسعه بندرهای مختلف از سریلانکا تا بنگلادش و میانمار و پاکستان نیز بخشی از همین طرح است که حضور چین را در اقیانوس هند بیشتر می کند. [

اما تنها دلیل حضور گسترده چین در خاورمیانه نیازهای اقتصادی نیست. برای بسیاری از کشورهای خاورمیانه، چین به ابزاری برای چانه زنی در روابط خود با ایالات متحده تبدیل شده است. در دسترس بودن آسان تر تجهیزات نظامی چین نیز از سوی بعضی از کشورهای خلیج فارس به عنوان عامل فشار بر ایالات متحده که در فروش این تجهیزات سخت گیرتر بوده

و محدودیت های بیشتری را اعمال می کند، به کار می رود تا آمریکا را مجبور به کاهش این محدودیت ها کنند. از سوی دیگر کارت چین، با آن که گاه بزرگتر از آنچه هست وانمود می شود، از سوی کشورهایی که در خصومت آشکار با آمریکا هستند، مانند ایران، به کار می رود. کشورهایی که با آمریکا اختلاف دارند هم با کارت چین بازی می کنند که نمونه اش توافق اخیر ایران و چین در زمینه همکاری های بلند مدت است. البته دولت ترامپ هم چین را به یکی از مفیدترین دشمنان خود تبدیل کرده است که تقریبا می توان آن را به خاطر هر چیزی از جمله وعده های انجام نشده، رکود اقتصادی و بسیاری ناکامی های دیگر سرزنش کرد.

رویکردهای چین

همان طور که پیشتر عنوان شد، کنار کشیدن آمریکا از برخی از نقاط خاورمیانه، فضای بیشتر و حضور گسترده تری را برای چین فراهم کرد. با این حال، چین تلاش بسیاری کرده است تا آمریکا را تحریک نکند. در واقع به همین دلیل است که از چند طرح بزرگ که بر سر آن با اسرائیل به توافق رسیده بود اما با مخالفت آمریکا رو به رو بوده کنار کشیده است. مثال دیگر تاخیرهای پی در پی در رابطه با برخی از طرح های اقتصادی با ایران، از جمله برنامه های توسعه میدان های گازی ایران است که با استناد به

تحریم های آمریکا، از انجام آن خودداری کرده است. نیز به خطر نیندازد. رویکرد پیچیده چین برای ایجاد توازن در ایران-چین

کند که هر وقت اراده کرد می تواند آن را بدون هزینه گزاف کنار بگذارد.

در اوایل ماه ژوئیه سال جاری ۲۰۲۰، محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، در مجلس از مذاکرات ایران و چین بر سر یک قرارداد اقتصادی ۲۵ ساله به ارزش ۴۰۰ میلیارد دلار سخن گفت. این قرارداد، شامل تجارت و زیر ساخت های انرژی می شود. به گفته آقای ظریف هیچ رازی در این معامله وجود ندارد و گفتگوها بر سر این قرارداد در سال ۲۰۱۶ آغاز شده است.

اگر این معامله با همین ابعادی که در مورد آن گمانه زنی می شود واقعیت داشته باشد و چین به بزرگترین شریک اقتصادی ایران تبدیل شود، یک چالش بزرگ برای چین به وجود آمده که همانا چگونگی ایجاد توازن در روابطش با دیگر کشورهای خاورمیانه که در رقابت با ایران قرار دارند است. نکته جالب اما این است که ایجاد توازن احتمالا به معنای گسترش هر چه بیشتر پروژه های گوناگون در کشورهای رقیب و حضور گسترده تر چین در خاورمیانه خواهد بود.

نتیجه

اگر دوست چین باشید، احتمالا اهداف چین را حفاظت از صلح و تقسیم قدرت توصیف می کنید، احتمالا به فعالیت های چین در زمینه مبارزه با دزدان دریایی اشاره خواهید کرد، و استدلال خواهید کرد که چین ملت ها را از طریق ایجاد ارتباطات به هم نزدیک تر می کند. اگر به فعالیت های چین مشکوک باشید، از تمایلات های استعماری چین و هدف چین برای تبدیل شدن به برترین قدرت جهان سخن خواهید گفت.

تا زمانی که بار تامین امنیت منطقه بر شانه های آمریکا بوده، تمایل چین به مشارکت بیشتر در پروژه های گسترده اقتصادی منطقه هم افزایش یافته است. چین در این رابطه موفق شد تصویر یک کشور صلح طلب را برای خود ایجاد کند که تنها توسعه اقتصادی کشورهای دیگر را در نظر دارد. اگر عدم تعهد آمریکا به خاورمیانه دامنه گسترده تری پیدا کند و چین مجبور شود بار تامین امنیت خاورمیانه را نیز بر دوش بگیرد، آنگاه احتمالا همه چیز برای چین تغییر خواهد کرد.

اقتصاد ایران تحت تاثیر سیاست فشار حداکثری دولت دونالد ترامپ، به شدت ضعیف شده و در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. تولید نفت ایران به طور چشمگیری کاهش یافته و قیمت نفت فوق العاده پایین است. نظام بهداشتی ایران بر اثر تحریم ها، سو مدیریت، و پاندمی کوید-۱۹ سال جاری، وضعیت اسفناکی پیدا کرده است. اتحادیه اروپا با وجود مخالفت با فشار حداکثری دولت ترامپ بر ایران، نتوانست راهکار موثری برای کمک به ایران ایجاد کند تا واردات و صادرات خود را از تحریم های آمریکا دور نگه دارد. این دقیقا همان جایی است که چین مانند نجات دهنده وارد عمل می شود. ایران به علت مناسبات پر تنش با آمریکا، برای چین یک دوست ضعیف را فراهم می کند که هر وقت اراده کرد می تواند آن را بدون هزینه گزاف کنار بگذارد.

روابط خود با کشورهای رقیب

حضور چین در منطقه خاورمیانه، در قیاس با منطق دیگر، مانند جنوب آسیا، یک ویژگی بارز دارد. در خاورمیانه، چین برای تامین امنیت سرمایه گذاری های خود تلاش دارد تا در روابط خود با رقیبان بی شمار و گاه متخاصم با یکدیگر، توازن ایجاد کند. فاصله گرفتن از کشمکش های بزرگ در منطقه و خودداری از ایفای نقش در کاهش تنش های ژئوپلیتیک در منطقه خاورمیانه، از رویکردهای موثر و محاسبه شده چین برای حفظ توازن بوده است. هدف این رویکرد بیش از هر چیز تعمیق و تضمین روابط اقتصادی، تجاری و مالی خود بوده است. یکی از نمونه های برجسته رویکرد چین برای ایجاد توازن در روابط خود با رقیبان گوناگون، انجام پروژه های بزرگ اقتصادی به طور همزمان در ایران، عربستان سعودی، و اسرائیل است. به همین ترتیب چین تا کنون موفق شده است با فاصله محاسبه شده ای که در روابط خود با ایران نگه می دارد، منافع و روابط اقتصادی خود را با آمریکا

اقتصاد ایران تحت تاثیر سیاست فشار حداکثری دولت دونالد ترامپ، به شدت ضعیف شده و در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. تولید نفت ایران به طور چشمگیری کاهش یافته و قیمت نفت فوق العاده پایین است. نظام بهداشتی ایران بر اثر تحریم ها، سو مدیریت، و پاندمی کوید-۱۹ سال جاری، وضعیت اسفناکی پیدا کرده است. اتحادیه اروپا با وجود مخالفت با فشار حداکثری دولت ترامپ بر ایران، نتوانست راهکار موثری برای کمک به ایران ایجاد کند تا واردات و صادرات خود را از تحریم های آمریکا دور نگه دارد. آنها مکانیسمی به نام اینستکس برای آسان تر کردن تجارت با ایران راه اندازی کردند. این مکانیسم موثر واقع نشد زیرا تحریم های ثانویه آمریکا بر شرکت های درگیر تاثیر می گذاشت و آنها به علت نگرانی از تلافی احتمالی آمریکا، از مرزها با ایران خودداری کردند. این دقیقا همان جایست که چین مانند نجات دهنده وارد عمل می شود. ایران به علت مناسبات پر تنش با آمریکا، برای چین یک دوست ضعیف را فراهم می

ادامه از صفحه ۲۷

صف یاد شده حساب کسانی که در پوشش اصلاحات می خواهند سر سفره نظام بهره مند باشند و یا در صف مقابل می خواهند از طریق قدرتهای خارجی در ایران به قدرت برسند و یا سلطنت از دست رفته شان را پس بگیرند از این بحث و «هشدار» نهفته در آن جداساز اصلاح گرای اینها و سرنگونی طلبی آنها علت دارد تا دلیل. این هشدار را خطاب به افراد صادق و وطن دوست و ملی ای نوشتیم که دچار اشتباه محاسبه اند نه دنبال کسب قدرت و مکتب.

کمترین گزینه محتمل حکومت ولایی تغییر رویه داخلی و عقب نشینی سیاسی است

بدین ترتیب به صراحت می توان گفت نقشه راه ج.ا. برای بقا؛

در مرحله اول حفظ وضعیت موجود تا سرحد ممکن و بکارگیری ابزارهای مختلف سرکوب و بکارگیری زور آشکار و هراس افکنی و سازماندهی نیروهای ضربتی ولایی و به موازات آن بهره گیری از ارانل و اوباش در امتداد فریبکارها و سناریوهای هر روز کم رنگ شده و ...

و در مرحله بعد امتیازدهی به خارجی ها و تغییر سیاست خارجی است؛

اما عقب نشینی سیاسی داخلی و دست برداشتن از مانع های ستبری که برای توسعه سیاسی و مدنی و هموار کردن حکومت اکثریت بر اقلیت، آخرین و تقریبا دشوارترین تصمیم برای حاکمان است.

و اداری کردن حکومت به اتخاذ این تصمیم و یا قرار دادنش در برابر دو راهی «یا اضمحلال یا عقب نشینی» مستلزم عنصر دیگری خارج از معادله حکومت مستقر و جهان پیرامون و نظم ناعادلانه آن است.

«سیاست مردمی» و «تحول خواه»

عنصر «سیاست مردمی و تحول خواه» تنها راه وادار کردن حکومت به «تغییر یا اضمحلال» و عبور از آن است. سیاست مردمی متکی بر نیروی اجتماعی اقشار مختلف مردم، نیروهای سیاسی و مدنی و حقوق بشری، تشکیل یابی صنفها و قشرهای مختلف، پیوند خوردن تدریجی پویا های ناراضیان سیاسی، ناراضیان اقتصاد و ناراضیان اجتماعی؛ ائتلاف نیروهای سیاسی همسو در بلوکهایی که میتوانند به تدریج به سمت یک جبهه فراگیر بروند، اتصال نیروهای ملی و

وطن دوست داخل و خارج از کشور و بالاخره پیدایش رهبرانی با اعتبار اجتماعی که هر یک می توانند در طیفی سیاسی یا قشری اجتماعی نفوذ موثر داشته باشند. البته همیشه و همواره یک سوی تعیین کننده این روندها نحوه بازی طرف مقابل است. بازی حاکمان بدعادت که همیشه از موضع بالا و اقتدارگرایانه با مردم و منتقدان و مخالفان مواجه شده اند. همه چیز به توازن قوای سیاسی و اجتماعی دو سوی این معادله بر میگردد و میزانی از عقلانیت و یا حداقل غریزه بقایی که احیاناً در اتاق فکر کوتوله های سیاسی درون حکومت باقی مانده باشد.

ما درون یک جنگل مه آلود در حال حرکتیم. فقط میدانیم روند دموکراتیزاسیون و توسعه همه جانبه در ایران یک دوی مارتن است نه دوی صد متر. آنچه آن سوی مه پدیدار میشود اینک بر هیچکس مشخص نیست. مهم اما این است که جهت درستی را انتخاب کنیم، در صف مردم باشیم و در طی مسیر از اصول و پرنسیب های یک حرکت سیاسی مبتنی منافع ملت ایران و اکثریت زحمتکش و تحت فشار آن و یک سیاست ورزی اخلاقی دور نیفتیم.

نقشه راهی که بسترش ناهموار و تاریک است

بهر روز بیات



چیزی باقی نماند: نه توده های مسلمان جهان به گرایش جمهوری اسلامی برانگیخته شدند و نه انقلاب اسلامی فراگیر. آنچه که رخ میدهد همان است که در تقریباً همه دیکتاتوری های اتوپیایی اتفاق می افتد: همانا انحطاط همه جانبه. رژیم جمهوری اسلامی به علت زمانپریشی، دانش ستیزی و رهبری عقب مانده و خرافاتی اش و ساختار متناقض اش هرگز کارآمد نبوده است. نظامی که به

هر حرکت بزرگ انقلابی در جامعه بشری نیاز به عرضه یک اتوپی دارد: وعده مدینه فاضله ای که شهروندان به امید پیوستن به آن مخاطرات فروریختن نظم موجود را به جان خریدار شوند. برخلاف انقلاب اسلامی، در بیشترین انقلاب های تاریخ این وضعیت موعود در آینده جای دارد و معمولاً تنها شمالی تئوریک از آن ترسیم میشود. انقلاب ایران که دارای طیف های و لاجرم پتانسیل های گوناگون بود، به علت های عدیده تحت سیادت روحانیون شیعه قرار گرفت. مدینه فاضله انقلابی که روحانیون شیعه در آن فرادست شدند، اتوپی اش حکمرانی صدر اسلام در جامعه ای بدوی در ۱۴۰۰ سال پیش شد. و اما جامعه ایران در آستانه انقلاب اسلامی پیشرفته تر و متمدن تر از آن بود که بتوان آنرا به شیوه مسالمت آمیز به شیوه حکمرانی صدر اسلام برگرداند. از این روی حکومت نوپای اسلامی با هدف مشخص در سر رهبران برای تحقق این اتوپی اش نخست ناچار بود از یکسو پاره ای ضرورت های تمدنی دوران نوین را به ظاهر بپذیرد و از دیگر سو با سرکوبگری و بیرحمی ای کم نظیر در مورد دگراندیشان نخست غیر خودی و سپس خودی کوشید هر آنچه را مانع می انگاشت از سر راه بردارد.

از اینروی نظامی بر پا شد که نام جذاب جمهوری را با خود حمل میکرد با پاره ای از شاکله های یک نظام جمهوری مانند پارلمان و انتخابات اما قدرت اصلی با تدوین قانون اساسی ولایت فقیه در دست اتوپی گرایان صدر اسلامی تثبیت و تدوین شد. اسلامگرایان پیرو آیت الله خمینی سرمست از پیروزی غافل از این بودند که دریابند که چنین ترکیبی از دوگانه ای ناسازگار، از یکسو بمبی است ساعتی برای انفجار رژیم و از دیگر سو خوره ای که از درون نظام را میخورد و میپوساند. همانگونه که در بالا اشاره شد، رژیم اسلامی برای تحقق اتوپی اش میبایست که نخست هرگونه نیروی را که مانع راه اش مینداشت با قساوت هر چه بیشتر از میان بردارد. و این همان راهی شد که جمهوری اسلامی تا کنون پیموده است. منتها در برخورد با واقعیت از این اتوپیایی که در واقع دیستوپیا است،

نقشه راه برای جمهوری اسلامی پاسخ داد.

جمهوری اسلامی با هدف ها و سیاستی معطوف به گذشته آغاز به کار کرده و برای این کار مجبور بوده جامعه را مقهور خود کند. از بین رفتن امکان نقد و اصلاح دموکراتیک و نبود نگرهبانی و کنترل قدرت از یکسو و وجود ثروت زیرزمینی نفت از دیگر سو بدانجا کشیده که وضعیتی عجالتاً تثبیت شود که از اتوپی آغازین و دست نیافتنی اش بیش از پوسته ای سخت باقی نماند و آنگاه تبدیل به اهمی شود برای تقسیم ثروت میان قدرتمندان و حامیان شان و سازماندهی پشتیبانان. بدیهی است که هر سیستم حکمرانی برای تامین بقای خود نیاز به پشتیبانی شهروندان دارد. این مهم در کشور های دموکراتیک از طریق مشارکت آزاد شهروندان به میانجی نماینده گان شان در تعیین سرنوشت کشور و اداره امور روزمره سامان مییابد. در کشور های فاقد قواعد بازی دموکراتیک دستیافتن به پشتیبانی اکثریتی از شهروندان در دراز مدت ناممکن است. از اینروی چنین رژیم هایی کوشش میکنند با تکیه به نیرو های نظامی و امنیتی از یکسو و اعطای امتیازات اقتصادی و وابسته کردن بخشی از جامعه که هنوز هم توهمات ایدئولوژیک دارد از دیگر سو، سیادت خود را بر جامعه تحمیل کنند.

اکنون باید تمایز قائل شویم میان نقشه راهی که سزاوار این نام باشد که باید قاعداً معطوف به

روایت پیشوای تاریخی اش دانشگاه را مرکز تباهی و فساد و لانه دشمنان اسلام میانگارد و فعالیت آن را برای دو سه سال به کلی تعطیل میکند خود را از کارآمد بودن سودای کارآمد بودن در سر ندارد.

اداره جامعه های بشری نیاز به سیستم های هدایت و تنظیم دارد و از این رو است که نهادهایی در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی تعبیه میشوند که کارشان هدف گذاری برای حرکت جامعه و پس از آن رصد وضعیت موجود و سمت و سوی حرکت است. بهترین، دقیق ترین، موثرترین و پاینده ترین شیوه اداره جامعه و نگهداری سمت و سوی مثبت پیشرونده برای آن، یک حکمرانی دموکراتیک است که در حضور آن اطلاعات لازم که باید برای اداره سیستم رد و بدل شوند به واقعیت نزدیکترند. و مرکز ها و نهاد های تنظیم کننده که پایبند پاسخگویی اند و موثر تر انجام وظیفه میکنند.

هر چند که دموکراسی بهترین و کارآمد ترین شیوه هاست اما برای پیشرفت یک کشور ممکن است سیستمهای دیگری در مقاطع محدودی از زمان اندازه معینی از حکمرانی مفید و موثر باشند. پرسش این است که سمت و سوی و هدف حکمرانی در وراى حفظ سیادت و نظم موجود چیست؟ و این جا است که میتوان کوشید به پرسش در باره

جمهوری محمد خاتمی یا حتی در سال ۸۸ با پیروزی میرحسین موسوی به پیش گرفته میشد، بختی برای موفقیت داشت. اکنون دیگر دیر شده است، حکومت ولایت فقیه نشان داده است که نه میخواهد و نه دیگر میتواند به چنین راهی گام نهد. در حکمرانی های اقتدارگرا لحظاتی پیش میاید که دیکتاتوری مستقر بتواند دست به اصلاحات برای یک گذار نرم بزند. اما این برهه های زمانی بسیار کوتاه اند و اگر دیکتاتورها طبق روال عادی شان این لحظات را در نیابند، فرصت ها ناواگشتنی خواهند بود. شور بختی هم برای کشور و هم برای مستبدین در آنجا نهفته است که چنان رقم های ضروری انباشته میشوند که هرگشایشی به سان جرقه ای در انبار باروت میشود و موجودیت نظام دیکتاتوری را به خطر میاندازند. دیکتاتور ها نه تنها از گشایش پرهیز میکنند بلکه هنگامیکه فشار و خشم اجتماعی را دریافت میکنند با آن با رویکرد سرکوب فزاینده مواجه میشوند. و این همان "چرخه شیطانی" است که هم اکنون در جمهوری اسلامی میچرخد.

با احتمالی قریب به یقین میتوان گفت که جمهوری اسلامی این نقشه راه را نمیخواهد و نمیتواند پی بگیرد.

نقشه راه دوم زیستن با بحران

رژیم اسلامی ای که فاقد اعتماد به نفس بوده است و به این باور ندارد که مورد پذیرش و دوستی جهان قرار گیرد سردر لاک خود فرو برده و جهان را، به ویژه بخش پیشرفته و دمکرات آن را، به مثابه دشمن خود تلقی میکند. رژیمی که موفق نشده است هیچیک از وعده های انقلابش را که بویی از تمدن داشته باشد، عملی کند به ناچار برای حفظ مشروعیت اقل در درون لایه های کاهش یابنده پشتیبانان خود ره به صحرای کربلای فلسطین و شمر ذوالجوشن اش اسرائیل و یزیداش امریکا برده است و خود دایه مهربان تر از مادر شده است. ولی فقیه بدون توجه به نظر اکثریتی از فلسطینیان نابودی اسرائیل را طلب میکند. در پیرامون این سیاست زیستن با بحران منافع سیاسی و اقتصادی ای شکل یافته اند که حفظ این سیاست را به علت وجودی جمهوری اسلامی تبدیل کرده اند.

برای حفظ این وضعیت نه جنگ نه مذاکره (نه جنگ، نه صلح) رژیم اسلامی کوشش کرد به جنگافزار هسته ای دست یابد و پناه ببرد و به موازات آن با ایجاد و تسلیح حزب الله در لبنان برای خود عمق استراتژیک بسازد تا که خود را از گزند دشمنان نخست انگاشته و سپس خود ساخته مصون نگهدارد.

و اما رفع ناکارآمدی و فساد منوط به این است که سیستم حکمرانی تغییرات بنیادی یابد. یکی از مولفه های این دگرگونی برگزیدن اشخاص کارشناس، کارآمد و پاسخگو ست. چنین امری تنها از طریق دمکراتیزه کردن جامعه و در پی آن شرایط گزینش کارگزاران در همه سطوح مدیریتی فراهم میشود و معنایش گسترش شمار کارشناسانی است که بتوانند خدمات خود را ارائه کنند و در یک روند آزاد و سامانمند برگزیده شوند. پیامد این رویکرد بیرون رفتن از دایره کوچک خودی ها و در بر گرفتن تمامی جامعه، یعنی رفع تبعیض، است.

بدون درآمیختن با جهان و فراهم کردن شرایط مناسب برای ارتباطات اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و فرهنگی ایران نمیتواند از این بحران ها به سلامت گذر کند. چنین رهیافتی نقشه راهی برای یک ایران بدست میدهد که دیگر مشخصات جمهوری اسلامی را نخواهد داشت. شاید اگر این مسیر در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی یا حتی در سال ۸۸ با پیروزی میرحسین موسوی به پیش گرفته میشد، بختی برای موفقیت داشت. اکنون دیگر دیر شده است، حکومت ولایت فقیه نشان داده است که نه میخواهد و نه دیگر میتواند به چنین راهی گام نهد.

انجام چنین مهمی نیاز به کنترل دمکراتیک از طریق رسانه های آزاد، شهروندان و اتحادیه هایشان، نمایانده گان برگزیده شهروندان دارد، به عبارت دیگر تامین حق آزادی بیان به میانجی همه ابزار موجود است.

در ارتباط با جهان: بدون درآمیختن با جهان و فراهم کردن شرایط مناسب برای ارتباطات اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و فرهنگی ایران نمیتواند از این بحران ها به سلامت گذر کند. انجام چنین امری منوط به این است که جمهوری اسلامی ناسازگاریش را با نظم موجود جهانی دگرگون کند. در منطقه به واقعیت ها تن دهد. از دشمنی بیهوده با ایالات متحده و اسرائیل دست بردارد، به پشتیبانی اش از جریانات واپسگرای اسلامی در کشور های همسایه پایان دهد. رژیم اسلامی که خود تجسم ستمگری بر "مستضعفان" خویش است نمیتواند بر ضد ستم بر دیگر "مستضعفان" بجنگد - وانگهی "رهبر فرزانه" در روبرویی با خیزش "مستضعفان" در آبان ۹۸ به ناچار

تحول و دگرگونی های مثبت در آینده کشور است نقشه راهی که هدفش صرفاً حفظ فرادستی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

رژیم های دیکتاتوری در هر حال پاینده نیستند اما مدت پابرجا ماندنشان از جمله منوط به این است که تا چه اندازه کارآمدی داشته باشند و تا چه اندازه کشور را، یا در کمترین حالت بخش هایی از آن را، به پیش برانند.

برای مثال رژیم دیکتاتوری رضا شاه با همه کمبود ها و خطاهایی که رژیم دیکتاتوری اش مرتکب شده بود، گامهایش به سان ایجاد مرکزیت و امنیت، نهاد

های مدرن برای اداره کشور، مدارس، دانشگاه ها محدود کردن - هر چند که آمرانه - ستم بر زنان، همه گام هائی بودند در همراهی با جهان در حال مدرن شدن. از این رو میتوان برایش نقشه راهی که فراتر از حفظ وضع موجود بود، پنداشت.

دو نقشه راه ممکن برای جمهوری اسلامی

دو نقشه راه متصوراند: خروج از بحران، یا زیستن با بحران برای نگهداری فرادستی روحانیون.

خروج از بحران

همه نشانه ها بر این دلالت دارند که رژیم دچار ابر بحران هائی در همه پهنه ها است: ناکارآمدی جامع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، فساد، فقدان حکومت قانون، انزوای جهانی، تحریم ها و برابند همه این ها یعنی بحران مشروعیت.

نظر رایج میان کارشناسان جامعه شناسی این است که ایران هم اکنون در فروپاشی اجتماعی درغلنیده است.

راه برون رفت از این وضعیت که بنا به آزمون جهانی نمیتواند پاینده باشد چیست و آیا جمهوری اسلامی توانائی آن را دارد که در چنین بستری راه ببیماید؟ برای گذر از این بحران دو رهیافت توأمان متصور است: یکی سیاست معطوف به درون کشور و دیگری در پیوند با جهان:

درون کشور: آن جا که معطوف به درون کشور است، رژیم تنها در صورتی میتواند از بحران ها گذر کند که بتواند جلو ناکارآمدی و فساد را بگیرد.

برابر با یک پژوهش جامع در باره کارگزاران تراز اول جمهوری اسلامی، این رژیم از آغاز تا کنون به طور پیوسته در زیر سلطه روحانیون بسر میبرد. نظام اسلامی در این مدت بیش از چهل سال به میانجی گروه بسته ای مرکب ۲۳۰۰ نفر که با انواع پیوندها در هم تنیده اند، اداره میشود. مطابق این پژوهش در میان این ۲۳۰۰ نفر تقریباً همه موقعیت های کلیدی هنوز هم در دست روحانیون مانده است. نتیجه اینکه افق رهبران کشور در ابعاد تفکر ملایان است که سرمشق شان را از نحوه سیاست ورزی ۱۴۰۰ پیش برمیگزینند.

از ملزومات چنین رهیافتی عرضه دورنمای عبور به یک جمهوری دمکرات و سکولار است و گذاری به میانجی انتخاباتی آزاد در زیر نظارت مجموعه ای از نیروها و شخصیت های سیاسی متکثر مورد اعتماد جامعه. در واقع در پیش گرفتن روشی دربرگیرنده و ایجابی نه طردکننده و سلبی از سوی اپوزیسیون و انتخاب شیوه کنش و نمایشی که به طور مستمر در عمل و نظر از خشونت و انحصار طلبی بپرهیزد، میتواند اعتمادی را برانگیزد که افزایش بخت بهره بردن از شکاف درون رژیم باشد. نکته اساسی پرهیختن از فروپاشی نظم و درغلنیدن در آشوب است.

حفظ سیاست نه جنگ نه صلح نیاز به اهرم های جلوگیری از جنگ دارد. در این مسیر تعبیه امکانات فشار در بیخ گوش اسرائیل به میانجی موشک های حزب الله نقش برجسته ای بازی میکند. یکی از پیامد های ناخواسته اشغال غیر قانونی و

تعریف "مستضعف" را چنان دگرگون کرد که شامل خودش باشد.

چنین رهیافتی نقشه راهی برای یک ایران بدست میدهد که دیگر مشخصات جمهوری اسلامی را نخواهد داشت. شاید اگر این مسیر در دوران ریاست

اقتصادی، نظامی و امنیتی اتحادیه ای از رژیم های اقتدارگرا سرهم کند و بدینگونه نظام اش را از گزند رخداد ها ایمن نگهدارد. این محاسبه اقلأ به دو علت نادرست است:

نخست اینکه آن چه که جمهوری اسلامی از چین میتواند انتظار داشته باشد حمایت در برابر تهاجم

فاسد نمی شود از رژیم اسلامی چین ساخت. هر چند که جمهوری اسلامی و چین به جهت رفتار سیاسی استبدادی به هم شباهت هایی دارند. اما سیستم چین سیستمی است منسجم و یکپارچه و از این روی دارای قابلیت کارآمدی - هر چند که به گمان من نه چندان در دراز مدت پاینده.

جنایتکارانه عراق از سوی امریکای بوش و بریتانیای تونی بلر، این بود که کشور عراق هدیه ای شد برای جمهوری اسلامی که عمق استراتژیک اش را گسترده تر و بهم پیوسته تر کند.

کاربرد دو سیاست بازدارنده نامبرده از یکسو کشور را به خاطر هزینه های مستقیم چه در پیوند با برنامه هسته ای و چه در ارتباط با تامین نیازهای گروه های اسلامگرای نیابتی در لبنان و سوریه و عراق، و از دیگر سو با هزینه های غیر مستقیم چند صد میلیارد دلاری تحریم و انزوی سیاسی-اقتصادی روبرو کرده و کشور را به وضعیت بس ناگوار کنونی رانده است.

نشانه های بارزی از جمله اعتراضات سراسری سال های اخیر، شرکت حداقلی در انتخابات فرمایشی و فساد های افسانه ای، نمایان شده اند دال بر اینکه رژیم اسلامی مدت ها ست مشروعیت و مقبولیت اش را در میان شهروندان ایران از دست داده است. رژیم آگاه است که بیش از دوران پیشین حکومت علی خامنه ای در معرض خطر انحلال است. آگاهند که خشم انباشته شده شهروندان اگر رها شود نوید دهنده آینده خوبی برای جمهوری اسلامی نیست. از اینرو رژیم نیازی فزونتر به دشمن خارجی برای توجیهی سهل تر سرکوبگری داخلی اش دارد.

ناکارآمدی اقتصادی و فساد نهادینه که هر دو علت اصلی بحران اقتصادی اند بوسیله تحریم های دولت ترامپ تقویت شده اند. با این وجود میتوان به جراثم ترامپ را بیشتر به مثابه ناجی خامنه ای پنداشت تا نافی اش.

تقلید و همکاری با چین به مثابه بخشی از نقشه راه

شاید بخش هایی از رژیم بر این گمان باشند که گزیدن راه توسعه اقتصادی به روش چین حلال مشکلات باشد. به کرات مطرح شده است که جمهوری اسلامی میخواید یا میتواند نمونه رفتاری چین را برای پیشرفت اقتصادی که توسعه همراه با دیکتاتوری است، پیشه کند.

این نقشه راهی است انگاشته که با واقعیت رژیم اسلامی ایران سازگاری ندارد:

الف: نخست آن که انقلاب چین به دنبال اتوبی ای بود که در آینده جای داشت و نتیجه فعالیت متفکران دوران مدرن بود که با وجود همه لغزش اش به سوی مائوئیسم این نگاه به پیش را رها نکرده بود.

ب: و دوم اینکه چین برای مدرنیزاسیون دوران پسمائوئیسم دارای ابزاری کارساز به نام حزب

در حکمرانی های اقتدارگرا لحظاتی پیش میاید که دیکتاتوری مستقر بتواند دست به اصلاحات برای یک گذار نرم بزند. اما این برهه های زمانی بسیار کوتاه اند و اگر دیکتاتورها طبق روال عادی شان این لحظات را در نیابند، فرصت ها ناواگشتنی خواهند بود. شور بختی هم برای کشور و هم برای مستبدین در آنجا نهفته است که چنان رفم های ضروری انباشته میشوند که هرگشایشی به سان جرعه ای در انبار باروت میشود و موجودیت نظام دیکتاتوری را به خطر میاندازند. دیکتاتور ها نه تنها از گشایش پرهیز میکنند بلکه هنگامیکه فشار و خشم اجتماعی را دریافت میکنند با آن با رویکرد سرکوب فزاینده مواجه میشوند. و این همان «چرخه شیطانی» است که هم اکنون در جمهوری اسلامی میچرخد.

خارجی است که هم نامحتمل است و در صورت رخ دادن الف: ممکن است چنین تهاجمی به ایران اثرات ویرانگر داشته باشد اما نظر به آزمون فاجعه بار عراق نه تنها برای این کشور و کشور های منطقه بلکه برای امریکا، بسیار بعید است سربازانش را رهسپار تهران کند و سیادت جمهوری اسلامی را مستقیماً پایان دهد - اینجاست که باید مهر به مردم ایران بر نفرت از ولایت فقیه فزونی یابد و بخاطر حفظ ایران باید یگویم "خوشبختانه".

فزون برین جای بس تردید است که در چنین حالتی کشور چین که با هزار نخ با غرب، به ویژه ایالات متحده، در همنساز است بتواند همپیمان قابل اعتمادی برای رژیم اسلامی باشد.

و دوم اینکه خطر اصلی برای کیان جمهوری اسلامی از سوی شهروندان ناراضی و خشمگین در اعتراض به ناکارآمدی و فساد توام با جباریت نظام ولایت فقیه پدیدار خواهد شد. در چنین حالتی نه پشتیبانی جهانی (چین) و نه جنگافزارهای هسته ای و موشک های بالستیک کمکی به حفظ رژیم نخواهند کرد - همانگونه که از دست پشتیبانی جهانی و نیروی ارتشی مجهز و سواکی خوفناک برای حفظ رژیم شاه نیز در قبال خشم مردم کاری بر نیامد.

با بذل توجه به اینکه فروپاشی اجتماعی رخ داده است یا در شرف رخ دادن است بایستی قاعدتاً انتظار تحولاتی شگرف در ایران را داشت که خروجی اشان ناروشن است.

رژیم ظاهراً قصد این دارد که حرکت موج وار دوران چهل ساله اش را تکرار کند. مانند گذر از "عدالتخواهی" دولت موسوی به دوران "سازندگی" رفسنجانی که با چپاولگری ثروت ملی توسط پایوران نظام همراه بود، آنگاه تحمل خاتمی پس از دوران "سازندگی" برای اندکی تعدیل آن همراه با گشایش سیاسی ای خجول. از آن جا که جنبش اصلاحات پتانسیل آن را داشت از دست خاتمی خارج شده و کل نظام را به مخاطره اندازد، راه گریز از آن به یاری دوپینگ متقلبانة ولی فقیه دولت احمدی نژاد بود که به "عدالت پروری" این بار صدر انقلاب برگردد، اما

ساختار سیاسی جمهوری اسلامی هیبرید (شاید بتوان گفت التقاطی) و مرکب از اجزای ناسازگار و فاقد انسجام ساختاری است زیرا که دولت و حکومت ولی فقیه دو سیستم هستند که مکانیسم کار و رسالت و کنش شان با هم به کلی متفاوتند. دولت طبق تعریف قرار است برگزیده شهروندان باشد و وظیفه اداره روزمره کشور و حل مشکلات شهروندان را به عهده دارد، در حالیکه ولایت فقیه "برگزیده الله" و وظیفه اش صیانت از مفهومی مجرد به نام اسلام است و از اینرو مرزی ملی برای خود نمیشناسد.

با توجه به فرادستی دستگاه ولایت نسبت به دولت، اندرکنش این دو از امکان کاربرد منسجم و هدمندشان میکاهد و همچنان که تا کنون مشاهده کرده ایم ولی فقیه پیوسته حتی با دستچین شده های خویش به سان احمدی نژاد نیز در تضاد و تراحم متقابل افتاده است.

فزون بر این در دیکتاتوری چین آزادی های اجتماعی برقرار اند در حالیکه رژیم ایران با گرایش های توتالیترستی در همه ابعاد زندگی شهروندان دخالت و مانعی بزرگ برای خلاقیت شان شده است.

نشانه های بارزی از جمله اعتراضات سراسری سال های اخیر، شرکت حداقلی در انتخابات فرمایشی و فساد های افسانه ای، نمایان شده اند دال بر اینکه رژیم اسلامی مدت ها ست مشروعیت و مقبولیت اش را در میان شهروندان ایران از دست داده است. رژیم آگاه است که بیش از دوران پیشین حکومت علی خامنه ای در معرض خطر انحلال است. آگاهند که خشم انباشته شده شهروندان اگر رها شود نوید دهنده آینده خوبی برای جمهوری اسلامی نیست. از اینرو رژیم نیازی فزونتر به دشمن خارجی برای توجیهی سهل تر سرکوبگری داخلی اش دارد.

بنابراین رفتن به راه چین برای جمهوری اسلامی آرزویی بیش نیست. شاید جمهوری اسلامی دچار این توهم نیز باشد که با پیوند دادن خود با چین و بستن قرار دادهای

کمونیست ۱۰۰ میلیون نفری منسجم و با انطباق بود و هست. در حالیکه در جمهوری اسلامی هیچیک از این دو ملزومات وجود ندارند. با رهبرانی واپس نگر و پایورانی فاقد صلاحیت، کارشناسی، لیاقت و نهایتاً

ظلم و ستم نظام اسلامی در گستره آزادی های شهروندی با همه حدت و شدت اش هنوز به کلی خارج از افق شهروندان ایران نیست. مثلاً بیداد و تبعیض اش نسبت به زنان، به اقلیت های مذهبی، دخالت در خورد و خوراک و پوشش انسان ها هنوز همپوشی هایی با بخشی بزرگ از شهروندان ناراضی و مخالف نظام دارد که تاب آوری آن را افزایش میدهد.

فساد و ارتشاء لگام گسیخته رژیم اسلامی همراه با پارتی بازی خانواده گی و حامی پروری هنوز بخشی از فرهنگ رایج و ریشه دار کشور است که بسیاری از شهروندان در مقیاس کوچک عادی بنظر میرسد و اثرات فاجعه بار سیاست حاکم مشوق این وضع برای بسیاری قابل درک و رویت نیست.

نیروی سرکوب رژیم که از طریق ایجاد وحشت به حکمرانی میپردازد هنوز کارایی دارد. به این وسیله رژیم توانسته است از آغاز بنیانگذاری اش به طور سامانمند از تبدیل ناراضی و مخالفت به اپوزیسیون منسجم جلوگیری کند.

رژیم هرگونه سازمان یافتن اپوزیسیون را با بیرحمی ای بیکرانه سرکوب کرده است، شخصیت های بالقوه مرجع را نابود کرده یا به برونمرز رانده است. به عبارت دیگر از ایجاد بدیلی برای خود جلوگیری کرده است.

سازمان های جدی سیاسی که معمولاً نماینده گی دفاع از منافع بخشی از شهروندان را به عهده دارند، در طول دو دیکتاتوری پهلوی و اسلامی هرگز فرصت تشکیل و ایجاد ارتباط ارگانیک با مخاطبان خود را نیافته اند، یا وارونه این، شهروندان دارای منافع مشترک فرصت انتخاب نماینده گان خود را پیدا نکرده اند. در یک جامعه آمرف (بی شکل) امکان به وجود آمدن سازمان های منسجم و سپس ائتلاف آن ها به ویژه در شرایط ترور دولتی بسیار محدود است. نه اتحادیه ها ی نوابسته کارگری، نه کارفرمایی، نه سازمان های مردم بنیاد و نه حزب های سیاسی هیچکدام امکان تشکل خود را نداشته اند. و تا هنگامی که شهروندان تشکل مورد اقبال و اعتماد خود را نیافته اند، به آسانی بدیل انتخاب نمیکند. بدون بدیل مورد اعتماد هیچ نظامی را نمیتوان دگرگون کرد.

نتیجه گیری:

جمهوری اسلامی آن چنان که هست نقشه راه بلند مدتی نمیتواند داشته باشد. رژیم ولایت فقیه نقشه راه های کوتاه مدت در دوران مختلف داشته است که از جمله شامل گروگانگیری، جنگ عراق و برنامه هسته ای و برجام و نهایتاً خروج از بحران های انتخاباتی.

نقشه راهی که بخواهد این بحران جاری را که ناشی از فقدان دموکراسی و حکومت قانون است گذر کند و در پی آن کارآمدی و فساد را در جمهوری اسلامی را از میان بردارد به نفع جمهوری اسلامی خواهد انجامید. نقشه راهی که بخواهد با بحران زیست کند خروجی های متفاوت میتواند داشته باشد که از یکی از آن ها میتوان دموکراسی برآید. از مفروضات چنین گذاری در هر حالت اوج گیری مبارزات اعتراضی و اعتصابی و فشار جامعه مدنی است:

گذار سامانمند از جمهوری اسلامی به نظام جمهوری دموکرات و سکولار به میانه انتخابات آزاد خارج از کنترل حکومت اسلامی.

حکومت مستقیم سپاهیان و امنیتی ها شورش، آشوب و شاید انقلاب

به حالتی برسد که هیچ طرف قادر به غلبه بر دیگری نباشد و نتیجتاً همه امور کشور باز هم بیشتر مختل شوند، نیرو های نظامی و امنیتی به طریق متداول در تاریخ جهان به میدان وارد شوند و به بهانه حفظ نظم قدرت را مستقیماً در دست گیرند. هر چند که خروجی

آنچه که رخداد بجز رجزخوانی های "عدالت طلبانه" به باد دادن ثروت های کم نظیر در تاریخ ایران بود. پس از آن دولت "معتدله" روحانی در حکومت افراطی خامنه ای رخ نمود و اکنون گویا ولی فقیه قصد دارد با گماشتن یکی از پیروان مطیع جوانش بار دیگر به

الف: نخست آن که انقلاب چین به دنبال اتوبی ای بود که در آینده جای داشت و نتیجه فعالیت متفکران دوران مدرن بود که با وجود همه لغزش اش به سوی مائوئیسم این نگاه به پیش را رها نکرده بود.

ب: دوم اینکه چین برای مدرنیزاسیون دوران پسامائوئیسم دارای ابزاری کارساز به نام حزب کمونیست ۱۰۰ میلیون نفری منسجم و با انضباط بود و هست. در حالیکه در جمهوری اسلامی هیچیک از این دو ملزومات وجود ندارند. هر چند که جمهوری اسلامی و چین به جهت رفتار سیاسی استبدادی به هم شباهت هایی دارند. اما سیستم چین سیستمی است منسجم و یکپارچه و از این روی دارای قابلیت کارآمدی - هر چند که به گمان من نه چندان در دراز مدت پاینده. فزون بر این در دیکتاتوری چین آزادی های اجتماعی برقرار اند در حالیکه رژیم ایران با گرایش های توتالیتاریستی در همه ابعاد زندگی شهروندان دخالت و مانعی بزرگ برای خلاقیت شان شده است. بنابراین رفتن به راه چین برای جمهوری اسلامی آرزویی بیش نیست.

چنین وضعی به احتمال قوی سرکوب ملایان منفور برای کسب مشروعیت نظامیان خواهد بود، اما برای کشور دموکراسی، رفاه و توسعه به ارمغان نخواهد آورد. سوم: وضعیت فروپاشی اجتماعی به پیش برود و به فروپاشی سیاسی و امنیتی نیز بیانجامد. اعتراض های خیابانی و اعتصاب ها گسترش یابند و با برخورد شدید رژیم مواجه شود به نحوی که اعتراضات کم و بیش سامانمند به شورش های بی سامان "مستضعفان" که شمارشان روزبروز رو به افزایش است بیانجامند. به عبارت دیگر وضعیتی انقلابی چهر نماید. پیش بینی آنچه که پیش آید بسیار مشکل است. و این همان مشکل همیشگی انقلاب هاست که خروجی شان را نمیتوان پیشبینی کرد.

نقشه راه های کوتاه و میان مدت

نقشه راه رژیم در برخورد به بحران های گوناگون ناشی از گروگانگیری، جنگ عراق، برنامه هسته ای یا موشک های بالیستیک، تقلب در انتخابات، اجرای طرح های پوپولیستی مانند هدفمند کردن یارانه ها، تهیه منابع مالی مانند افزایش قیمت حامل های انرژی و سرکوب جنبش اعتراضی ناشی از آن و برخورد به مشکلاتی از این گونه و همچنین دخالت در کشور ها منطقه (که البته جمهوری اسلامی تنها کشور مداخله گر نیست اما این واقعیت دخالت پر هزینه و بیهوده جمهوری اسلامی را توجیه نمیکند) نقشه راه های کوتاه و میان مدت بوده اند.

چرا علیرغم وضعیت فاجعه بار کنونی در جمهوری اسلامی دگرگونی شگرفی رخ نمیدهد؟

رژیم اسلامی هنوز فرادستی سیاسی اش را حفظ کرده است. هم اکنون که نظام اسلامی دست به گریبان ابر بحران هاست پرسش این است که این همه بحران چرا او را از پای درنمیآورد
توضیح این امر به آسانی مقدور نیست. در زیر پاره ای از پارامتر هایی را که در به وجود آمدن این وضع میتوان نقش داشته باشند، برمیشمرد:

صدر انقلاب برگردد. اما این ها محاسباتی است که رژیم برای خود میکند. بسیار بعید به نظر میاید که این محاسبات درست از آب درآیند.

حالت محتملتر سه رهیافت دیگر خواهند بود:

یکم: تحت فشار شدید اجتماعی شهروندان ناراضی، تجلی یافته در اعتراض های خیابانی و همراه شده با اعتصابات گسترده در درون رژیم شکاف بیفتد و به موازات آن اپوزیسیون در سایه اعتراض ها و اعتصاب ها تشکل یافته باشد. در چنین صورتی این امکان متصور است که بخشی از دوراندیشان رژیم اضطراراً حاضر شوند برای نجات سرخود با اپوزیسیون متکی به جنبش اجتماعی به مصالحه برخیزند و بشود گذاری نسبتاً آرام و عاری از تصادمات بزرگ اجتماعی سامان داد. از ملزومات چنین رهیافتی عرضه دورنمای عبور به یک جمهوری دموکرات و سکولار است و گذاری به میانه انتخاباتی آزاد در زیر نظارت مجموعه ای از نیروها و شخصیت های سیاسی منکثر مورد اعتماد جامعه. در واقع در پیش گرفتن روشی دربرگیرنده و ایجابی نه طردکننده و سلبی از سوی اپوزیسیون و انتخاب شیوه کنش و نمایشی که به طور مستمر در عمل و نظر از خشونت و انحصار طلبی بپرهیزد، میتواند اعتمادی را برانگیزد که افزایشده بخت بهره بردن از شکاف درون رژیم باشد. نکته اساسی پرهیختن از فروپاشی نظم و درغلتیدن در آشوب است.

گذار به روشی سامانمند به میانه انتخاباتی آزاد، همپوش با سنجه های جهانی و زیر نظر جمعی از شخصیت های مورد اقبال عمومی و با این رویکرد که همه نیرو ها و منافع اجتماعی کشور بتوانند بخت خود را در معرض گزینش جامعه قرار دهند و نماینده گان شان به نسبت وزن اجتماعی آنان در مجلس حضور داشته باشند. طبیعتاً چنین پارلمان موقتی برفراز قانون اساسی ولایت فقیه عمل خواهد کرد.

دوم: در حالتی که ناراضی اجتماعی به حدی برسد که رو در روئی میان جامعه ناراضی و رژیم روحانیون

انحطاط اقتصادی، فقر و آینده نظام سیاسی ایران

فریدون خاوند



تاب آوری نظام های دیکتاتوری و به ویژه توتالیتار در برابر شکست اقتصادی اغلب بسیار بیشتر از دموکراسی ها است. در نظام های متکی بر دموکراسی و حکومت قانون، سرنوشت دولتمردان و حکومت ها در بسیاری موارد در رابطه با داده های اقتصاد کلان از جمله نرخ رشد و وضعیت بازار کار رقم می خورد. در عوض امپراتوری شوروی به رغم فاجعه اقتصادی که بر مردم خود تحمیل کرد، هفتاد و چهار سال دوام آورد. جمهوری اسلامی در عرصه اقتصادی، به دلیل تکیه کردن بر یک سیاست مکتبی جاهلانه در سطوح درونی و بیرونی، کارنامه ای سیاه دارد. این شکست بزرگ در تضعیف هیمنه نظام اسلامی و بی اعتبار کردن آن در نظر ایرانیان و افکار عمومی بین المللی مسلما موثر بوده است، ولی به رغم پیامد های دردناک آن برای مردم، نظام بر خاسته از انقلاب اسلامی همچنان پا بر جاست و سقوط آن نیز، از دیدگاه مخالفان بشمارش، در شرایط کنونی و در آینده نزدیک، حتمی به نظر نمی رسد.

البته جمهوری اسلامی در این عرصه تنها نیست. نظام های سیاسی حاکم بر کوبا، کره شمالی و ونزوئلا مردمان خود را در فقر غوطه ور کرده اند، ولی همچنان سر پا هستند. ایران طبعاً شرایط ویژه خود را دارد. چگونه است که انبوه مخالفان ولایت فقیه نمی توانند با بهره برداری از شکست فاجعه آمیز این نظام در زمینه اقتصادی، به عمر آن پایان دهند و یک نظام عادی قرن بیست و یکمی را به جای آن بنشانند؟

سقوط دردناک سطح زندگی ایرانیان

به منظور نمایاندن ابعاد مصیبتی که در عرصه اقتصادی بر مردم ایران نازل شده، تنها به گزارشی تکیه میکنیم زیر عنوان «تصویری از وضعیت اقتصادی کشور؛ چالش ها و راهکار ها» که چندی پیش از سوی «مرکز پژوهش های مجلس» (مهم ترین «اندیشکده» جمهوری اسلامی و بازوی پژوهشی مجلس شورای اسلامی) منتشر شده است.

این گزارش عمدتاً سال های زمامداری حسن روحانی را در بر میگیرد و تصویری که از اقتصاد کشور طی این دوران به نمایش میگذارد، از فرو ریزی

چشمگیر سطح زندگی مردم در دهه ۱۳۹۰ خورشیدی خبر میدهد. این گزارش روایت فصلی تازه از انحطاط اقتصادی ایران است که مسئولیت آن نه تنها متوجه دولت حسن روحانی، بلکه بر عهده همه مراکز قدرت در جمهوری اسلامی و به ویژه هسته مرکزی آن است که پیرامون ولی فقیه شکل گرفته است. کارشناسان مرکز پژوهش ها در تهیه گزارش مورد نظر بر آمار منابع رسمی

جمهوری اسلامی تکیه کرده اند که طبعاً شماری از داده های کلان اقتصادی کشور را، از جمله در عرصه هایی چون بیکاری و تورم، بهتر از آنچه هستند، جلوه داده اند. به منظور جلوگیری از پیچیده شدن مطلب، ما نیز همان آمار رسمی را ملاک قرار میدهیم.

در این جا تنها بر بخش هایی از گزارش مرکز پژوهش ها تکیه میکنیم که به فرو ریزی قدرت خرید ایرانیان در سال های دهه ۱۳۹۰ خورشیدی می پردازد. دهه های پیشین از حوزه بحث ما خارج است، هر چند که عوامل زاینده فقر در دهه جاری کم و بیش مشابه همان عواملی هستند که ایران را، در پی استقرار نظام جمهوری اسلامی، از مسیر توسعه خارج کردند.

مرکز پژوهش های مجلس میگوید که به رغم افزایش در آمد اسمی خانوار های ایرانی در فاصله سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸ خورشیدی، میانگین قدرت خرید هر ایرانی طی همان دوران حدود یک سوم کاهش یافته است. به بیان دیگر اگر کل در آمد ملی ایران در سال ۱۳۹۸ به صورت مساوی میان جمعیت کشور سر شکن شود، قدرت خرید هر ایرانی ۳۴ درصد نسبت به اول دهه ۱۳۹۰ کم تر میشود.

منبع: مرکز پژوهش های مجلس

این سقوط دردناک، که نماد اصلی یکی از سیاه ترین دهه های اقتصادی در تاریخ معاصر ایران است،

از دو عامل عمده سرچشمه میگردد:

یک) سقوط تولید ناخالص داخلی: این متغیر، به زبان بسیار ساده، ارزش مجموع کالا ها و خدماتی است که طی مدت یک سال در یک کشور تولید میشود. اگر این متغیر را بر کل جمعیت آن کشور سر شکن کنیم، تولید ناخالص سرانه به دست میآید. تولید ناخالص داخلی را معمولاً به یک کیک (شیرینی) تشبیه میکنند. فرض را بر آن میگذاریم که ده نفر به مدت یک سال در تولید این کیک شرکت میکنند و در پایان سال از آن سهمی مساوی می برند. با بزرگ تر شدن یا کوچک تر شدن این کیک، سهم هر یک از آن ده نفر بزرگ تر و یا کوچک تر میشود. تفاوت اندازه کیک نسبت به سال پیش، نرخ رشد آنرا نشان میدهد. تولید ناخالص داخلی به همین کیک شباهت دارد، با این تفاوت که جمعیتی انبوه در پخت و پز آن مشارکت میکنند. مهم ترین عامل فقیر تر شدن ایرانی ها در دهه ۱۳۹۰، کوچک تر شدن کیک است که باید میان آنها تقسیم شود.

در این نماگر میبینیم که ایران، در فاصله سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸، چهار سال را با نرخ رشد منفی گذرانده و در سال جاری خورشیدی نیز، به احتمال قریب به یقین، نرخ رشدش منفی خواهد بود. البته نرخ رشد ایران در سال ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۵ در صد اوج گرفت، ولی این اوجگیری جنبه مصنوعی داشت و تنها

توانم تصور کنم و هیچ عاقلی نمی تواند تصور کند که بگویند ما خونهایمان را دادیم که خربزه ارزان بشود. ما جوان هایمان را دادیم که خانه ارزان بشود. هیچ عاقلی جوانش را نمی دهد که خانه ارزان گیرش بیاید...» (۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۸)

آیا این گفته به این معنا است که به حرکت در آمدن میلیون ها ایرانی در خدمت انقلاب بهمین ۱۳۵۷ ریشه اقتصادی نداشته است؟ اگر این تعبیر درست باشد، به نظر ما حق تمام و کمال با بنیانگذار جمهوری اسلامی است. در آن سال ها اگر قرار بود مردم ایران تنها بر پایه دستاورد های اقتصادی کشورشان تصمیم بگیرند، انقلاب آنها با ابعادی چنان گسترده، آخرین چیزی بود که می توانست به ذهنشان خطور کند.

ایجاد پیوند خود به خودی میان فقر و نابرابری از یکسو و حرکت های اجتماعی از سوی دیگر عمدتاً زاینده تحلیل های مارکسیستی است که درکی ناقص از رویداد های تاریخی ارائه میدهند. در فرانسه، مهد انقلاب های مدرن، ایجاد پیوند علت و معلولی بین فقر توده ها و طغیان آنها، در بسیاری موارد تنها با شعبده بازی های روشنفکری امکان پذیر است. در ماه مه سال ۱۹۶۸ میلادی، میلیون ها دانشجو و کارگر فرانسوی با شعار های انقلابی به خیابان ها ریختند و طی مدت چند هفته یکی از مهم ترین قدرت های جهان را فلج کردند. فرانسه، در آن دوران، در اوج شکوفایی اقتصادی بود و عملاً در اشتغال کامل به سر می برد. رهبری سیاسی نیز با ژنرال شارل دوگل بود که مهم ترین شخصیت در تاریخ یکصد سال گذشته این کشور به شمار میروید و فرانسوی ها، بخش بزرگی از ثبات و اقتدار و پیشرفت کشورشان را به او مدیونند. زیر فشار انقلابیون ماه مه، ژنرال دوگل به بادن بادن آلمان پناه برد و اگر درایت او و یاران نزدیکش نمی بود، کار از دست میرفت. جوانان و کارگران فرانسوی چرا طغیان کردند؟

به ایران بازگردیم که انقلاب اسلامی، در آن، به جای آنکه پیام آور بهبود زندگی مادی مردمانش باشد، بر مهم ترین و طولانی ترین دوره شکوفایی اقتصادی اش نقطه پایان گذاشت. امروز، از دیدگاه بخش بسیار بزرگی از اقتصاد دانان ایرانی، کشور آنها در پانزده سال پیش از انقلاب اسلامی بالا ترین و طولانی ترین دوران رشد را در تاریخ معاصر خود تجربه کرد.

هاشم پسران و هادی صالحی اصفهانی نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه ایران را در فاصله ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۶ هشت در صد ارزیابی میکنند و می افزایند که در سال ۱۹۷۶، در آمد سرانه در ایران به شصت و چهار در صد میانگین در آمد سرانه در دوازده کشور

نشان نمیدهد، بلکه به گونه ای عمدی و پیگیر به آن دامن هم میزند.

مهم ترین پیامد سقوط نرخ رشد و تداوم تورم در سطح بالا، گسترش فقر مطلق در جامعه ایرانی است. مرکز پژوهش های مجلس، فقر مطلق را «ناتوانی در کسب حد اقل استاندارد زندگی» میداند و، در ارزیابی آن، از روش «حداقل نیاز های اساسی تکراری» استفاده میکنند. نکته بسیار مهم آنکه بر پایه محاسبات این مرکز، خط فقر در تهران برای یک خانوار چهار نفره تنها در فاصله دو سال، از ۱۳۹۶ تا ۱۳۹۸، از ۲،۵ میلیون تومان در ماه به ۴،۵ میلیون تومان در ماه افزایش یافته است. خط فقر متوسط کشوری، بر پایه محاسبات همان نهاد، ۲ میلیون تومان در ماه برای یک خانوار چهار نفری است.

با قرار گرفتن خط فقر در چنین سطوحی، بخش روز افزونی از کارمندان و کارمندان و بازنشستگان و صاحبان کسب و کار های خرد به زیر خطر فقر غلطیده اند.

کاهش سی و چهار در صدی در آمد سرانه در ایران در فاصله سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۸ را چگونه می توان جبران کرد؟ مرکز پژوهش های مجلس میگوید سطح در آمد سرانه ایرانی ها در صورتی به سطح در آمد آنها در ۱۳۹۰ باز خواهد گشت که کشور بتواند دستکم طی مدت شش سال از رشد اقتصادی هشت در صد در سال برخوردار بشود. با توجه به شرایط کسب و کار در درون کشور و تنش های پایان ناپذیر در روابط بین المللی آن، دستیابی به چنین نرخ رشدی در سال آینده و سال های بعد به معجزه نیاز دارد.

یاد آوری میکنیم که گزارش «مرکز پژوهش های مجلس» تنها به بررسی داده های اقتصادی تا پایان سال ۱۳۹۸ می پردازد. شواهد فراوان نشان میدهند که در نیمه نخست سال جاری خورشیدی، فرو غلطیدن ایرانیان در گرداب فقر شتاب بیشتری پیدا کرده است.

فقر و انقلاب

رابطه میان فقر و انقلاب بسیار بغرنج است. ولی با قاطعیت می توان گفت که برقرار کردن یک رابطه ساده علت و معلولی میان این دو پدیده (این که ملت زیر فشار فقر دست به انقلاب میزند) راه به جایی نمی برد.

آیت الله خمینی بار ها به نقش عوامل مادی در بر افروختن شعله انقلاب به گونه ای عوامانه ولی پر معنا اشاره کرده است. جمله ای است به نقل از او در باره رابطه میان مردم، انقلاب و ارزانی کالا ها و خدمات، که در اصل بدین صورت بیان شده است: «هیچ من نمی

مدیون آزاد شدن صادرات نفتی ایران بعد از امضای «برجام» بود. در مجموع، نرخ رشد ایران طی دهه ۱۳۹۰ خورشیدی منفی است و این مهم ترین عامل فقیر تر شدن ایرانیان در این بازه زمانی است.

دو مصیبتی سمج به نام تورم: تنش های سخت تورمی، دومین عامل فرو رفتن ایرانی ها در گرداب فقر است. دوران چهل و یک ساله جمهوری اسلامی با تورم گذشت و حتی بر پایه آمار منابع رسمی، میانگین نرخ تورم در چهار دهه گذشته بیست در صد بوده است، آنها هم در شرایطی که میانگین نرخ تورم در جهان پیرامون سه تا چهار در صد نوسان کرده است. دولت روحانی که با وعده مهار تورم بر سر کار آمد، تنها در سال های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ توانست این شاخص را به زیر ده در صد برساند، ولی در سال ۱۳۹۷ با رها شد فقر دلار، اوجگیری قیمت ها بار دیگر آغاز شد و نرخ تورم نقطه به نقطه در سال ۱۳۹۸ به بالای ۵۰ در صد رسید.

مرکز پژوهش های مجلس در گزارش خود می نویسد که ایران بعد از ونزوئلا، زیمبابوه و آرژانتین چهارمین نرخ بالای تورم را در جهان دارد. یکی از مهم ترین عوامل تداوم تورم بالا در ایران، اوجگیری نقدینگی است که حجم آن به تازگی به بالای ۲۵۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است (ده هزار برابر سال انقلاب). آنها هم در شرایطی که حجم تولید ملی به قیمت جاری فقط پنج برابر شده است. تنها در سال ۱۳۹۸ رشد نقدینگی به بالای ۳۱ در صد رسید، در حالی که حجم تولید ناخالص داخلی حدود ۷،۵ در صد سقوط کرد. این سرچشمه اصلی فرو ریزی قدرت خرید پول ملی و سقوط سرسام آور نرخ برابری ریال در برابر ارز های خارجی است.

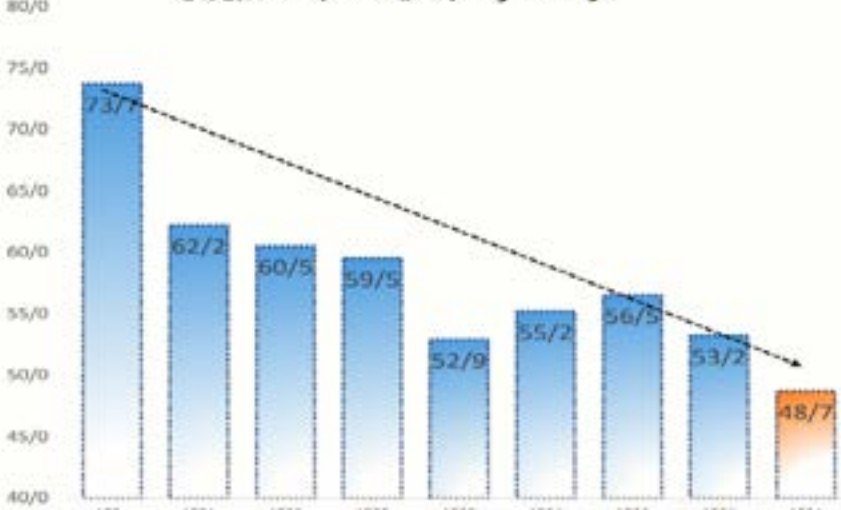
بار تورم عمدتاً بر دوش جمعیت متعلق به دهک های پایین در آمدی است. در واقع نرخ تورم برای مواد خوراکی و آشامیدنی در سطحی بالا تر از نرخ تورم کل قرار دارد و، با توجه به وزنه سنگین این مواد در سبد هزینه خانوار های فقیر، اینان مهم ترین قربانیان اوجگیری قیمت ها هستند.

کوتاه سخن آنکه رشد ضعیف یا منفی تولید ناخالص داخلی و اوجگیری تورم، دو عامل اصلی سقوط در آمد سرانه و فقیر تر شدن ایرانیانند. در کنار این دو عامل، باید افزایش جمعیت کشور را نیز در نظر گرفت. در واقع طی یک دهه گذشته جمعیت ایران حدود نه میلیون نفر افزایش یافته، حال آنکه نرخ رشد کشور منفی بوده است. به بیان دیگر در حالی که سفره کالا ها و خدمات کوچک تر شده، جمعیت بیشتری پیرامون آن گرد آمده اند و در نتیجه سهم هر یک از آنها کم تر شده است.

تازه های خط فقر

در بررسی رکود تورمی حاکم بر اقتصاد ایران، نقش تحریم های ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی را طبعاً نباید نادیده گرفت. کاهش شدید در آمد های ارزی ایران از محل نفت، قطع پل های ارتباطی میان ایران و جامعه اقتصادی بین المللی، وجود هزار و یک مانع بر سر مبادلات مالی و پولی... همه و همه به فلج شدن دستگاه تولیدی، آشفتنی در بازرگانی خارجی و سقوط پول ملی ایران دامن میزنند. با این حال انکار نمی توان کرد که تنش در روابط بین المللی یکی از مولفه های اصلی و دایمی سیاستگذاری کلان در جمهوری اسلامی است و هسته مرکزی قدرت در نظام تهران، برای رفع این تنش در راه پیشبرد توسعه ایران و تامین رفاه مردمان آن، نه تنها شور و شوقی از خود

در آمد سرانه به قیمت ثابت (میلیون ریال)





سخن پایانی

امید بستن به سرنگون شدن نظام اسلامی زیر فشار فرو ریزی اقتصاد و پیامد های اجتماعی آن، می تواند نومیادی های بزرگی را در پی داشته باشد. به بیان دیگر انحطاط اقتصادی و گسترش فقر در جامعه ایرانی الزاما زمینه ساز واژگونی نظام ولایت فقیه نیست. حتی می توان تصور کرد که با اوجگیری فلاکت و مسلط شدن «غم نان» بر بخش بسیار بزرگی از جامعه ایرانی، حاکمیت کنونی امکان آنرا خواهد یافت که حلقه رقیت را بر گلوی مردم تنگ تر کند.

در عوض آنچه می تواند در بستر کنونی کار ساز باشد و از شکست اقتصادی نظام جمهوری اسلامی نیز به گونه ای موثر بهره برداری کند، شکل گیری یک جنبش عظیم سیاسی بر پایه یک انقلاب فکری است که نطفه آن در انقلاب مشروطیت بسته شد و امروز می تواند، در شرایط تازه کشور و جهان، به افق های تازه ای دست یابد.

در یک نکته تردید نمی توان داشت و آن این است که نظام بر آمده از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ «هژمونی فرهنگی» (به تعبیر گرامشی، فیلسوف کمونیست ایتالیایی) را از دست داده و تقریبا تمامی ارزش هایش به ضد ارزش بدل شده اند. ولی با همان عدم تردید می توان افزود که مخالفان نظام اسلامی نیز هنوز به «هژمونی فرهنگی» دست نیافته اند و، در اوج پراکندگی، از بسیج مردم پیرامون یک آلترناتیو (بدیل) قابل قبول برای آنها، همچنان ناتوانند.

بر شمردن مولفه های این آلترناتیو کار دشواری نیست و کمتر اوپوزیسیونی در سراسر جهان شانس آنرا دارد که بتواند ویژگی های عمده نظام مطلوب خود را با همان آسانی بر شمارد که مخالفان جمهوری اسلامی در ایران توانایی انجام آنرا دارند.

این که ایران، در دنیای قرن بیست و یکم، تنها کشوری است که با نظام دین سالار اداره میشود، یافتن «بدیل» را برای همه نیرو های اوپوزیسیون ایرانی بسیار آسان میکند. «عادی شدن» می تواند بسیج کننده ترین شعار در راه ساختن ایران آینده باشد. ایرانی ها می خواهند کشوری «عادی» داشته باشند که مهم ترین ویژگی آن جدایی دین از سیاست است. چهار دهه گذشته وضعیتی را در کشور به وجود آورده که در آن شعار «عادی شدن» در بر دارنده همه هدف های دوره روشنائی اروپا و نیز هدف های عمده جنبش مشروطیت ایران (پیشرفت، امنیت و دموکراسی) است.

جنبش های روشنفکری ایران در سال های پیش از انقلاب جامه عمل پوشانید. حتی تا امروز، شماری از کانون های قدرت در جمهوری اسلامی همچنان به گفتمان ضد غربی و ضد سرمایه داری دوران پیش از انقلاب وفادارند. چهره هایی چون محمود احمدی نژاد و علی خامنه ای، به برکت استفاده از همان گفتمان، هنوز در میان بقایای طیف های رادیکال جهان سومی در جهان محبوبیت دارند.

رادیکالیسم انقلابی اما، در جامعه امروز ایران، از نفس افتاده است. نزدیک به چهار دهه پس از انقلاب اسلامی، دیگر از غلبه فکری چپ در جامعه ایرانی خبری نیست، هر چند هسته های سخت آن هنوز در این جا و آنجا مقاومت میکنند.

جمهوری اسلامی نیز، در رویارویی با واقعیت های جهان، بسیاری از دگم های بنیادی خود را رها کرده است. از «اقتصاد توحیدی» و «اقتصاد اسلامی» دیگر خبری نیست و «اقتصاد مقاومتی» نیز، بیش از آنکه برنامه ای برای اداره کشور باشد، به مفهومی در جنگ جناح های رقیب بدل شده است. دستیابی به رشد هشت در صدی، «معجزه ای» که در سال های پیش از انقلاب اسلامی تحقق یافت، رویای تکنوکراسی امروز جمهوری اسلامی است و ضرورت دستیابی به آن در برنامه های پنجساله و «بسته های سیاستی» مدام تکرار میشود.

امروز از سرمایه گذاران ایرانی، که پیش از این به لقب «زالو صفت» مفتخر میشدند، به عنوان «کارآفرین» یاد میشود. زیر پای سرمایه گذاران خارجی نیز، که دیروز نمایندگان ابلیس به شمار میرفتند، فرش قرمز پهن میکنند. راست است که مردم برای اقتصاد انقلاب نکردند. ولی چنین پیدا است که برای خارج شدن از دوران سیاه و طولانی انقلابی، بیش از پیش بر اقتصاد و الزامات و نیاز های آن تکیه میکنند.

اروپای غربی رسیده بود. جواد صالحی اصفهانی، استاد دانشگاه ویرجینیا تک، از «معجزه اقتصادی» ایران در دهه ۱۹۶۰ نام می برد (تجارت فردا، شماره ۱۶۰، ۵ دیماه ۱۳۹۴). در مقاله ای زیر عنوان «پنج دهه فراز و فرود تولید»، حمید زمان زاده می نویسد که: «از سال ۱۳۴۰ تا پایان سال ۱۳۵۵، تولید سرانه هر ایرانی در یک روند صعودی از دو میلیون و سیصد هزار ریال به هفت میلیون و دویست هزار ریال در سال (به قیمت های ثابت سال ۱۳۷۶) رسیده است. در واقع تولید سرانه ایرانی ها طی ۱۵ سال، سه و یک دهم برابر شده است که از بهبود قابل توجه سطح رفاهی ایرانی ها در این دوره حکایت دارد» (فصلنامه «تازه های اقتصاد»، شماره ۱۳۶، تابستان ۱۳۹۱)

چگونه کشوری با این رشد جهشی، که بازتاب آن در زندگی روزمره مردم آشکار بود، به گهواره یکی از مهم ترین انقلاب های مردمی در تاریخ بدل شد؟ و اگر دشواری های اقتصادی دلیل پیدایش انفجار انقلابی در ایران نبود، چه عواملی در به وجود آمدن آن نقش اصلی را ایفا کردند؟

در گفتگویی با ماهنامه «مهر نامه»، موسی غنی نژاد اقتصاد دان برجسته ایرانی میگوید: «بر عکس آن چه مارکس میگوید، ثروت و رفاه هم می تواند در شرایطی به انقلاب دامن زند. در انقلاب فرانسه هم همین اتفاق افتاد. این انقلاب زمانی رخ داد که وضع زندگی مردم بهتر شده بود نه بد تر. من معتقدم جامعه تحت تاثیر اندیشه ها تحول پیدا میکند نه تحت تاثیر زندگی مادی و مادیات.» (مهر نامه، شماره ۱۵۳، آبان ۹۴).

نگارنده این یادداشت نیز، همانند موسی غنی نژاد، برای نقش فکر در پیشبرد زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ملت ها اهمیت فراوان قایلیم. انقلاب مشروطه زاینده جنبش های فکری دهه های پایانی قرن نوزدهم در ایران بود، همان گونه که انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ثمره بذری است که جنبش های روشنفکری ایران در سال های پس از جنگ جهانی دوم در کشور پراکندند. جنبش های فکری و فرهنگی بعد از شهریور ۱۳۲۰ عمدتا زیر سلطه «هژمونی فرهنگی» چپ ایران قرار داشتند که با جاذبه ای مقاومت ناپذیر، بر جریان های ناسیونالیستی و حتی مذهبی تاثیر گذاشتند، و مجموعه نیرومندی را در مقابله با نظام حاکم به وجود آوردند. طیف های گوناگون این مجموعه، به رغم شکاف ها و تنش هایی که میان آنها وجود داشت، در چند نکته مشترک بودند: نفی بنیادی هر تحولی که مبتکر آن تکنوکراسی رژیم سلطنتی بود، مخالفت سرسختانه با هر آنچه می توانست به یک نظام «سرمایه داری» شباهت داشته باشد، تنفر از غرب از جمله نظام سیاسی آن که از آن با تحقیر زیر عنوان «دموکراسی غربی» یاد میشد، علاقه عمیق به جنبش های ضد غربی و نظام های در گیر با آمریکا و قدرت های اروپایی.

انقلاب اسلامی به بخش بزرگی از خواست های



جمهوری اسلامی در سرایش اضمحلال

حسن شریعتمداری



وجود مخالفت اغلب کشورها فقط در صورت انتخاب مجدد ترامپ به مسند رئیس جمهوری آمریکا میتواند بطور موثر عمل کند و همه تحریم ها را برگرداند. در صورت انتخاب جو بایدن هرچند بنظر بیشتر صاحب نظران سیاستهای راهبردی آمریکا در قبال ایران توفیر چندانی نخواهد نمود، ولی بازگشت او به برجام حتی با خواست آغاز مذاکرات جدید برای برجامی نو عملاً مکانیسم تحریمها را

جمهوری اسلامی افتان و خیزان دوران فروپاشی خود را از سر می گذرانند. در مسیر فروپاشی ساختارهای عمده ای که مقوم ثبات یک نظام سیاسی میباشد، بتدریج فرو می پاشند. این فروپاشی مدتهاست شروع شده و شتاب آن بیشتر و بیشتر میشود. تنگنای اقتصادی کمرشکن حاصل تحریم هرچند بسیار موثر است ولی از علل اصلی فروپاشی نمی باشد. مهم ترین علت های اصلی عبارتند از:

□ ناسازگاری سرشت حکومت دینی واپسگرا با مقتضیات زمانه در دوران انقلاب ارتباطات و جهانی شدن
□ فساد همزاد با نظامهای ایدئولوژیک که در جمهوری اسلامی ابعادی حیرت انگیز یافته است و بلبشوی درون حاکمیت و جنگ قدرت پایان ناپذیر که نتیجه اش بحران کارآمدی در نظام است
□ هزینه های کمرشکن ماجراجوئی های چهل ساله ناشی از توسعه طلبی عقیدتی و مذهبی
□ انزوای بین المللی

تحریم ها علت هیچ کدام از نکات برشمرده فوق نبوده و بلکه معلول قابل انتظار و پیش بینی شده آنها بوده اند.

حال بتدریج مسیر فروپاشی شیبی بمراتب تندتر یافته و به آستانه اضمحلال نزدیک میشود. فرق کیفی مسیر فروپاشی با مسیر سقوط و اضمحلال تغییرناگهانی و سریع زاویه شیب فروپاشی به حالتی نزدیک به سقوط عمودی میباشد. نقطه عطف این تغییر شیب را نقطه آستانه تغییر یا (Threshold) مینامند.

هرچند تحریمها علت اصلی فروپاشی این نظام نبوده و فقط به آن کمک کرده اند اما پس از رسیدن به نقطه تغییر، خود از علل اصلی تسریع سقوط خواهند بود. زیرا این نظام برای جلوگیری از سقوط در درجه اول محتاج منابع مالی خواهد بود و فعال شدن مکانیسم ماشه از سوی آمریکا دسترسی به این منابع را بیش از پیش دشوار و بلکه غیر ممکن نموده است. البته مکانیسم ماشه و بازگشت تحریم ها با دیکته یکجانبه آمریکا به شرکتهای و بانکهای جهان و با

کند کرده و برای مدتی حتی ممکن است متوقف نماید و این خود فرصتی برای یک نفس عمیق مجدد پس از حالت خفگی فعلی به جمهوری اسلامی خواهد داد. همچنین ممکن است بی نظمی شش ماه نخستین تشکیلات رئیس جمهور جدید که امری معمولی در آغاز بکار همه روسای جمهور آمریکا است فرصتی یگانه به جمهوری اسلامی بدهد تا بطور موقت هم که شده تجدید قوا نماید.

اگر بپذیریم که در صحنه داخلی یکپارچگی، گوش فرمان بودن و کارآمدی نیروهای سرکوب بزرگترین نقش را در حفظ پیکره نیمه جان این نظام دارند و در صحنه بین المللی نیز عمدتاً سپاه این وظیفه را به عهده دارد، کمبود و نبود منابع مالی کافی حفظ یکپارچگی و کارآمدی این دو نیرو را بسیار دشوار خواهد نمود. البته در اینجا منظور از تفکیک نیروهای سرکوب و سپاه تهره سپاه از اعمال خشونت و سرکوب در داخل کشور نیست سپاه داوطلب چنین نقشی است و اکنون امنیت محله محور که اسم رمز سرکوب مردم در محلات میباشد را برعهده گرفته است. منظور این است که تا کنون قبل از رسیدن به مرحله فرم بحران از نظر نظام کار سرکوب عمدتاً در اختیار نیروهای ضد شورش بسیجی ها و لباس شخصی ها و سایر نیروهای آتش به اختیار و جانی بوده است و سپاه فقط با

رسیدن نا آرامی های اجتماعی به مرحله قرمز مستقیماً وارد صحنه می شده و در آن دخالت میکرده است. ولی امروز با پیش بینی وخامت اوضاع بفرمان خامنه ای سپاه مستقیماً این نقش را برای آینده نزدیک عهده دار شده است و سایر نیروهای سرکوب همه در اختیار سپاه خواهند بود.

درست است که سپاه با دست اندازی در اقتصاد کشور ذخیره قابل توجهی نیز در اختیار دارد ولی نباید فراموش کرد که وقتی ورودی منابع مالی خشک شوند با توجه به هزینه های هنگفت منطقه ای و داخلی در عرض مدت نسبتاً کوتاهی این ذخیره ها مانند برف آب میشوند. حال سپاه از ترس چنین روزهایی در صدد دست اندازی کامل به صنایع خود رو سازی و غارت آن است. صنعتی که با توجه به افزایش قیمت بسیار خودرو در بازار داخلی درآمد کلانی را نصیب سپاه میسازد. همچنین شرکتهایی که بوسیله ایادی سپاه در پروژه به اصطلاح خصوصی سازی ایام ریاست جمهوری احمدی نژاد نصیب ایادی سپاه شده ولی در شرایط کنونی روی دست سپاه مانده اند و ضرر و زیان آنها خود از عوامل مهم هزینه های جاری سپاه میباشد، با شرکت در ماشین اختلاس بورس توانستند به قیمت تاراج هستی مردم مستاصلی که فریب درآمدهای بادآورده بورس را خورده و هست و نیستشان را در بورس نهاده بودند، مجدداً ثروتمند

با انگیزه قدرت سیاسی وجود نمادین رهبر و ولی فقیه و کوشش طرفین متخاصم برای حفظ او از شرایط بنیادین ادامه بازی است ولی برعکس در چالش با انگیزه مادی بیت رهبری بانضمام رهبر و فرزندان بزرگترین مافیای مالی با اتکا به نیروهای امنیتی و سپاه و قوه قضائیه است و خود طرف اصلی دعوا است و بقیه در درجه نخست باید اموال و مناصب و تشکیلات خود را از او حفظ نمایند. من نام این سطح از چالش را که در جمهوری اسلامی بخاطر کمبود منابع مالی بوجود آمده و یکی از آثار مستقیم تحریم هاست چالش پاسبانی گنج!! نام گذاشته ام.

این روند با کمبود بیشتر منابع در اثر بازگشت تحریم ها تشدید خواهد شد و علاوه بر باندهای مافیای نهادهای قدرتمند دولت و روحانیت و بیت و سپاه و قوه قضائیه و آستان قدس را نیز درگیر خواهد نمود. این روند از یکسو میتواند به فروپاشی نیروهای امنیتی و سپاه بیانجامد و این کار مبارزه مردم را آسانتر به پیروزی میرساند ولی از سوی دیگر نیز اگر جایگزینی معتبر برای نظام نتواند در این فاصله موقعیت خود را تثبیت کند و بخشهای محذوف و معترض نظام را جذب نماید ادامه چنین وضعی میتواند به یارگیری این باندها از اجتماع واز میان اراذل و اوباش محلات بیانجامد. تکوین این چالش مفسده انگیز ممکن است حتی به نوعی جنگ داخلی با ریشه های مافیایی منجر شود و بسیار خطرناک باشد.

در این جنگ قدرت و در جریان این چالشهای روزافزون داخلی اسناد طبقه بندی شده و محرمانه نظام پشت سرهم به بیرون درز میکند و گزارش پشت گزارش بر تاریخخانه اشباح در تلویزیونها و نشریات نور می افکند و رازهای مگو را فاش میسازد.

مردم ایران از لحاظ فرهنگی راه خود را با حکومت فقها و تعلیمات قرون وسطایی آنان کاملا جدا کرده اند. در این میان شجاعت و نافرمانی زنان حتی بیش از مردان علنی و قابل مشاهده میباشد. سختی معیشت محافظه کارترین ها را نیز در مقابل این نظام قرار داده است. اخبار و ابعاد فساد بی حد و مرز مانند نمکی است که بر زخم جامعه پاشیده میشود و آتش خشم ها را شعله ورت و عمق انزجار جامعه از حاکمان را بیشتر و بیشتر میکند.

به نیروی مسلح از آن خود احتیاج دارند. پس هر باند مافیایی سعی خواهد کرد ابتدا از درون سپاه و نیروهای امنیتی و اگر نشد از بیرون آنها نیروی مسلح و امنیتی خود را تشکیل دهد تا هم بتوانند به دیگران شبیخون بزنند و هم در مقابل آنها از خود دفاع نمایند. دوم اینکه چون نظام قضائی بطور انحصاری و حد اقل تا کنون فقط در کنترل خامنه ای و فرزندان اوست تنها وسیله ای که برای دیگران میمان درپایش و گروگان گیری و قتل و ترور عوامل و حتی دانه درشتهای باندهای رقیب برای تصاحب اموال آنان

شوند و حد اقل فشار خود را از روی دوش سپاه و نهادهای وابسته به آن بردارند. البته از این غارت بیت رهبری نیز بغایت متنفع شده و دولت و دولتمردان نیز بی نصیب نمانده اند.

برآورد دقیق و واقعی از سرجمع دارائی و بدهی و ذخائر مالی این نهادها غیرممکن است ولی فساد و اختلاس به حدی است که میتوان حدس زد در طول زمان مقدار قابل در هیچ کدام از نهادها نخواهد ماند تا صرف تامین نیروهای سپاه و سرکوب شود. از سوی دیگر در شرایطی که منابع ثروت اندوزی

مکانیسم ماشه و بازگشت تحریم ها با دیکته یکجانبه آمریکا به شرکتهای بانکهای جهان و با وجود مخالفت اغلب کشورها فقط در صورت انتخاب مجدد ترامپ به مسند رئیس جمهوری آمریکا میتواند بطور موثر عمل کند و همه تحریم ها را برگرداند. در صورت انتخاب جو بایدن هرچند بنظر بیشتر صاحب نظران سیاستهای راهبردی آمریکا در قبال ایران توفیر چندانی نخواهد نمود، ولی بازگشت او به برجام حتی با خواست آغاز مذاکرات جدید برای برجای نو عملا مکانیسم تحریمها را کند کرده و برای مدتی حتی ممکن است متوقف نماید و این خود فرصتی همچنین ممکن است بی نظمی شش ماه نخستین تشکیلات رئیس جمهور جدید که امری معمولی در آغاز بکار همه روسای جمهور آمریکاست فرصتی یگانه به جمهوری اسلامی بدهد تا بطور موقت هم که شده تجدید قوا نماید.

هر روز محدودتر شده با توجه به هزینه های هنگفتی که مافیاهای مالی برای حفظ خدم وحشم خود دارند قانون تنازع بقا بر آنها حکم فرما شده و قویترها در صدد شبیخون زدن و تصاحب ثروت مافیاهای کوچکتر و ضعیف تر را کرده اند. قویترین این مافیاهای مالی متعلق به بیت رهبری و فرزندان او بخصوص مجتبی خامنه ای میباشد. آنها که در شرایط رونق بازار نفت و در دور زدن تحریم ها چشم خود را بروی غارت دیگر رقبا بسته و با هم میخوردند و میبردند اکنون ابتدا بکمک قوه قضائیه دست نشانده و با هم مبارزه با فساد چهره نام آور باند بزرگ دیگری یعنی شخص صادق لاریجانی را که آرزوی رهبری پس از خامنه ای را نیز در سر می پرواند تسلیم نموده و تحویل بایگانی مناصب از کار افتاده نظام یعنی شورای تشخیص مصلحت دادند و نفر دانه درشت مورد اعتماد او را که احساس خطر کرده و به خارج از ایران گریخته بود یعنی قاضی منصوری را که زیاد می دانست از سر راه برداشتند و چند نفر از کارورزان همدست و مورد اعتماد او مانند طبری را رسوا نموده و پولهای این دارو دسته را در پایان مضحکه ای بنام دادگاههای مبارزه با فساد صاحب میشوند و شبکه فساد رقیب را نیز از آن خود میکنند. در این نمونه اخیر هم حذف فیزیکی و هم استفاده از دستگاه قضائی برای بزیب کشیدن چهره نام آور این باند و تصاحب ثروت و شبکه مافیایی این مافیا اشکارا مشاهده میشود. چنین روندی چون متوقف نشده و با حدت بیشتری نیز ادامه خواهد داشت، دیگران را بفکر مقاومت و دفاع از اموال غارت شده ای که تحت تصاحبشان است انداخته و احتمالا دو کار خواهند نمود:

اول این که برای محافظت از جان و اموال خود آنها

است. ما بزودی خشونت بین خودیها را در حدی باور نکردنی شاهد خواهیم بود و ادامه این روند سپاه و نیروهای امنیتی را پاره پاره نموده و در مقابل یکدیگر قرار خواهد داد. البته پروسه حذف رقیب در سطح سیاسی و برای تصاحب مناصب اصلی قدرت همواره در جمهوری اسلامی وجود داشته و علاوه بر اسناد فراوان دیگر نوارهایی که اخیرا بنام کودتای خرنده از اختلافات درون سپاه بیرون آمده و خاطرات آیت الله منتظری گوشه ای از چنین روند حذفی را آشکار

حتی اگر بایدن به ریاست جمهوری در آمریکا انتخاب شود در وضع آشفته فعلی حصول اجماع در حاکمیت ایران برای شروع مذاکراتی موثر با آمریکا در جهت عادی سازی روابط و مناسبات سیاسی بسیار نامحتمل بنظر میرسد. آمریکا نیز صرف نظر از این که چه رئیس جمهوری واز چه حزبی بر سر کار آید حل مسائل لاینحلی را که در عرض چهل سال در مناسبت با جمهوری اسلامی تکوین یافته اند در دستور خواهد داشت و چون خامنه ای و سپاه زبانی جز زور و خشونت نمیفهمند لاجرم سیاست نیز در نهایت به همان سو خواهد غلطید. هر چند ظاهر کلمات بایدن به زبیری زبان مورد انتخاب ترامپ نباشد.

جامعه مانند انبار باروتی در انتظار جرقه ای برای انفجاری بیسابقه با ابعادی غیر قابل تصور است. این جاست که وجود یک جایگزین قدرت معتبردموکراتیک میتواند معادله را بنحو تعیین کننده ای بنفع مردم و آینده ای روشن تغییر دهد.

میکند. ولی مبارزه با فساد عنوان جدیدی است که در نظامی که تا بن دندان بفساد آلوده است به این شیوه از تصاحب باند رقیب داده شده است. واضح است که ماهیتا این نوع از چالشها با انگیزه مادی تفاوتی بنیادین با چالش بر سر قدرت سیاسی دارد. در چالش

حتی اگر بایدن به ریاست جمهوری در آمریکا انتخاب شود در وضع آشفته فعلی حصول اجماع در حاکمیت ایران برای شروع مذاکراتی موثر با آمریکا در جهت عادی سازی روابط و مناسبات سیاسی بسیار نامحتمل بنظر میرسد.

آمریکا نیز صرف نظر از این که چه رئیس جمهوری و از چه حزبی برسر کار آید حل مسائل لاینحلی را که در عرض چهل سال در مناسبت با جمهوری اسلامی تکوین یافته اند در دستور خواهد داشت و چون خامنه ای و سپاه زبانی جز زور و خشونت نمیفهمند لاجرم سیاست نیز در نهایت به همان سو خواهد غلطید. هر چند ظاهر کلمات بایدن به زبری زبان مورد انتخاب ترامپ نباشد.

بازگشت بایدن به برجام بازگشت به مذاکراتی نوین در این قالب توافقی من درآوردی است که نه قرار داد بود و نه حتی تفاهت نامه ای الزام آور. فقط راهی بود تا ایران سابقه تولید سلاح هسته ای خود را آبرومندانه در آن غسل تعمید بدهد و بتواند آرام آرام بجامعه جهانی باز گردد که با رویکرد خامنه ای و سپاه از ابتدا محکوم به شکست شد و ترامپ میخ آخر را بتابوت آن کوبید. اروپا هم در عمل هیچ کاری در جهت عکس سیاستهای ترامپ نتوانسته انجام دهد و برجام چهارچوبی انتزاعی و صرفا برای مرزگذاری صوری بین سیاستهای اروپا و آمریکا در موزه مذاکرات دیپلماتیک جهان مانند عکسی یادگاری بدیوار مانده است.

بطور قطع بایدن هم اجازه نخواهد داد که جمهوری اسلامی برد و دقت موشکهای خود را بی هیچ دردسری توسعه دهد و به سلاح اتمی دست یابد. هر که در راس قدرت آمریکا باشد روابط خود را با متحدین خاورمیانه ای اش قربانی نرمشهای تاکتیکی دیپلماتیک در برابر جمهوری اسلامی نخواهد ساخت و بالاخره و در نهایت امر چون خواست حضور دیپلماتیک در ایران بطور رسمی و در حد سفارت همراه با عادی شدن کامل مناسبات سیاسی که مقصد نهایی آمریکاست با وجود چنین نظامی بر سر کار آنها در زمینه دشمنی و بی اعتمادی چهل ساله قابل حصول نیست.

این نظام با وجود همه ترفندها و راههای غیر معمولی مانند دور زدن تحریم ها و یا سرکوب شدید مردم بطرق گوناگون و یا به بیراهه کشیدن مبارزات اجتماعی و اعمال خشونت عربان در سراسر اضمحلال میباید و پلی سالم پشت سر خود باقی نگذاشته است

پس از آشکار شدن شکست این طرح اکنون و دوباره سپاه ب فکر عملی نمودن طرح قدیمی انتقال پایتخت افتاده است و قرارگاه خاتم الانبیا طی نامه ای از دولت اجرائی شدن این طرح را طلب میکند. آقای ابوترابی عضو کمیسیون امنیت داخلی مجلس آشکارا میگوید که طرح انتقال پایتخت چاره اندیشی برای مقابله با نافرمانی گسترده مدنی در پایتخت است.

اکنون اگر به سه گانه بزرگترین چالشهای نظام نظری بیافکنیم. برای خامنه ای در راس مسائل بحران روابط آمریکا و اسرائیل و کشورهای عربی و در گوشه دیگر این مثلث وحشت از قیام مردم و درکنج دیگر آن بحران داخلی نظام وجود دارند. او در حل هیچ یک از این مسائل گزینه های زیادی پیش روی خود ندارد و در وضعیت بینهایت بغرنجی بسر میبرد.

قویترین این مافیاهای مالی متعلق به بیت رهبری و فرزندان او بخصوص مجتبی خامنه ای میباشد. آنها که در شرایط رونق بازار نفت و در دور زدن تحریم ها چشم خود را بروی غارت دیگر رقبا بسته و با هم میخورند و میبردند اکنون ابتدا بکمک قوه قضائیه دست نشانده و باسم مبارزه با فساد چهره نام آور باند بزرگ دیگری یعنی شخص صادق لاریجانی را که آرزوی رهبری پس از خامنه ای را نیز در سر می پرواند تسلیم نموده و تحویل بایگانی مناصب از کار افتاده نظام یعنی شورای تشخیص مصلحت دادند و نفر دانه درشت مورد اعتماد او را که احساس خطر کرده و به خارج از ایران گریخته بود یعنی قاضی منصوری را که زیاد می دانست از سر راه برداشتنند و چند نفر از کارورزان همدست و مورد اعتماد او مانند طبری را رسوا نموده و پولهای این دارو دسته را در پایان مضحکه ای بنام دادگاههای مبارزه با فساد صاحب میشوند و شبکه فساد رقیب را نیز از آن خود میکنند.

در بعد منطقه ای نیز محور مقاومت ایران با طرح صلح ابراهیم عمدتا با کوششهای کوشتر داماد ترامپ و نتانیاهو با شکستی تاریخی مواجه شده و اکنون علاوه بر امارات و بحرین که رسما باین طرح پیوسته اند، قطر و سودان نیز آمادگی خود را اعلام نموده اند. عربستان سعودی هم با چند قدم فاصله قصد پیامدن همین مسیر را هر چند با احتیاط بیشتری در پیش رو دارد. در عراق و لبنان نفوذ ایران بسیار کاهش یافته و در سوریه هم قدرت مانور از نیروهای جمهوری اسلامی باز ستانده شده است.

سپاه با همه تبلیغات گوش خراشش تا کنون نه در مقابل بمبارانهای متوالی نیروهایش در سوریه بوسیله اسرائیل و نه در برابر قتل سلیمانی بوسیله امریکائیا و نه برای شکست طرح صلح ابراهیم هیچ کار قابل توجهی نتوانسته است انجام دهد و در عراق و لبنان

در مورد بحران اجتماعی جاری همگان در دایره خودبهای نظام منتظر قیامی عمومی در زمانی نزدیک ولی نامعلوم و با ابعادی غیر قابل پیش بینی میباشند. در مورد بحران روابط با غرب و اسرائیل یکی از سناریوهای محتمل منجر شدن اوضاع به درگیریهای نظامی آنها در داخل خاک ایران است. وجود این دو احتمال یعنی امکان بالای شورشیهای گسترده اجتماعی و امکان قابل ملاحظه درگیریهای نظامی لازمه اش وضعیت آماده باش در هر دو جنبه فوق است. آماده باش نظامی، وحدت فرماندهی، قدرت مالی و تسلیحاتی و روحیه وفاداری به نظام و رهبری لازمه پایداری در این دو جبهه میباشد. با توجه به روند فروپاشی و تغییر سریع مسیر آن بسوی اضمحلال چنین وضعیتی یعنی آماده باش رزمی دائم امکان عملی ندارد.

ماهیتا این نوع از چالشها با انگیزه مادی تفاوتی بنیادین با چالش بر سر قدرت سیاسی دارد. در چالش با انگیزه قدرت سیاسی وجود نمادین رهبر و ولی فقیه و کوشش طرفین متخاصم برای حفظ او از شرایط بنیادین ادامه بازی است ولی برعکس در چالش با انگیزه مادی بیت رهبری بانضمام رهبر و فرزندان بزرگترین مافیای مالی با اتکا به نیروهای امنیتی و سپاه و قوه قضائیه است و خود طرف اصلی دعوا است و بقیه در درجه نخست باید اموال و مناصب و تشکیلات خود را از او حفظ نمایند. من نام این سطح از چالش را که در جمهوری اسلامی بخاطر کمبود منابع مالی بوجود آمده و یکی از آثار مستقیم تحریم هاست چالش پاسبانی گنج!! نام گذاشته ام.

تغییر رفتار این نظام برابر با تغییر این نظام است و عدم تغییر رفتار این نظام نیز مساوی با اضمحلال آن میباشد. مردم این نظام را تغییر داده و ایران را از انزوای بین المللی و خطر جنگ نجات خواهند داد.

نیز علاوه بر شکست در صحنه سیاست و دیپلماسی مردم کوچه و خیابان نیز یکصدا خواستار خروج ایران از کشورشان و عدم دخالت جمهوری اسلامی در سیاست داخلی شان میباشند.

در سرکوب داخلی نیز چالش مالی و جنگ قدرت درونی عملا اتحاد نیروی سرکوب را دشوار نموده و منافع متناقضی را حاکم بر خواسته های فرماندهان سپاه و نیروهای امنیتی مینماید. احتمالا باندهای مافیایی حاضر خواهند شد که امتیازات بیشتری از سپاهی که دشواری های مالی دارد به او باش محلات بدهند و طرح امنیت محله محور که بر اساس بکارگرفتن او باش محلات بوسیله سپاه میباشد تبدیل به چالش مافیایی محله محور خواهد شد. بنا بر این و بنا بر پیش بینیهای درونی سپاه اگر ابعاد قیام عمومی از حدی فراتر برود برای نظام مهار آن بسیار دشوار و شاید غیر ممکن خواهد بود. از هم اکنون گزارشاتی مبنی بر درگیریهای پراکنده مردم و نیروهای بسیج و سپاه و امنیتی که میخوانند پایگاههای خود را در محلات ایجاد کنند بخصوص از شیراز و تهران بگوش میرسد و حاکی از عدم موفقیت طرحی است که با توجه به عدد شهرها و محلات آنها سپاه نه پرسنل و نه بودجه کافی برای اجرای کامل آن را داراست.

تله عمق استراتژیک یا همان ویتنام نظام

شهریار صادقی



قدس بدون کمترین مزاحمتی از سوی نیروهای نظامی آمریکا و ائتلاف وارد عراق شوند آنهم برای ایفا نقش سیاسی و نظامی جهت تقویت نقش ایران در منطقه! مگر شدنی است؟! پرسش دیگر این است اگر این حضور بدون موافقت آمریکا صورت گرفته باشد، چرا حتی یک تیر به سوی این کاروان نظامی وارد شده از ایران شلیک نشد؟ مگر برای آمریکا که تومار ارتش مکائیزه صدام را در هم پیچید، کار سختی بود که این کاروان نظامی را پودر کند؟

واقعیت امر این است که حضور نظامی ایران در عراق با هماهنگی و با اراده آمریکایی ها صورت گرفت، نه به این دلیل که عراق و سوریه را در سینی طلا تقدیم جمهوری اسلامی کنند، بلکه به این دلیل که ایران را به باتلاق و جهنم عراق و سوریه بکشاند که هزینه نماید تا موازنه استراتژی مهار دوگانه ایران و عراق که در جنگ هشت ساله توسط آمریکا دنبال شده بود، اکنون با حذف صدام، به نفع ایران تغییر نکند.

حالا تصور کنید اگر ایران در این سالیان در عراق، سوریه، لبنان و یمن هزینه نمیکرد، آنگاه هم پروژه نان و آب دار ایران هراسی غربی ها برای غارت کشورهای عربی ناکارآمد می شد، و هم توجیه اعمال تحریم های گسترده و خانمانسوز ایران بسیار سخت تر می گشت، بنابر این ایران می توانست با برقراری یک رابطه عادی با جهان، ایجاد یک اقتصاد قوی و کاهش شکاف دولت ملت، اکنون در جایگاه موازنه مثبت با عراق قرار گیرد. این همان چیزی است که آمریکا نمی خواست تحقق یابد، ولی نظام در دامش افتاد. که در نهایت هم بقای خویش را به پایش می گذارد و هم کشور را در معرض تهدیدات جدی قرار می دهد.

اگر منصفانه به موضوع حاتم بخشی های منطقه ای جمهوری اسلامی بنگریم، در می یابیم که ریشه آن

توهم عمق استراتژیک نظام بر میگردد به حمله نظامی آمریکا به عراق و باز شدن راه ورود نیروهای نظامی سپاه بدر، مجلس اعلاای انقلاب اسلامی و سپاه قدس به عراق، آنهم به گونه ایی که تصور می شود آمریکا، عراق را در سینی طلا تقدیم جمهوری اسلامی نموده است، در حالیکه چنین نیست، آمریکا اجازه حضور ایران در عراق را نه بخاطر تقویت و تسلط هژمونی اسلامگرایی شیعی در عراق و در منطقه داده، بلکه این اجازه حضور، تله ای برای جمهوری اسلامی است تا ایران را در باتلاق منطقه و یا به تعبیری در ویتنام نظام مستهلک نماید. نیک بنگریم تا پیش از حمله نظامی آمریکا به عراق مطلقا واژه ای از عمق استراتژیک نظام در گفتار و نوشتار مسئولین جمهوری اسلامی و طرفدارانش نمی بینیم. ولی بعدها برای توجیه هزینه حضور نظامی در کشورهای منطقه است که می گویند این سرزمین ها عمق استراتژیک ماست و برای حضور در آن مجبوریم هزینه کنیم! البته تردیدی نیست که حوزه تمدنی و فرهنگی ایران همان عمق استراتژیک ایران است ولی بحث و انتقاد بر سر هزینه کرد آن و نحوه حضور در آن است. اگرچه حفظ این حوزه در امتداد منافع ملی ماست ولی نه قیمت تولید کارتن خواب، گور خواب، لوله خواب، ماشین خواب، پشت بام خواب، کودک کار و هزار مصیبت دیگر از جمله گسترش نارضایتی، بدبینی و حتی کینه ورزی مردمان همان حوزه عمق استراتژیک نسبت به ایران که بعضا ممکن است هیچگاه قابل ترمیم هم نباشد و دودش می تواند به چشم دولت ها و حتی نظام سیاسی آینده ایران نیز بنشیند.

اکنون پرسش اساسی این است، اصرار بر حضور در این عمق استراتژیک به چه قیمتی؟ گذشته از هزینه های طاقت فرسای نظام از جیب ملت آیا ادامه این حضور منطقه ای، حتی به قیمت فرو رفتن در باتلاقی که می تواند هم سبب فروپاشی نظام از درون و هم مستهلک شدن کشور را در پی داشته باشد، نیز می ارزد؟

آیا می توان تصور کرد که جورج بوش پسر در کمتر از سه هفته با ساز و کار نظامی اش تومار صدام در جایگاه دشمن شماره یک جمهوری اسلامی و ایران را درهم بپیچد، و آنگاه اجازه دهد که کاروان و ادوات نظامی سپاه بدر، مجلس اعلاای انقلاب اسلامی عراق و سپاه

بر می گردد به همان تئوری انقلابی کمک به جنبش های رهایی بخش و مستضعفان عالم از جیب ملت، که اتفاقا مورد توافق و اجماع همه گروه ها و احزاب پنجاه و هفتی نیز بوده است، از نخله های اسلامی-اخوانی گرفته تا گروه های بلشویکی که حتی پیش از شکل گیری نظام جمهوری اسلامی، در صف عکس یادگاری گرفتن با یاسر عرفات در کنار چمدان های پر از دلار دزدیده شده از بانک مرکزی ایران بودند.

اگرچه بسیاری از آن جماعت انقلابی اکنون منتقد حضور منطقه ای جمهوری اسلامی هستند ولی ایراد کار این انقلابیون این است که در نقد سیاست های هزینه ساز نظام برآمده از انقلاب شان، تنها به نقد و انتقاد از سیاست های جمهوری اسلامی بسنده می کنند در حالیکه کمک به جنبش های انقلابی و مستضعفان عالم از جمله آرمان ها و شعارهای انقلاب بود.

بدون نقد و انتقاد از انقلاب، نقد و انتقاد از سیاست های جمهوری اسلامی، امری ناقص است و بدون عبور و گذر از انقلاب نیز، گذر از جمهوری اسلامی نه فقط ممکن نیست بلکه مفید هم نیست، زیرا احتمال آن می رود که به سویه خطرناک تری از نظام جمهوری اسلامی برسیم. تا زمانی که اصالت و تقدس انقلاب و آرمان های انقلاب در میان حاکمان و اپوزیسیون شان برقرار است، رفتارها و کنش های هزینه ساز نظام برآمده از انقلاب نیز برای کشور ادامه خواهد داشت.

استراتژی و تاکتیک‌های بقاء جمهوری اسلامی

علی کشتگر



ستون دین حکومتی

خیمنی برای حفظ و بقای حکومت با "اوجب واجبات" قلمداد کردن امر حفظ حکومت دینی این مساله را به ستون اصلی دین حکومتی تبدیل کرد. او با صراحت تاکید کرد که برای حفظ حکومت روحانیون شیعه به رهبری ولایت فقیه حتی می شود توحید را تعطیل کرد(۱). شاید او قادر به درک و پیش بینی این واقعیت نبود که حفظ حکومت ولایت فقیه به هر قیمت که سبب خواهد شد هر جنایتی را به بهانه حفظ نظام برای حکومت گران و ایادی آنان مباح کند، نه فقط مخالفان جمهوری اسلامی بلکه خود "اسلام عزیز" او را نیز به تباهی می کشاند.

ایمان باطنی و یا التزام ظاهری شیفتگان زر و زور به این اصل ایدئولوژیک نظام، حکومتگران و ایادی آنان را در ارگانهای سرکوب قضایی و نظامی به موجوداتی عاری از اخلاق، وجدان و عواطف انسانی تبدیل می کند.

وقتی "حفظ نظام" بالاتر از همه اصول دین قرار می گیرد، دیگر برای سرکوب مخالف و دگراندیش، نه تهمت و دروغ عیبی دارد و نه شکنجه و ترور مشمول جرم و یا گناه می شود. باور و تظاهر به فتوای "حفظ نظام اوجب واجبات است" موتور محرکه تبعیض، خشونت، فساد، بی قانونی و همه کشتارهای از آغاز تا به امروز جمهوری اسلامی بوده است. حکومت ولایت فقیه با مجیز شدن به این اصل ایدئولوژیک، هسته اصلی قدرت در جمهوری اسلامی را به یک جریان خطرناک نئوفاشیستی تبدیل می کند و همه ابزارهای ناشریف از شکنجه و کشتن بی گناهان تا دام گذاری های "پرستویی" با سوء استفاده از زنان محروم و مرعوب و سر به نیست کردن متحدان و دوستان دیروز به پای مصلحت های امروز به اموری معمولی تبدیل می شوند.

فهم آن که فقیه‌ی مثل جنتی در واپسین روزهای عمر تا به این حد با خیال راحت در حق کشی و دروغ و تهمت غرق می شود و بر این خیال است که از خیانت توشه آخرت می سازد، و یا موجوداتی مثل حسین شریعتمداری از قلمشان تبه کاری جاری است و قاضی

های دستگاه عدالت به یک اشاره حکم مرگ بیگناهان را صادر می کنند و بازجویان حکومت اسلام رکیک ترین حرفها را نثار قربانیان و اسیران می کنند و همه شان با وجدان راحت از خزانه ملت می دزدند زمانی آسان می شود که بدانیم این همه در راه عمل به "اوجب واجبات" صورت می گیرد و در نتیجه "در کار خیر حاجت" هیچ شرمی در وجدان و عرقی به پیشانی نیست.

ساده لوحانه ترین نگرش سیاسی در قبال جمهوری اسلامی نگرشی است که به نام اصلاح طلبی می خواهد از راه سیاست ورزی در چارچوب قانون چنین رژیم نابه کاری که خود به هیچ قانونی پای بند نیست آن را اصلاح کند. تصور کنید که اگر مردم آلمان و جهان به فاشیستهای حاکم این کشور به این گونه می نگرستند، عاقبت کار جهان به کجا می کشید؟! دیکتاتوری به خودی خود فساد آور است، چه رسد به نوع دینی آن که اساسش بر تبعیض است و چه رسد به آن که حکومتگرانش اصل پاسداری از نظام به هر وسیله و قیمتی را "اوجب واجبات" بدانند.

تکیه گاه اصلی جمهوری اسلامی در شرایط کنونی

در چهل سال گذشته همراه با ادامه فرایند انزوای جمهوری اسلامی و مواجهه آن با بحران ها و چالش های اجتماعی و اقتصادی، ارعاب و سرکوب به مثابه مهمترین ابزار حفظ رژیم اهمیت حیاتی تری پیدا کرده. بطوری که می توان گفت جمهوری اسلامی که در بدو تولد اساسا به توهم توده هایی که پشتیبان آن بودند تکیه داشت در سالهای اخیر به موازات انزوای روزافزون آن بیش از پیش به ابزار سرکوب توده ها تکیه دارد.

از زمان پیروزی غافلگیر کننده محمد خاتمی در

انتخابات خرداد ۷۶ تا به امروز پروژه راهبردی ولایت مطلقه فقیه در داخل ایران را می توان در فرمول تصفیه مداوم هرم قدرت برای رسیدن به حداکثر انسجام در بالا و به موازات آن بازتولید حداکثر ارعاب و تفرقه در میان مردم و مخالفان خلاصه کرد.

قتل های زنجیره ای، تنگ تر کردن مداوم دایره رقابت های جناحی تا حد بی خاصیت کردن و فرمایشی کردن مطلق نهادهای انتخاباتی، اعدام گاه و بیگاه زندانیان بیگناه، سرکوب بیرحمانه اقوام مرزنشین کرد، بلوچ و عرب، بالا بردن هزینه اعتراض و مخالفت، زندانی کردن وکلای دادگستری به گناه دفاع از حقوق بشر سرکوب های خونین اعتراضات مردم از سال ۸۸ به این سو، گسترش نگاه امنیتی به همه حوزه های فعالیت های اجتماعی و قلع و قمع نهادهای مدنی موفق (برای نمونه تعطیل جمعیت امام علی و دستگیری مسوولان آن) همگی اقداماتی هستند راستای پیشبرد همین پروژه.

تحریم تاریخی انتخابات!

انتخابات اسفند ماه گذشته نقطه عطفی در تاریخ مناسبات مردم با نظام جمهوری اسلامی است. برای نخستین بار اکثریت عظیم مردم ایران در سراسر کشور، بویژه در شهرهای بزرگ و بالاخص در تهران انتخابات را تحریم کردند. دامنه تحریم چنان بود که رژیم را غافلگیر و وحشت زده کرد. رژیم البته با آمار

سازی درصد رای دهندگان را به رقم ۴۰ و در تهران به ۲۵ رساند که آنهم با واقعیت فاصله زیادی داشت. با این همه جمهوری اسلامی مجبور شد قبول کند که ۶۰ درصد از مردم در انتخابات شرکت نکرده اند.

اگر در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ۷۶ که هنوز امید به اصلاح جمهوری اسلامی در جامعه از میان نرفته بود پیروزی محمد خاتمی "نه ی بزرگ" به ولایت فقیه تلقی شد و اصلاحات می خواست ولی فقیه را به تغییر رویه وادار، این بار در انتخابات پارلمانی اسفند ۹۸ که پس از اعتراضات خونین آبانماه برگزار شد رویگردانی مردم از انتخابات فرمایشی نه بزرگ به کل نظام جمهوری اسلامی و به نوعی عمل به همان شعار "اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تمومه ماجرا" بود. این تحریم وسیع و بی سابقه نشان داد که فرایند گسترش شکاف دولت(نظام حاکم) - ملت به نقطه بی بازگشت رسیده و از این پس دیگر اکثریت عظیم مردم هرگونه اعتماد و امیدی به شرائین متصلب و مسدود شده انتخاباتی را از دست داده اند. پل ها میان

می دانند که اگر در آینده اعتراضات و نافرمانی های مدنی همزمان و فراگیر شوند و در عین حال با تجهیز به اندام رهبری کننده میان اجزاء مختلف آن روابط ارگانیک برقرار شود، جامعه ایران از جهنم جمهوری اسلامی عبور خواهد کرد. جمهوری اسلامی نه از آمریکا و اسرائیل وحشت دارند و نه از هرگونه رقیب و "دشمن" خارجی دیگر. برعکس حکومتگران ایران به درستی اکثریت عظیم ایرانیان مخالف خود را دشمن می دانند و اینک سالیان درازی است که کوبیدن بر طبل "دشمن خارجی" و خطر سوریه ای شدن ایران و یا به خطر افتادن تمامیت ارضی کشور آدرس های غلطی هستند در خدمت سرکوب داخلی.

تاکتیک - پروژه های استراتژی و بقا

-انسجام بیشتر با چه هدفی؟
تلاش برای انسجام حاکمیت از هنگام عزل بنی صدر تا به امروز همواره توسط هسته اصلی هرم قدرت در جمهوری اسلامی دنبال شده است. منتها آنچه در گذشته موجب خلل در این فرایند می شد، تضاد میان

امروز در این دریای متلاطم و توفانی پیشاروی، جمهوری اسلامی هر شکافی

که در کشتی فرسوده جمهوری اسلامی پدید آید احتمال غرق آن را دو چندان می کند. با درک همین واقعیات آشکار است که رهبر و سایر دست اندرکاران قدرت در جمهوری اسلامی پروژه انسجام کامل قدرت را به مبرم ترین امر در دستور کار قرار داده اند. آنها با سیاست حذف هر گونه عنصر مساله دار و مساله ساز از مجلس که حتی دامن علی مطهری «اصول گرا» را نیز گرفت انسجام مجلس و فرمایشی کردن مطلق آن را در انتخابات قلابی اسفند ماه به سرانجام رساندند و حالا قرار است در ۲۸ اردیبهشت سال آینده قوه مجریه را نیز کاملا با سایر قوا هماهنگ کنند و خیال خود را از شر هر گونه عناصر مردد و زاویه دار راحت سازند. «حزب الهی های جوان» و البته کاملا ذوب در ولایت مطلقه قرار است قوه مجریه را در دست گیرند.

"حزب الهی های جوان" و البته کاملا ذوب در ولایت مطلقه قرار است قوه مجریه را در دست گیرند. حتی می توان پیش بینی کرد که در رده های اول و دوم فرماندهی سپاه و ارتش نیز تغییراتی در جهت انسجام مطلق صورت گیرد تا از هر گونه خلل و فرج احتمالی در پیشبرد امر حیاتی سرکوب و بقای نظام بیش از پیش در گرو آن قرار گرفته اجتناب شود.

سیاست ارباب و تفرقه در پائین

این استراتژی همیشگی جمهوری اسلامی در حال حاضر با تاکتیک های زیر دنبال می شود:

اصلاح طلبی کاذب

دستگاههای اطلاعاتی رژیم پس از تحریم بزرگ انتخابات در اسفند ماه ۹۸ برای ایجاد شکاف و اغتشاش فکری در میان مردم و مخالفان با پرچم احتمال اصلاح در بالا و پیدایش فضای باز سیاسی به میدان آمده اند. آنها از این راه می کوشند به طرفداران "سیاست ورزی اصلاح طلبانه" به نحو کنترل شده ای میدان دهند و از زبان آنان به نقد امر انتخابات تحریم و نگرشی که رژیم را اصلاح ناپذیری می بیند بپردازند. در این عرصه هم اکنون تلاشهای چند جانبه ای دیده می شود که برای مثال مواردی از آنها را در ذیل ذکر می کنم:

الف: جدا کردن کروی از موسوی

در ماههای گذشته چندین بار از قول مهدی کروی روایت شده که او شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را بسیار مهم می داند... در این جا به وضوح می توان به تلاش های دستگاههای اطلاعاتی جمهوری اسلامی که از پشت صحنه برای جدا کردن کروی از میر حسین موسوی می کوشند پی برد.

ب: دعوت به شرکت در انتخابات

بیانیه موسوی خوئینی ها درباره ضرورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری... نظیر همین حرفها را می توان در اظهار نظرهای بسیاری از اصلاح طلبان داخل و خارج کشور مشاهده کرد.

ج - نشریه انصاف نیوز:

این نشریه که از بودجه دولتی استفاده می کند، از اعتراضات خونین آبانماه به این سو به تریبون فعال کسانی که به اصلاح حکومت از بالا امیدوارند تبدیل شده و می کوشد با ایجاد ارتباط میان چهره های شاخص این نگرش در داخل و خارج کشور آنان را به صورت یک جریان فعال به میدان آورد. این نشریه با نگارنده این یادداشت نیز چندین بار تماس گرفته و با اصرار خواستار مصاحبه درباره مسایل کشور با رعایت خط قرمز رهبری شده است و تا آنجا که من اطلاع دارم با کسان دیگری نیز تماس گرفته است و در همه موارد نیز تاکید تماس گیرنده بر آن بوده که هر گونه نظر و انتقادی قابل درج است مگر انتقاد به رهبری که خط قرمز است. تا آنجا که من دنبال کرده ام نشریه انصاف نیوز تاکنون مصاحبه با عده ای از چهره های شناخته شده اصلاح طلب در داخل و یکی دو نفر در خارج را منتشر کرده است. با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری احتمالا این گونه فعالیت ها برای گرم کردن تنور بی رمق شده انتخابات رونق بیشتری خواهد گرفت، هرچند که این بار از هم اکنون بیت رهبری درباره ریاست جمهوری آینده که قرار است یک "حزب الهی" جوان باشد تصمیم خود را گرفته است.

سیاست خارجی اتکاء به شرق

در سیاست خارجی، جمهوری اسلامی بقای خود را در اتکاء به روسیه و چین می بیند. سیاست نه شرقی نه غربی که در دو دهه اول انقلاب توسط سران جمهوری ادامه در صفحه ۵

نهادهای انتخابی (جمهوریت) با ولایت مطلقه فقیه بوده است. ولایت فقیه و ایادی دست اول آن که از آغاز جمهوری اسلامی تا به امروز همواره دست بالا را در قدرت داشته اند، در دو دهه نخست عمر جمهوری اسلامی از رقابت های محدود جناحی در حاکمیت و حضور اصلاح طلبان زاویه دار با ولایت فقیه کمتر از امروز احساس خطر می کردند، چرا که هنوز با انزوای بی سابقه امروز و چالش های مرگبار داخلی دست به گریبان نبودند و از اندک شکافی در کشتی حکومت که هنوز بر دریای نسبتاً آرام می راند مثل امروز احساس خطر نمی کردند. اما امروز در این دریای متلاطم و توفانی پیشاروی، جمهوری اسلامی هر شکافی که در کشتی فرسوده جمهوری اسلامی پدید آید احتمال غرق آن را دو چندان می کند. با درک همین واقعیات آشکار است که رهبر و سایر دست اندرکاران قدرت در جمهوری اسلامی پروژه انسجام کامل قدرت را به مبرم ترین امر در دستور کار قرار داده اند. آنها با سیاست حذف هر گونه عنصر مساله دار و مساله ساز از مجلس که حتی دامن علی مطهری "اصول گرا" را نیز گرفت انسجام مجلس و فرمایشی کردن مطلق آن را در انتخابات قلابی اسفند ماه به سرانجام رساندند و حالا قرار است در ۲۸ اردیبهشت سال آینده قوه مجریه را نیز کاملا با سایر قوا هماهنگ کنند و خیال خود را از شر هر گونه عناصر مردد و زاویه دار راحت سازند.

حاکمیت و مردم که اصلاح طلبان برای حفظ آن در دو دهه گذشته تلاش می کردند یکی پس از دیگری ویران شده اند و از این پس مردم به زبان اعتراض و نافرمانی با نظامی که حتی به قوانین و مقررات خود نیز خیانت ورزیده سخن خواهند گفت.

همه این قرائن و شواهد دال بر آن هستند که جمهوری اسلامی ۴۲ سال پس از تولد به مسیر افول افتاده و با توجه به ناتوانی مفرط در عبور از چنبره بحرانهایی که مادر همه آنها بحران عدم اعتماد مطلق میان اکثریت عظیم جامعه و نظام اسلامی است رژیم با چالش های مرگباری دست به گریبان است که نموده های آن را در اعتراضات آبانماه ۸۸ و تحریم فراگیر انتخابات اسفند ماه شاهد بودیم.

سر نوشت احتمالی جمهوری اسلامی

در دو دهه گذشته هم بازه زمانی میان جنبش های اعتراضی کوتاه تر وهم عمق و گستردگی آنها افزایش چشمگیری داشته اند.

محتمل است که در آینده امواج پیاپی و بزرگتر این جنبش های اعتراضی خیابانی، با اعتصابات و نافرمانی های مدنی فراگیر همراه شوند و بقای جمهوری اسلامی را با چالش های مرگبار مواجه سازند.

اتاق های فکر و دستگاههای اطلاعاتی - امنیتی جمهوری اسلامی که از نزدیک دست بر آتش دارند به خوبی از آنچه کیان نظام را تهدید می کند آگاهند. آنان

چه متغیرهایی تاب آوری حکومت در مقابل بحرانها را رقم می زند؟

احمد علوی



مقدمه

زمانه ما را می توان با عنوان دوران تنش، ریسک و بحران های مکرر و مستمر و متنوع اقتصادی توصیف کرد. از این روست که پیش بینی آسیب پذیری سیستم های اقتصادی-اجتماعی و اطلاع از زمان، محل و نحوه وقوع بحران، حوادث و سوانح، مفهوم مکانیسم «تاب آوری» را به موضوعی مهم و هدفی اجتناب ناپذیر برای مدیریت تبدیل نموده است. در پیوند با این امر است که واژه «تاب آوری معادل Resilience» در کنار دو اصطلاح دیگر یعنی توسعه پایدار (Sustainable development)، توسعه انسانی (Human Development)، نسبتا متاخر است و کاربرد تجربی بسیاری برای تحلیل ساختار اقتصادی و توان مدیریت گذار از بحران جوامع یافته است. مفهوم و واژه تاب آوری پیش از این در زمینه هایی از قبیل فیزیک و زیست محیطی بکار گرفته میشد. منظور از تاب آوری در زمینه های یادشده بازگشتن یک پدیده به وضعیت متعادل، متعارف با ثبات و نخستین خود پس از گذار از یک تکانه و بحران است. این واژه بعدا به رشته های گوناگونی همچون روانشناسی هم، راه پیدا کرد. از منظر روانشناسی فردی توانایی افراد در بازگشتن از شرایط دشوار و بحرانی، توانایی در ترمیم خویشتن و بازگشت به مرحله ثبات تاب آوری خوانده میشود.

بکارگیری این واژه در سالهای اخیر- بخصوص پس از بحران جهانی اقتصاد طی سالهای ۲۰۰۸-۲۰۰۹ در میان اقتصاددانها رواج پیدا کرد. تاب آوری از منظر اقتصادی عبارت است از: «توانایی یک نظام اقتصادی در گذار از آشفتگی دوره بحران و سازماندهی مجدد در عین تغییر نیل به ثبات و تعادل متعارف مطلوب پیشین با حفظ کارکرد، ساختار، ویژگیهای اساسی و بازخورهای ویژه خود». تاب آوری در این راستا همان توان مدیریت بحران و پذیرش تکانه ها و همچنین جلوگیری از شکستن یا حتی فروپاشی و بازگشت به وضعیت پیشا بحران است. مفهوم تاب آوری در ادبیات جدید اقتصادی غالبا در مقابل آسیب پذیری به کار گرفته میشود. بدین ترتیب آسیب پذیری

اقتصادی را میتوان و تزلزل و ناپایداری و در معرض آسیب قرار گرفتن تعریف کرد. از مصادیق بارز «تاب آوری» اقتصادی یکی انعطاف پذیری یا کشسانی (Elasticity) اقتصاد کلان در برابر بحرانها و آسیب های طبیعی مانند زلزله، سیل و گسترش بیمارهای واگیر داری همچون کوئید ۱۹ است. انعطاف پذیری یا کشسانی کلان دارای دو مؤلفه است: انعطاف پذیری آنی، یعنی توانایی محدود

کردن اندازه آسیب های فوری توان تولیدی در برابر میزان معینی از زیان نسبت دارایی ها و توانایی هاست و همچنین تاب آوری پویا که این توانایی بازسازی و بازیابی و بازگشت به وضعیت متعارف است. بنابراین مکانیسم «تاب آوری» اقتصادی به کارآمدی در برابر تکانه های شدید و امکان بازگشت به کارکرد و ساختار پیشین نظام اقتصادی اشاره دارد.

هدف مدیریت «تاب آوری» شناسایی راهکارهایی است که بکارگیری از آنها متوجه بیشینه کردن افزایش توان در برخورد با تکانه های برونی و پیامدهای تکانه ها است. به زبان دیگر هدف تاب آوری به کمینه کردن احتمال فروپاشی، شکست یا کاهش زیانهای بحرانیهای اقتصادی پیش و پس از تکانه هاست.

در همین راستا سه مولفه را میتوان در مکانیسم «تاب آوری» اقتصادی تشخیص دارد. نخست توانایی اقتصاد یک کشور از جلوگیری از این تکانه ها، دوم توانایی در تحمل تکانه و پیامدهای منفی آن و سوم توانایی در برون رفت از تکانه و پیامدهایش و بازگشت به وضعیت تعادل متعارف، ساختار و کارکرد پیشین. «تاب آوری» در سه سطح کلان اقتصادی (مانند بیکاری و تورم و نرخ ارز)، سطح میانی صنایع و بازارها (مانند صنعت بانکداری، صنعت خودرو و بازار

مسکن) و سطح خرد (بنگاه های معین مانند شرکت نفت) قابل بررسی است.

مولفه «تاب آوری» میتواند در چارچوب «تاب آوری» بنیادی، تطبیقی، طبقه بندی شود. «تاب آوری» بنیادی همان توان جایگزینی نهادهای دیگر با نهادهایی جدیدی است که در اثر تکانه دچار کاستی و سستی شده اند. تاب آوری تطبیقی اما به کارآمدی در بکارگیری از روشهای جدید است که محصول نوآوری و کوشش برای دگرگونی است. بر همین سیاق «تاب آوری» ایستا بازگشت و حفظ ساختار و کارکرد در برخورد با با بکارگیری بهینه از منابع و فرصت های برجای مانده تعریف میشود. «تاب آوری» پویا اما به معنای ایجاد توانایی های نو توصیف میگردد. هر چند یکی از معنایهای واژه «تاب آوری» در زمینه محدود و سیاسی به توان بقای حاکمیت اشاره دارد، اما این یادداشت بر معنای آن بر پایه ادبیات موضوع و همچنین دستگاه نظری موسسات بین المللی در این خصوص متمرکز است. چه معنای محدود و سیاسی تاب آوری جزئی از معنای کلی تر آن است.

متغیرهای مربوط به تاب آوری اقتصادی

متغیرهای گوناگونی سطح «تاب آوری»ی اقتصاد جامعه و میزان ایستادگی آن در مقابل آسیب ها و تکانه های گوناگون را توضیح میدهد. این متغیرها را میتوان دست کم در پنج سطح گوناگون طبقه بندی

سال بررسی	رتبه بندی جهانی ایران	ارزش شاخص «تاب‌آوری»
۲۰۱۶	۱۲۵	۲۰,۲
۲۰۱۷	۱۲۲	۲۳,۲
۲۰۱۸	۱۲۱	۲۵,۱
۲۰۱۹	۱۲۰	۲۴,۱
۲۰۲۰	۱۲۵	۲۱,۱

FM Global

دلیل، رابطه محکمی میان اعتبار بین المللی و سطح و رتبه «تاب‌آوری» هر کشوری وجود دارد. افزایش همکاری با موسسات اعتبار سنجی اگر با افزایش رتبه اعتباری ایران همراه باشد همکاری اقتصادی ایران با کشورهای مهم و معتبر را افزایش داده بر سرمایه گذاری، بازرگانی و رشد اقتصادی ایران اثر مثبتی خواهد داشت. چون بانکها و بنگاه ها و موسسات بیمه و بازرگانان بین المللی، اگر جدی باشند، در صورتی با ایران وارد همکاری خواهند شد،

که اعتبار اقتصادی ایران از سوی موسسات رتبه بندی اعتباری تایید شود. در غیر این صورت، اعتبار خودشان زیر سوال رفته ارزش سهام آنها پایین می آید.

سطح «تاب‌آوری» ایران بر اساس موسسه مدیریت ریسک اف-ام گلوبال

برخی از موسسات پژوهشی بین المللی- مانند اف ام گلوبال- با الهام از ادبیات مربوطه هر ساله گزارشی پیرامون «تاب‌آوری» کشورها منتشر می کنند. این گزارشها در برگزیده شمار محدودی از متغیرهای تاب آوری است و به یک معنا خلاصه جدول فوق است. همانگونه که نمایه بالا نشان میدهد، بر پایه پژوهش- اف ام گلوبال- شاخص تاب‌آوری کشورهای جهان از سه شاخص عمده و ۱۲ زیرشاخص تشکیل شده است. شاخص «تاب‌آوری» ۱۳۰ کشور جهان، در پژوهش این موسسه اندازه گیری و رتبه بندی می‌شود. بر پایه گزارش موسسه یادشده در سال ۲۰۲۰ میلادی از نظر شاخص تاب‌آوری کشورهای نروژ، سوئیس و دانمارک در صدر ۱۳۰ کشور مورد بررسی قرار داشته اند. در مقابل شاخص «تاب‌آوری» کشورهای هائیتی، ونزوئلا و اتیوپی در پایین ترین سطوح بوده و رتبه این کشورها به عنوان پایین‌ترین در میان کشورهای مورد بررسی ارزیابی شده است. مقایسه تاریخی رتبه بندی جهانی ایران و ارزش

کرد که به ترتیب عبارتند از: تاب آوری محیط اقتصاد کلان تاب آوری بازرگانی برون مرزی، تاب آوری بازار، کارآمدی و شفافیت بانکی، تاب آوری دولتی، تاب آوری اجتماعی. البته هر کدام از این فصل ها خود داری زیر مجموعه هایی است که نمایه زیر آنها را به نمایش می گذارد.

متغیرهای مربوط به تاب آوری اقتصادی

سطح «تاب‌آوری» هر اقتصادی خود متغیر وابسته ای است که محصول ساختار اقتصادی، سیاست گذاری، کارآمدی مدیریتی، ساختار سیاسی زمینه فرهنگی و اجتماعی آن است. تغییر این متغیرها معمولاً به کنده صورت می گیرد و پس از اجرائی شدن یک سلسله اقدامات ساختاری حاصل میشود. مفهوم «تاب‌آوری» در مقایسه با مفهوم «آسیب پذیری» مقایسه و اندازه گیری میشود. افزایش سطح «تاب‌آوری» در مقایسه با سطح «آسیب پذیری» هر اقتصاد، نماد توانمندی آن است. در اقتصادهای ناکارآمد معمولاً سطح «تاب‌آوری» پایین تر از «آسیب پذیری» است. بنابراین بنا به نمایه زیر میزان ریسک هر اقتصاد حال جمع جبری اندازه «تاب‌آوری» و «آسیب پذیری» است.

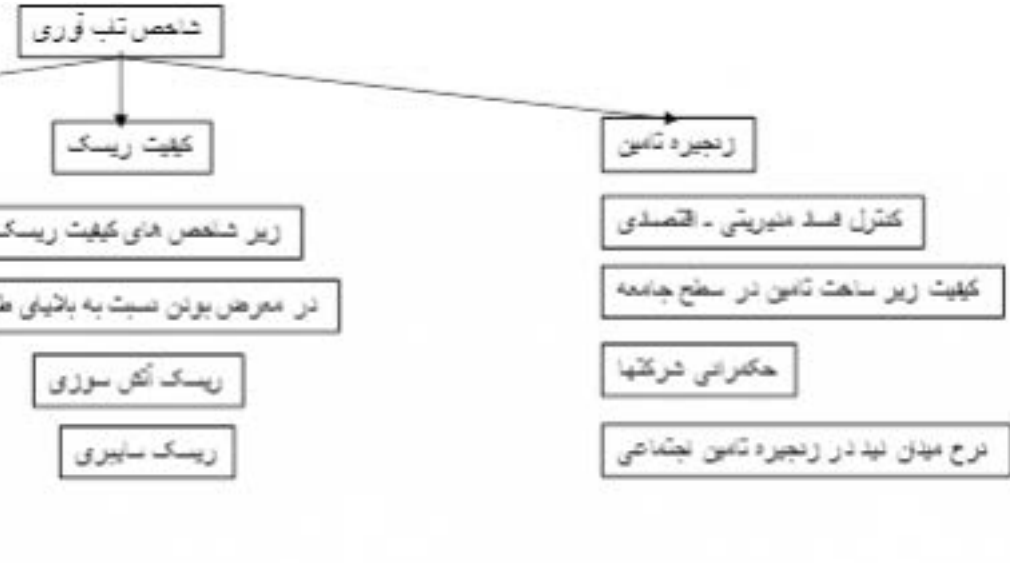
پیامدهای میزان بالا بودن ریسک (تاب‌آوری-آسیب پذیری) طبیعتاً برای سرمایه گذاری داخلی و جذب سرمایه خارجی هر کشور منفی است. چون سرمایه

یک بنگاه بالا باشد همکاری جهانی دشوار شده حتی متوقف خواهد شد چون موسسات بیمه چنین همکاری را ضمانت نمی کنند. در نتیجه بانکها نیز از تامین مالی چنین همکاری ها و روابطی خودداری می کنند. چه پیامد چنین رتبه بالای ریسکی محدود یا گران شدن معاملات بین المللی برای کشور مربوطه است چون هزینه ریسک ها در نهایت بر عهده آن کشور و بنگاه های آن و البته مانعی برای رشد اقتصادی آن خواهد بود. در خصوص مناسبات اقتصادی ایران، مهمترین

در خصوص مناسبات اقتصادی ایران، مهمترین عامل بالا رفتن رتبه ریسک کشور در سالهای اخیر عمدتاً تنش های سیاسی منطقه ای و بین المللی و همچنین ناکارآمدی و بی ثباتی سیاسی و مدیریتی داخلی و فساد گسترده و نهادینه بوده است. به همین دلیل، رابطه محکمی میان اعتبار بین المللی و سطح و رتبه «تاب‌آوری» هر کشوری وجود دارد.

عامل بالا رفتن رتبه ریسک کشور در سالهای اخیر عمدتاً تنش های سیاسی منطقه ای و بین المللی و همچنین ناکارآمدی و بی ثباتی سیاسی و مدیریتی داخلی و فساد گسترده و نهادینه بوده است. به همین

گذاران و بازرگانان برای سنجش سطح «تاب‌آوری» کشورها و همزمان بنگاه های تابعه آنها در گام نخست معمولاً به موسسه های رتبه بندی ریسک بین المللی مراجعه می کنند. در صورتی که ریسک یک کشور یا



میزان ریسک در مقابل تکانها

آسیب پذیری
تاثیر پذیری از تکانه های
خارجی ناشی از ساختار اقتصاد

تاب آوری
توانایی مقابله نظام اقتصادی و ایستادگی
و گذار به وضع مطلوب و متعارف
حکمرانی کارآمد، انسجام اجتماعی

شاخص «تاب آوری» در سه سال اخیر نشان از کاهش آن دارد.

مقایسه تاریخی رتبه بندی جهانی ایران و و ارزش شاخص از بر پایه پژوهش - اف ام گلوبال
بررسی تاریخی نشان میدهد رتبه ایران در میان ۱۳۰ کشور جهان براساس این پژوهش میان ۱۲۰ تا ۱۲۵ ام در نوسان بوده است. این بدان معناست که امتیاز ایران پایین تر از میانگین رتبه بندی میباشد. این البته شگفت آور نیست چون ایران در چهار دهه گذشته رشد اقتصادی محدودی کمتر از ۳ درصد را تجربه کرده است، خالص سرمایه گذاری بلند مدت به قیمت ثابت هم چیزی نزدیک صفر بوده است، و هم زمان، نتوانسته تنگناهای گوناگونی مانند برون زایی و درون گرایی اقتصادی، اصلاحات ساختاری، آسیب های محیط زیستی، نابرابری عمومی و جنسیتی را کاهش بکارگیری حل کند. سطح و رتبه «تاب آوری» نماد توان مدیریت حاکم بر اقتصاد ایران در سازماندهی و هدایت فرایند اقتصادی و بکار گیری منابع اعم از منابع

مالی، طبیعی، انسانی و مدیریتی به شکل موثر است. هر چند نمی توان به دقت تعیین کرد سهم تحریم های اخیر امریکا بر میزان «تاب آوری» به چه میزان است، اما بطور کلی میتوان گفت که دست کم سه عامل مشکلات انباشته ناشی از ساختار اقتصادی، کارآمدی سیاست گذاری- و مدیریتی اقتصادی و بالاخره تحریم ها بر سطح «تاب آوری» ایران تاثیر منفی داشته است. با توجه رتبه بندی موسسه اف ام گلوبال - به نظر میرسد که سهم تحریم های کمتر از آن عامل دیگر باشد، چه تا پیش از از تحریم ها هم رتبه «تاب آوری» چندان بالا نبوده است. اما در عین حال نکته پنهانی هم نیست که همین تحریم ها بر آسیب پذیری اقتصاد برون زا و دروگرایی ایران افزود است یا آسیب های بالقوه و پنهان اقتصاد ایران را آشکار نموده است.

توانایی حکومت ایران برای افزایش «تاب آوری»

علیرغم رتبه پایین «تاب آوری» ایران نمی توان انکار کرد که برخی از جنبه های «تاب آوری» بالقوه

آن میتواند پنهان مانده باشد و ناظر بیرونی بخصوص اگر با پیچیدگی اقتصاد و حاکمیت ایران آشنا نباشد را به ساده گرائی سوق دهد. به نظر میرسد، متغیرهای گوناگونی در زمینه اقتصادی ایران وجود دارد، که «تاب آوری» آن را تقویت می کند. عمده ترین متغیرهای در این چارچوب عبارتند از اندازه اقتصاد ایران - که در سطح خاورمیانه اقتصاد بزرگی به شمار می آید همچنین تنوع جغرافیایی ایران، تنوع نسبی در زمینه تولید کشاورزی، مرزهای طولانی با کشورهای همسایه. افزون بر این انزوای بین المللی و درون گرایی اقتصاد ایران، در عین اینکه مانعی برای رشد اقتصادی ایران در شرایط متعارف است اما همزمان در دوره بحران مانعی برای ورود شوک ها و تکانه ها به عرصه درونی اقتصاد است. بخش کدر اقتصاد ایران - که قابل توجه هم هست- نیز از دیگر جنبه های اقتصادی است که میتواند ریسک کژدیسی در ارزیابی را افزایش دهد. در حکومت های متعارف و پیشرفته جهان حکمرانی هماهنگ و کارآمد نقش مهمی را در افزایش «تاب آوری» و کاهش آسیب پذیری اقتصادشان بازی می کند. در فقدان حکمرانی هماهنگ و کارآمد، نقش نهادهای تحت مدیریت رهبری حکومت، هر چند با هزینه های بالا و غیرمعمول اما میتواند، زمان فروپاشی را به تاخیر بی اندازد. همچنین نبود جامعه مدنی گسترده و قدرتمند در ایران موجب میشود تا علیرغم «تاب آوری» پایین اقتصاد ایران، تنگناهای اقتصادی نتواند به جنبش گسترده و قوی تبدیل شود. «تاب آوری» پایین اقتصاد ایران زمانی میتواند زمینه یک تحول عمیق سیاسی و اجتماعی شود، که ترجمان سیاسی خود را در قالب جامعه مدنی نظیر نهادهای صنفی، سیاسی، مدنی پیدا نماید.

Boorman, J., Fajgenbaum, J., Ferhani, H., Bhaskaran, M., Arnold, D. & Kohli, H. A The centennial resilience index: Measuring (۲۰۱۳) countries resilience to shock. Global Journal of Emerging Market Economies (۲۰۱۳), ۵۷-۹۸. [DOI: 10.1177/0974910113494539]

Briguglio, L (۱۹۹۷). Alternative economic vulnerability indices for developing countries. New York: United Nations Department of Economic and Social Affairs.

Briguglio, L (۲۰۰۴). Economic Vulnerability and Resilience: Concepts and Measurements. In L. Briguglio & E. J. Kisanga (Eds.), Economic Vulnerability and Resilience of Small States (pp ۱-۲۰). Msida, Malta: University of Malta.

Briguglio, L., & Galea, W (۲۰۰۳). Updating and augmenting the economic vulnerability index. Msida, Malta: Island and Small States institute.

Briguglio, L., Cordina, G., Farrugia, N., & Vella, S (۲۰۰۹). Economic vulnerability and resilience: Concepts and measurements. Oxford Development Studies, ۳۷ (۳), ۲۲۹-۴۷.

نسبت کسری بودجه به تولید ناخالص داخلی نرخ تورم نرخ بیکاری نرخ برابری پول ملی در مقابل ارزهای معتبر سهم نفت در بودجه تراز جاری بازرگانی خارجی به تولید ناخالص داخلی بدهی خارجی ذخایر ارزی	تاب آوری محیط اقتصاد کلان
صادرات غیر نفتی به کل واردات واردات کالای واسطه و ماده اولیه به کل واردات شاخص تمرکز صادرات بر حسب کشورها شاخص تمرکز صادرات بر حسب کالا	تاب آوری بازرگانی برون مرزی
نسبت بودجه کل کشور به تولید ناخالص داخلی نسبت مصرف دولت به مصرف اقتصاد نسبت جمع صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی	تاب آوری بازار
ریسک درآمدهای بانکیها معوقه های بانکی و نسبت آن به کل دارائی ها کیفیت دارایی بانکیها	کارآمدی و شفافیت بلکی
سهم اقتصاد زیر زمینی و کدر به کل اقتصاد فرار مالیاتی و معافیت ها نسبت به کل اقتصاد نسبت شاغلان با تحصیلات عالی به کل شاغلان دولت کارآمدی و اثر بخشی دولت حکمرانی هماهنگ و کارآمد: امنیت، حقوق مالکیت، توسعه نهادی، فساد، آزادی بیان	تاب آوری دولتی
ضریب جینی و توزیع منابع خط فقر مطلق شمار افرادی که زیر خط فقر تعریف می شوند نرخ یا سواد شمار بیمه شدگان اصلی تامین اجتماعی محرومیت بهداشت و درمان، و امید به زندگی	تاب آوری اجتماعی

Boorman, J., Fajgenbaum, J., Ferhani, H., Bhaskaran, M., Arnold, D., & Kohli, H. A (۲۰۱۳). The centennial resilience index: Measuring countries resilience to shock. Global Journal of Emerging Market Economies (۲۰۱۳), ۵۷-۹۸. [DOI: 10.1177/0974910113494539]

Briguglio, L (۱۹۹۷). Alternative economic vulnerability indices for developing countries. New York: United Nations Department of Economic and Social Affairs.

Briguglio, L (۲۰۰۴). Economic Vulnerability and Resilience: Concepts and Measurements. In L. Briguglio & E. J. Kisanga (Eds.), Economic Vulnerability and Resilience of Small States (pp ۱-۲۰). Msida, Malta: University of Malta.

Briguglio, L., & Galea, W (۲۰۰۳). Updating and augmenting the economic vulnerability index. Msida, Malta: Island and Small States institute.

Briguglio, L., Cordina, G., Farrugia, N., & Vella, S (۲۰۰۹). Economic vulnerability and resilience: Concepts and measurements. Oxford Development Studies, ۳۷ (۳), ۲۲۹-۴۷.

هشدار نسبت به «نقشه راه حکومت برای بقا» که اصلاح طلبان و سرنگونی طلبان را غافلگیر می کند

رضا علیجانی



سخن از نارضایتی گسترده از وضعیت به شدت دشوار اقتصادی و احتمال اعتراضات و شورشهای اجتماعی دیگر نه تنها از سوی نیروهای مخالف حکومت و یا از سوی کارشناسان و اقتصاددانان و جامعه شناسان مستقل بلکه امروزه از زبان برخی دست اندرکاران درون قدرت نیز به گوش می رسد.

در مقالات گذشته در نشریه میهن به بررسی کم و کیف برخورد «مردم» با این بحران ها پرداخته ایم مثلا در مقاله «فتر منقبض شده ایرانیان کی خواهد پرید؟! (ریشه های بی انگیزگی برای کنش های اعتراضی)» (اینجا) و یا مقاله «انتفاضه ایرانی به سمت اعتصاب خواهد رفت؟» (اینجا) و همچنین به وظایف «نیروهای سیاسی و مدنی» اشاره کرده ایم مثلا در مقاله نیاز مبرم به برخاستن یک «صدای ملی» (اینجا) و یا مقاله «همگرایی از مسیر بلوک های مختلف سیاسی» (اینجا) و یا به «مباحث راهبردی برای تغییر در ایران» پرداخته ایم از جمله در مقاله «راه های «تحول» به عدد جوامع است! (درس هایی از تجارب «گذار» در کشورهای مختلف جهان)» (اینجا) و یا مقاله «تحول خواهی» چیست؟ (اینجا) و ... در همین امتداد در مقاله زیر می خواهیم به اختصار بر این نکته تمرکز کنیم که در بجهت برهم انباشته شدن این همه بحران و در بستر جامعه جنبشی و شورشی و در فضای تحت فشار خارجی، «حاکمان» بیت قدرت در ایران چه راههای گریزی را در سر می پروراندند و نقشه راه شان برای بقا چیست؟

سرکوب مهمترین ابزار ماندگاری

سرکوب فراگیر و نقطه به نقطه جامعه سیاسی و مدنی و حرکت های مطالبه محور و همچنین اعتراضات و شورشهای اجتماعی همچنان مهمترین ابزار دست حاکمان برای مهار اعتراضات و بقای حکومت خویش است. تجربه اما نشان داده که هر چند سرکوب توانسته تا حدی بحرانهای سیاسی را مهار کند اما به علت ریشه داری بحران ها به خصوص بحرانهای معیشتی این نارضایتی ها و کنشها باز دوباره سر باز کرده و خود را بازنمایانده است.

ارعاب و هراس افکنی و درونی کردن ترس

ابزار مکمل سرکوب در همه حکومت های اقتدارگرا ایجاد هراس و درونی کردن آن است. در مورد این ابزار هم هر چند نقش مهمی در بقای حکومت داشته اما بنا به تجارب تاریخی دیگر در ایران هم به تدریج این ابزار رنگ میبازد و گاه حتی به ضد خودش تبدیل میشود. سلاحی که برای ارعاب استفاده میشود خود به بستری برای عصبی شدن و عکس العمل جامعه می انجامد. اما با تاکید

باید گفت دو ابزار سرکوب و ارعاب همچنان مهمترین ابزارهای حفظ حکومت ولایی است که از سوی صحنه گردانان بیت قدرت به کار گرفته میشود.

ساختن و سازماندهی اقلیتی وفادار و سرسپرده

حکومت ایران در سیر چهاردهه ای اش از حکومت اکثریت بر اقلیت به حکومت اقلیت بر اکثریت تبدیل شده است. قدرت بی حد و حصر قانونی ولایت فقیه و ابزار نظارت استصوابی تسهیل گر این استحاله بوده است. به تدریج اما در رابطه با درستی سیاستهای داخلی و خارجی آقای خامنه ای برای آن اقلیت نیز تردیدهای جدی ایجاد شده است. مدتی پیش آقای خامنه ای تردید افکنی در بین نیروهای انقلاب را یکی از ابزارهای دشمن خواند! اینک کلان روایت های توجیه گر نظام همچون، حجاب اجباری، ضدیت با آمریکا، محروم ستایی و فساد ستیزی و... یک به یک در بین حتی آن اقلیت نیز دچار تردید شده و می رود که کلان روایت ولایت فقیه نیز دچار تردید شده و می رود که کلان روایت ایجاد این تردید مسائل همچون فساد شدید درون بیت قدرت که اینک به زمین و خانه منبری های نزدیک به آقای خامنه ای کشیده شده نقش بسیار مهمی داشته است. حمایت بیت و دستگاه قضایی اش از فساد خودی ها (از سعید طوسی گرفته

تا باقر قالیباف و دیگران) نقش مهمی در افتادن نقاب معصومیت و حقانیت بیت ولایت و سیاستهای ولایی داشته است. تیراندازی به سینه مردم فقیر (و حتی تغییر معنای مستضعف) نیز بشدت موثر بوده است. رشد شبکه های مجازی نیز باعث شده اکثریت ناراضی و مخالف به محاصره فکری و سیاسی اقلیت وفادار بپردازند. شهروند خبرنگارها در اتصال به شبکه های مجازی و در پیوند با رسانه های پربیننده خارج از کشور و روزنامه نگاران و فعالان سیاسی دور از دسترس امنیتی نظام باعث شده که روز به روز حقایق هر چه بیشتری از گذشته و حال رفتار حکومتگران در برابر دیدگان همان اقلیت قرار گیرد و به ایجاد شک و تردید و سپس ریزش آنان کمک کند. در این راستا حکومت مجبور به استفاده از چند ابزار جدید شده است.

اثرگذاری، نفوذ، تفرقه افکنی، تخریب و ترور مخالفان و منتقدان

یکی از ابزارهای همه حکومت های اقتدارگرا و تمامیت خواه تلاش برای اثرگذاری به طرق مختلف در میان منتقدان و مخالفان در داخل و خارج از کشور است. این امر با شیوه های گوناگونی از جمله با نفوذ مستقیم و یا با واسطه در میان آنها، تلاش برای ایجاد تفرقه بین ایشان و یا تخریب مداوم چهره های سیاسی موثر از طریق تشکیل صفی متنوع از «پوزیسین

عملیاتی شود. حضرات حاکم وقتی فضا را بحرانی ببینند نه در سیاست داخلی و در رابطه با مردم و میهن بلکه در برابر قدرتهای خارجی کوتاه میآیند. همانند مذاکرات مک فالرین و مذاکرات عمان و بسان چرخشهای پایان گروگانگیری آمریکاییهای سفارت و پایان جنگ و بتون ریزی راکتورهای هسته ای، باز اصلا بعید نیست که در دوران بعد از انتخابات آمریکا به خصوص اگر بایدن سر کار بیاید (و حتی اگر چنین نشود) حاکمان با یک شامورتی بازی تبلیغاتی جدید تن به تغییر سیاست خارجی ماجراجویانه خود در منطقه بدهند و پای معامله «امنیت» بروند. امنیت برای حفظ حکومت از این سو و امنیت برای حفظ سرمایه و ایمنی متحدان منطقه ای آمریکا از آن سو. آمریکاییها به طور عام و ترامپ به طور خاص دغدغه ای روی دموکراسی و حقوق بشر ندارند. مشکل طرفین روی امنیت است و حاکمان ایران هم استعداد کافی برای کوتاه آمدن بزنگاهی برای حفظ حکومت دارند. البته آقای خامنه ای تا جایی که فکر کند اندک ذخیره ای در انبان بیت المال خصوصی (صندوق ذخیره ارزی که نامش به صندوق توسعه ملی تغییر یافت و انبان های نهادهای متعدد اقتصادی زیر نظرش) و بیت المال عمومی اش (همان منابع رسمی دولت ظاهری) باقی است و تا جایی که از خطر اعتراضات مردمی در امان باشد دیرتر و دیرتر به این چرخش تن خواهد داد. ولی احتمالا در نهایت چه او و چه اتاق فکرای پیرامونش و چه احیاناً جانشین او و همان اتاق فکرها وارد این مرحله خواهند شد.

در این صورت قدرت ولایه حاکم که هم اکنون نیز صندوق رای و اثرگذاری آن را از دایره معادلات سیاسی کنار گذاشته است، با دادن امتیازهای اقتصادی سعی خواهد کرد عرصه خیابان را نیز مهار کند.

این نکته که معادلات و معاملات خارجی و ورود به فضای بین المللی چه اقتضائاتی دارد و آیا خود به خود و یا به صورت غیرمستقیم به بهبود روند دموکراسی و توسعه سیاسی در ایران کمک خواهد کرد یا خیر امری است که باید مستقلاً بدان پرداخت.

هشدار!

هشدار که امروزه به برخی متوهمان روی اصلاحات و یا در جهت مقابل آن، سرنگونی طلبان متکی به قدرتهای خارجی، می توان داد این است که با یک چرخش قهرمانانه دیگر حکومت و زد و بند با قدرتهای خارجی بیت ولایت می تواند هر دو جبهه را بور کند. هم به حرکت پیشین اش در از رده خارج کردن صندوق رای ادامه بدهد و هم با کنار آمدن با قدرتهای خارجی و دستی به سر و روی اقتصاد مملکت کشیدن و مهار خیابان از سوی دیگر به تصور و توهم هم اصلاح طلبان و هم بخش ترامپیست سرنگونی طلب خاتمه بدهد. این سیاست یعنی کنار گذاشتن مسیر توهمی کره شمالی و رفتن تدریجی به سمت مسیر چینی. اتخاذ چنین تصمیم هایی از ساختار قدرت حاکم اصلا بعید نیست اما اینکه چقدر جواب بدهد و چه پیامدهایی خواهد داشت خود بحث مهمی دیگری است.

اما چند بار باید این رخدادها و تجارب در همین چهارده تکرار شود که متوهمان و سراب اندیشان را از رویاهایشان بیرون بیاورد؟! متأسفانه یکی از خصایص منفی ما ایرانیهای احساسی درس نگرفتن از تاریخ حتی از تاریخ بیخ گوشمان است.

در اینجا قابل تاکید و تصریح است که در هر دو

این ضعف در اقعان نیروهای طرفدار است. تنها راهی که باقی می ماند دست بردن به انبان دیگری است.

سازماندهی اشرار واقعی برای سرکوب مردم معترض

وقتی دامنه اعتراضات مردمی گسترده و دامنه نیروهای وفادار کاهش بیابد تنها راه بکارگیری نیروهای وفادار یا مزدور غیرایرانی و یا ارادل و اوباش داخلی است. در جنبش سبز نیز بنا به اعتراف صریح سردار همدانی دو گردان از ارادل و اوباش برای سرکوب مردم معترض سازماندهی شدند. اما حضرات خود به خوبی می دانند که تفاوت این گردانها با نیروهای ولایه شستشوی مغزی داده شده چیست. آنها حاضر نیستند تا پای جان در برابر مردم معترض بایستند. هر گاه و در هر صحنه ای جنگ مغلوبه شود آنها یا به مردم میپیوندند و یا فرار را بر قرار ترجیح می دهند.

تغییر «به ناچار و برای حفظ نظام» مسیر سیاست خارجی

برای آقای خامنه ای سیاست خارجی اش مقدس و ناموسی شده است. اما نباید فراموش کنیم که در عین اینکه سیاست ضدیت با تمدن و تجدد غرب و دشمنی با آمریکا و ... و نیز سیاست هلال شیعی و رهبری جهان اسلام (و سپاس عالم تشیع) برای آقای خامنه ای بسیار بسیار مهم است اما در عین حال یک اصل نهادینه شده و ژنتیک در ساختار قدرت جمهوری اسلامی نیز وجود دارد. اصل مصلحت نظام و «حفظ نظام اوجب واجبات است». بالا کشیدن جام زهر و نرمش و چرخش قهرمانانه از این ویژگی ژنتیک و غریزه بقای رهبران ج.ا ناشی میشود. بدین ترتیب علیرغم همه لجبازی های پیرانه سر آقای خامنه ای هیچ بعید نیست همان اتاق فکرها وقتی ببینند امکان اعتراضات و شورشهای اجتماعی بالاست (که تاکنون نیز در بوتلنهای خصوصی امنیتی هر دو نهاد امنیتی وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه علیرغم برخی اختلافاتشان در این امر همصدا هستند و هر دو هشدار می دهند)، بنا به همان غریزه بقا و مصلحت حفظ نظام توصیه و مقدمه سازی برای یک چرخش و نرمش قهرمانانه جدید و آن هم در کلیت سیاست خارجی

اپوزیسیون» توسط کسانی که بعضاً در ظاهر نقاب اپوزیسیونی دارند و سرمایه گذاری مادی و معنوی روی آنها و خلاصه تخریب و ترور سیاسی و گهگاه فیزیکی آنان صورت می گیرد. این شیوه در اوایل دهه شصت رواج بیشتری داشت و شکل نرم تر آن در سالهای اخیر به شدت در پیش گرفته شده است. در مقاله «اطلاعات بیخ گوش اپوزیسیون» اشاره وار به بعضی موارد پرداخته ام.

بکارگیری زور عریان در خیابان و سازماندهی تیم های ضربت محلی

اعدام نوید افکاری و صدور حکم اعدام برای تعداد زیادی از معترضان مردمی علیرغم همه اعتراضات نشان از ریشه یافتن هراس در عمق بیت قدرت برای سست نشدن پایه های حکومت است. در همین رابطه از شروع اعتراضات مردمی از سالهای پیش دست به سازماندهی محور گروههای ضربت متشکل از نیروهای جوان ولایه که با شستشوی مغزی همچنان وفادار به بیت قدرت ولایه اند برای برخورد با عناصر آمریکایی (که بعدا نامشان را به ارادل و اشرار تغییر دادند)، زدند.

تزویرها و فریبکاریهای مفتضح

در امتداد این هراس زدگی؛ کوتوله های سیاسی و کوتاه فکران لانه کرده در تاریکخانه اتاق فکرای قدرت حاکم هر روزه دچار مشکل جدیدی میشوند. آنها عادت کرده اند با فرهنگ دهه شصت با مردم مواجه شوند. آنها ابلهانه و ساده اندیشانه فکر میکنند هر چه در تریبونهای انحصاری بگویند مورد پذیرش و باور مردم و یا حداقل همان اقلیت مورد نظرشان قرار میگیرد. از این روست که سناریوهایی سست درست می کنند و داستانهای مضحک میبافند. قاتل ندا آقا سلطان را انگلیسیها و مجاهدین و ... معرفی می کنند. نوید افکاری را قاتل و علت قتلش را قصاص می نامند. معترضان به گرانی بنزین را اشرار متصل به خارج لقب می دهند و ... اما روز بروز قدرت اثر گذاری این فریبکاری ها در درون جبهه خودی ها هم کمتر میشود. ریزش های فرهنگی و سیاسی پیامد طبیعی

عناصر «سیاست مردمی و تحول خواه» تنها راه وادار کردن حکومت به «تغییر یا اضمحلال» و عبور از آن است. سیاست مردمی متکی بر نیروی اجتماعی اقشار مختلف مردم، نیروهای سیاسی و مدنی و حقوق بشری، تشکل یابی صنفها و قشرهای مختلف، پیوند خوردن تدریجی پویش های ناراضیان سیاسی، ناراضیان اقتصاد و ناراضیان اجتماعی؛ ائتلاف نیروهای سیاسی همسو در بلوکهایی که میتوانند به تدریج به سمت یک جبهه فراگیر بروند، اتصال نیروهای ملی و وطن دوست داخل و خارج از کشور و بالاخره پیدایش رهبرانی با اعتبار اجتماعی که هریک می توانند در طیفی سیاسی یا قشری اجتماعی نفوذ موثر داشته باشند. البته همیشه و همواره یک سوی تعیین کننده این روندها نحوه بازی طرف مقابل است. بازی حاکمان بدعادت که همیشه از موضع بالا و اقتدار گرایانه با مردم و منتقدان و مخالفان مواجه شده اند. همه چیز به توازن قوای سیاسی و اجتماعی دو سوی این معادله بر میگردد و میزانی از عقلانیت و یا حداقل غریزه بقایی که احیاناً در اتاق فکر کوتوله های سیاسی درون حکومت باقی مانده باشد.

کژکار کردی نظام سیاست گذاری و ناتوانی انتخاب استراتژی موثر

هادی کحالزاده



عمومی داخلی، بیش از هر زمان دیگر او را در آستانه ی سقوط قرار داده است. در یک تصویر کلی تر نیز، اقتصاد ایران که می توانست طی ۱۵ سال گذشته یک

رشد دست یافتنی سالیانه حداقل ۶ درصدی را تجربه کند و به حجم ۱/۱ هزار میلیارد دلاری برسد و قریب به ۱۲ تا ۱۴ میلیون شغل ایجاد کند و درآمد سرانه ی که می توانست ۳ برابر وضعیت کنونی باشد، در اندازه ی سال ۱۳۸۴ خود باقی مانده است. در عوض، از سال ۱۳۸۵ تا پیش از کرونا، ۳.۵ میلیون شغل ایجاد شد و رشد متوسط صفر درصدی باعث شده تا بالغ بر ۱۵ میلیون جمعیت جوان بالای ۱۵ تا ۳۵ سال ایران عملاً از زمره جمعیت فعال اقتصادی کشور خارج شوند. جمعیت ناامید از تغییرات مثبت که نه تنها از جستجوی کار ناامید شده بلکه می تواند موتور متحرک وضعیتی باشند که سعید مدنی آنرا «وضعیت جنبشی» جامعه ایران می نامد. بالای کرونا نیز بخشی از یک بزرگ نشده پانزده ساله اقتصاد ایران را خورده و میزان شغل موجود کشور را خوشبینانه به سال ۱۳۸۳ رسانده و کشور را در بزرگترین کسری بودجه خود، در باتلاق تحریم و رکود تومی گرفتارتر کرده است.

طبعاً راه حل خروج از این بحران براساس فرضیه آقای ابراهیمان مشخص است. رفع تحریم و ایجاد گشایش در رابطه خارجی و بازگشت درآمد نفتی برای تامین نیازهای داخلی برای تقویت رفاه از دست رفته بخشی از جامعه ایران و بازگشت اعتبار به نهاد

یرواند آبراهامیان تاریخدان برجسته ی ایرانی آمریکایی، استراتژی بقای جمهوری اسلامی را تقویت دولت رفاه در ایران میدانند. آبراهامیان معتقد است جمهوری اسلامی نه الزاماً با ابزار سرکوب هوشمند یا بهره مندی از منابع سرشار نفتی و یا توسل به شیعه گرایی و یا بسیج کنندگی حاصل از جنگ ۸ ساله ایران و عراق، بلکه با استقرار نوعی حکومت پوپولیستی رفاه گرا پابرجا مانده است. از نظر او جمهوری اسلامی با توسل به توسعه آموزش، بهداشت و کاهش شکاف شهر و روستا و حامی پروری و... یعنی تزریق منابع نفتی به جامعه و ایجاد حدی از سرمایه انسانی نه تنها برای خود بقاء، بلکه برای ناظران بیرونی شگفتی و برای مخالفانش ناکامی به بار آورد. نه تنها سرنگون نشد که به بازی گری جدی در منطقه خاورمیانه نیز بدل شد. اما اگر فرضیه دولت پوپولیستی رفاه گرایی ابراهیمان را بپذیریم آیا این توضیح همچنان صادق است؟

جمهوری اسلامی در دو سال اخیر بیشترین فشار سیاسی و اقتصادی بعد از جنگ ۸ ساله عراق و جنگ شهری در دهه ۶۰ را تحمل کرده است. بزرگترین اعتراضات سراسری بعد از انقلاب در دی ۹۶ و آبان ۹۸، شدیدترین تحریم های اقتصادی تاریخ تحریم های جهان، تهدید نظامی و هجوم رسانه ی سنگین رسانه های فارسی زبان خارج کشور و شبکه های اجتماعی، نزاع سیاسی داخلی و دست آخر فراگیری کرونا را بر خود دیده است. در نظر مخالفانش، این حجم بی سابقه فشار داخلی و خارجی، در کنار ناکامی اقتصادی و ناتوانی بی سابقه در اقناع و همراهی بخش قابل ملاحظه ای از افکار

دولت. راه حلی که بسیاری از اقتصاددانان، منتقدان داخلی طرفدار مشارکت سیاسی غیر مشروط و طرفداران برپایی یک دولت جوان انقلابی نیز آن را در نظر دارند. براین قاعده، راه رستگاری در گرو رفع تحریم (یعنی آزاد شدن منابع مالی) و بکارگیری نیروهای کارآمد (یعنی تغییر مدیریت) است. هر چند هر سه گروه، تعریف مشخص خود را از رفع تحریم و سپردن امور به افراد کاردان دارند اما اجمالاً بقاء را در گرو رفع مشکل تحریم و تغییر مدیران کنونی میدانند.

از منظر بسیاری از اقتصاددانان، اقتصاد ایران نیازمند بهبود اثربخشی، کارآمدی و تامین منابع لازم برای رونق اقتصادی است. حل مساله ی تحریم و بازشدن منابع درآمدی اقتصاد ایران، امکان رشد اقتصادی و کاهش رکود تومی کنونی ایران را فراهم خواهد کرد. با استفاده از بوروکرات های توانمند و با کاهش هزینه ها و افزایش درآمدها، میتوان اقتصاد ایران را به سامان کرد. به شرط آنکه برخلاف گذشته که همواره اقتصاد خرج سیاست را می پرداخته، این بار سیاست برای اقتصاد هزینه کند. اگر چنین شود، نیروهای توانمند و کارشناس حتماً سیاست های اقتصادی بهتری انتخاب خواهند کرد. بطور مثال در هماهنگی بین سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی، سیاست های مالی و پولی ضدتورمی و ثبات زا اتخاذ

خواهد شد، از ابزار نرخ بهره، نرخ ارز و بازار سرمایه برای تعدیل انتظارات تورمی استفاده خواهد شد و در نبود شوک خارجی تحریم و بازگشت اعتماد به سیاست گذاران اقتصادی، اقتصاد ایران ظرفیت لازم برای بازگشت به رونق و عبور از شرایط رکود تورمی

شده، ظرفیت نظام سیاست گذاری و ساختاری است که در آن سیاست و خط مشی ها (policy) طراحی و تولید می شود. بخش قابل ملاحظه ی از توصیه ها و راه حل های کنونی برای خروج بحران، مبتنی بر این پیش فرض است که «مشکل اصلی» نبود منابع و

یرواند آبراهامیان تاریخدان برجسته ی ایرانی آمریکایی، استراتژی بقای جمهوری اسلامی را تقویت دولت رفاه در ایران میدانند. آبراهامیان معتقد است جمهوری اسلامی نه الزاما با ابزار سرکوب هوشمند یا بهره مندی از منابع سرشار نفتی و یا توسل به شیعه گرایی و یا بسیج کنندگی حاصل از جنگ ۸ ساله ایران و عراق، بلکه با استقرار نوعی حکومت پوپولیستی رفاه گرا پابرجا مانده است. از نظر او جمهوری اسلامی با توسل به توسعه آموزش، بهداشت و کاهش شکاف شهر و روستا و حامی پروری و... یعنی تزریق منابع نفتی به جامعه و ایجاد حدی از سرمایه انسانی نه تنها برای خود بقا، بلکه برای ناظران بیرونی شگفتی و برای مخالفانش ناکامی به بار آورد. نه تنها سرنگون نشد که به بازی گری جدی در منطقه خاورمیانه نیز بدل شد. اما اگر فرضیه دولت پوپولیستی رفاه گرایی ابراهیمان را بپذیریم آیا این توضیح همچنان صادق است؟

کنونی را باز خواهد یافت. بازگشت درآمد ارزی ۸۰ تا ۹۰ میلیارد دلاری در سال، در کنار امکان اصلاحات در نظام بانکی و مالیاتی و گمرکی و بودجه و... نه تنها به اقتصاد، که به کشور انتظام لازم را باز خواهد گرداند. اما در کوتاه مدت و بدون رفع تحریم ها نیز می توان با کاهش هزینه ها، مدیریت واردات در حد صادرات و ایجاد منابع درآمدی جدید شامل مالیات های جدید، فروش دارایی و املاک دولتی و همچنین استقراض از آینده شامل انتشار اوراق قرضه و یا فروش سلف نفت و در نهایت استقراض از بانک مرکزی، اقتصاد ایران را تا زمان رفع تحریم ها و عادی شدن شرایط آن، سرپا نگاه داشت.

بی کفایتی فردی است. غافل از اینکه، اساسا نظام سیاست گذاری ایران توان عاملیت خود را تا حدی زیادی از دست داده است. عاملیت به معنای اینکه نظام سیاست گذاری ایران ۱- توان رسیدن به جمع بندی و تصمیم سخت و ۲- توان اجرای این جمع بندی یا تصمیم سخت خود را تا حد زیادی از دست داده است.

عاملیت نظام سیاست گذاری حدی از کارایی و اثربخشی سیستمی است که بتواند ۱- برای بحران ها راه حل تولید کند، ۲- نیازها را تشخیص و تامین کند و ۳- توانایی حداکثرسازی ظرفیت ها یا ارتقا مزیت های نسبی اقتصادی در کشور را دارا باشد. ۴- بتواند این انتخاب ها را عملی و اجرایی کند. توانایی در انتخاب بهترین انتخاب ممکن (اثربخشی) و توان اجرا و تحقق بهترین انتخاب ممکن (کارایی) به عنوان اصلی ترین پیش نیاز کارکردی یک ساختار سیاست گذاری (policy making) و یک امر نسبی است. ماجرای کرونا و مقایسه ی عملکرد کشورها در مقابل با آن چه در انتخاب بهترین شیوه ی مقابله با گسترش کرونا و چه توان اجرای استراتژی انتخابی خود، نسبی بودن میزان این کفایت را توضیح میدهد. توان عاملیت نظام سیاست گذاری در ایران به دلایل مختلفی طی ۱۵ ساله گذشته تحلیل رفته است. انتخاب های نادرست و متناقض سیاستی و ناتوانی از اجراء نشان از افت ظرفیت اجرایی (operational capacity)، ظرفیت کارشناسی (analytical capacity) و ظرفیت سیاسی (political capacity) دارد. نمونه های اخیر از این کژکارکردی (dysfunction) را میتوان در ماجرای FATAF، تعیین قیمت بنزین و یا فروش نفت و ... دید. تلاش دولت نیز برای اصلاح این ساختار شکسته، گره بروی گره نهادن و ایجاد نهادهای تازه همچون شورای عالی اقتصادی سه قواست که خود این ناکارآمدی را تشدید کرده است. خروجی مجلس جدید نیز نشان میدهد که این ناتوانی در کارکرد (dysfunction) مختص به دولت روحانی نیست و پارلمان منسجم دست چین شده نیز از چنین وضعی

طبعاً نیروهای سیاسی منتقد وضع موجود اما مدافع مشارکت سیاسی غیرمشرط نیز، رفع تحریم و بکارگیری نیروهای نزدیک به خود را راه حل مشکل کنونی میدانند هرچند نه به جزئیات سیاستی که اقتصاددانان توصیه میکنند. نهایتاً ممکن است به کامیابی دولت در بانک مرکزی و ناکامی ش در سازمان برنامه و بودجه به عنوان مصادق کارآمدی مدیریتی اشاره ی کنند و تغییر مدیران در کنار رفع تحریم را گره گشایی مشکلات کنونی بدانند. اصولگرایان فاتح مجلس جدید نیز کم و بیش نیروی جهادی و انقلابی خود را کلید حل مسایل ایران از حل مساله خارجی و مدیریت اقتصاد میدانند. بنابراین خروجی عمده ی این راه حل ها و یا اتخاذ استراتژی بقا، تامین بنزین و راننده قابل برای بولدورز دولت است. کاهش هزینه ها و یا ایجاد درآمدهای جدید در کنار استقراض تا رفع تحریم ها و امکان فروش نفت ایران بعد از رفع تحریم ها، بنزین این ماشین، و تغییر مدیران دولتی، راننده قابل و توانمند این بولدورز را تامین خواهد کرد. حرف اصلی این است که با رسیدن این بنزین و راننده قابل، بولدورز دولت توان هموار کردن این مسیر بسته و ناهموار را باز خواهد یافت.

راه حل «تامین بنزین و راننده قابل» اگرچه شرط لازم رفع تنگنا موجود کشور است اما شرط کافی آن نیست. به عبارتی آنچه که از قلم افتاده یا ثابت فرض

رنج می برد. هرچند توضیح چرایی و توصیف ابعاد این بن بست و کژکارکردی (dysfunction) خارج از موضوع این نوشته است، اما اجمالا میتوان به ساختار چندگانه و تعدد مراکز تصمیم گیری و تعدد تضییع توان سیاست گذاری دولت و یا شرایط انقلابی ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی و تناقضات در قانون اساسی و... اشاره داشت. تعدد مراکز تصمیم گیری آنچه که علی دینی ترکمانی از آن به عنوان «تودرتویی نهادی» یاد میکند باعث شکست در «هماهنگی» و «همکاری» و «ایجاد تعهد» - سه پیش شرط کلیدی موفقیت در سیاست گذاری - شده است. این تو در تویی نهادی، نظام سیاست گذاری کشور را در طراحی و انتخاب بهترین انتخاب ممکن و اجرایی کردن آن ناتوان ساخته است. نبود عاملیت به معنای از دست دادن این توانایی، فلج شدگی و کژکارکردی است.

فقد عاملیت در سیاست گذاری به معنای امکان سقوط و سرنگونی حکومت نیست بلکه بیشتر معطوف به شانس موثر بودن خط مشی های انتخابی اوست. درک این مساله که انتخاب یک استراتژی موثر برای بقا وابسته به میزان کارکرد (function) نظام سیاست گذاری است برای حاکمیت در انتخاب اولویت اصلی خود یعنی اصلاح ساختار و سازمان سیاست گذاری و بازیابی این توان عاملیت حیاتی است. توجه به مساله بن بست سیاست گذاری در میان فعالان سیاسی نیز حایز اهمیت است. به جای تمرکز صرف بر بحث دموکراسی و توزیع قدرت، توجه به امر پالیسی (policy) و ساختار پخت و پز خط مشی ها و سیاست ها در کنار امر پالیسیک (politic) ظرفیت و اثربخشی جامعه مدنی سیاسی ایران - چه منتقدان ناامید و چه منتقدان طرفدار مشارکت سیاسی بدون پیش شرط - را افزایش میدهد. برای ناظران بیرونی نیز اضافه کردن عامل توان عاملیت در سیاست گذاری، تصویر دقیق تری از وضعیت جمهوری اسلامی ارایه مینماید.

از این منظر، با توجه به وضعیت کنونی سیاست گذاری، تودرتویی نهادی و فقدان عاملیت نظام سیاست گذاری ایران، شانس انتخاب یک استراتژی درست و شانس اجرای دقیق آن را بشدت تضعیف کرده است. چنانچه فرضیه ابراهیمان در استفاده ی از دولت پوپولیستی رفاه گرا به عنوان اصلی ترین استراتژی بقا را همچنان صادق بدانیم و یا راه حل رفع تحریم و تغییر مدیریت را به عنوان دیگر اجزای این استراتژی ببینیم، کژکارکردی نظام سیاست گذاری در جمهوری اسلامی شانس انتخاب های درست ولو با رفع تحریم های ظالمانه و غیرانسانی آمریکا و حتی با حضور بهترین مدیران را گرفته است. به عبارت ساده تر، مشکل نه تنها نبود بنزین و راننده قابل، که موتور نیم سوز ماشین نظام سیاست گذاری است که ولو با تامین دو شرط منابع و کفایت فردی، از کارکرد (Function) افتاده است. عاجل ترین انتخاب استراتژی بقا، تجدید نظر و بازسازی سازمان سیاست گذاری و مناسباتی است که در آن سیاست های اقتصادی و اجتماعی پخته و پرداخته و سپس اجرا میشود. «رفع تحریم و تغییر مدیریت» یا انتخاب هر نوع استراتژی دیگر نیز برای تاب آوری تا مادامی که بهبود و ارتقا ظرفیت سیاست گذاری در ایران را نظر نگیرند، شانس برای استخلاص از وضعیت ۱۵ ساله گذشته را برای ایران فراهم نخواهد کرد.

نقشه راه نظام برای تشریف فرمائی امام زمان!

بهزاد کریمی



همخوان با محاسبات معمول. هم از اینرو، فهم "نقشه راه جمهوری اسلامی برای «بقا»، در گرو شناخت کیستی آنست و اینکه وجودش به چیست و تحقق کدام رسالت را پی می‌جوید.

سه نقشه راهی در انتظار و خدمت ظهور!

در پرسش شاخص این شماره از "دو ماهنامه میهن"، واژه "بقا" بجا انتخاب شده است. زیرا مسئله قدرت در جمهوری اسلامی، بیش و پیش از آنکه اهرمی زمینی و چرخشی در جهت رشدی متعارف باشد، ربط با بقای قدرتی دارد منتظر آسمان. اگر حکومت‌ها اعم از دموکراتیک یا دیکتاتوری عموماً مدعی نمایندگی مدیریت پیشرفت کشورشان هستند و اعتبار خود را با کم و کیف آن گره زده یا به رخ می‌کشند، دغدغه بنیادین حکومت اسلامی را بقای قدرت اسلامی رقم می‌زند. قدرتی که، سودای تدارک استقبال از آن مالک منحصر بقره قدرت در سر دارد. اصل مطلب در این قدرتمداری منتظر، وصل است به موعودی که می‌آید تا با شمشیری شیعی کفر از جهان برچیند و تلاش برای نگهداشت قدرتی به دست آمده در پسا سیزده سده کمین نشستند. جمهوری اسلامی متعلق به شیعه اثنی عشر، سامانه‌ای است عقیدتی به پشتوانه پول و قدرت که رویای بسط قدرت اسلامی دارد. از این منظر، موقت است و وجودش مشروط و محدود به ظهور مهدی. رسالت سنگفرش کردن ورودیه امام زمان و دستور کارش تدارک جیش آماده جهاد جهت قیام نماینده

یک فقط پرتو افکنی بر "نقشه راه" در پاسخ به پرسش این شماره از "دو ماهنامه میهن" که به چند و چون "نقشه راه" کنونی جمهوری اسلامی اختصاص دارد فقط در حد پرتو افکنی بر آن می‌توان سخن گفت. چیزی بیشتر از این عملی نیست زیرا که از اجزاء آشکار و پنهان نقشه راه برای بقای نظام، فقط دست اندرکاران خود آن مطلع‌اند!

دو چپستی نقشه راه را در کیستی صاحب نقشه باید جست

نوشته‌ام را با دو هشدار برگرفته از نحوه برخوردهایی در روشنفکران سکولار نسبت به جمهوری اسلامی شروع بکنم. یک برخورد مبتنی بر نادان انگاری و گیج‌پنداری جمهوری اسلامی و دیگری سنجش رفتارهای آن با متر متعارف. هر دو هم خطا با پیامدهایی مخرب و متاسفانه کماکان نیز موجود.

این ساده‌اندیشی است اگر فکر شود جمهوری اسلامی برنامه‌ای برای دراز مدت خود ندارد و صرفاً متکی است بر "برکت الهی" و چشم دوخته به تصادفات. اصل بقا ایجاب می‌دارد که نه فقط نقشه راه داشته باشد بلکه مطابق نقشه عمل کند. در نقطه مقابل اما، این نیز گمراه کننده است هرگاه حکومت را صاحب نقشه‌ای بدانیم بر پایه منطقی خلاف آنچه که خود آن در سر دارد. برای ولایت نباید نقشه‌ای تراشید بیرون از دستگاه فکری و تعلقات ایدئولوژیک و منافع مادی که موجودیت‌اش به آنهاست. جمهوری اسلامی، نظامی است نامتعارف با نقشه‌هایی غیر متعارف و نقشه‌هایش برای بقا نه

"عصر". این حکومت بنا به علت وجودی‌اش، قدرت محور و خودمحور است. زمانی اهل خدعه و به وقت خودش قاصم الجبارین. تا در قدرت نباشد تقید به رسم تقيه دارد، به قدرت که رسید دو دستی به مسند می‌چسبد تا بار امانت کشیده بر دوش تحویل "حضور" دهد و تکلیف تمشیت امور از خود ساقط بیند.

چهار نقشه راهی پا بر زمین و چشم به آسمان!

نقشه راه برای رسیدن به هدف آسمانی اما، از کوره راه‌های زمینی می‌گذرد. پا بر زمین دارد و سروکارش با آدمیان زمینی و واقعیات محیطی! متمرکز است بر گردآوری همکیشان و سینه چاکان در درونمرز و بر جذب شیعیان برونمرز و همجوار به ام القراء پا می‌فشد. متشکل کردن اهل تشیع بر متن تقسیم ایدئولوژیک زمین و زمان بر پایه دوگانه‌سازی و مرزبندی بین خود با غیر خود را پیش می‌برد. اصل راهنما در نقشه‌های آن، بی اعتمادی به هر دیگری است جز خودش و کلید بقا را در ایجاد سپر دفاعی دیدن از طریق بسیج و پروار طرفداران که میسر نمی‌شود مگر با تولید و بازتولید دایمی دشمن. همه هم و غم این کانون قدرت، متحد کردن نیروی خودی است علیه دشمن و بذل و بخشش بی پایان امتیازات از کیسه بیت المال به وابستگان مطیع ولایت. حامی

پروری از عناصر ثابت در پیشبرد این نقشه راه است و نه صرفاً در حد تاکتیکی مقطعی، بل روالی راهبردی و نهادینه.

غیر خودی‌ها که جملگی برایش دشمن تلقی می‌شوند فقط در بالفعل و بالقوه بودن "تفاوت" می‌بایند و عامل تمییز آنها از همدیگر تنها ناهمزمانی در حذف است. در این نقشه راه، برای زدن خصمی که تهدید بالفعل به شمار می‌رود می‌توان با دشمن بالقوه موقتاً کنار آمد تا نوبت کنار زدن آن نیز فرا رسد. حذف نوبتی غیر خودی، سازوکاری دایمی در نقشه راه این نظام است.

پنج همه قدرت به دست ولایه‌ها و اخذ هر تصمیم با اذن بیت!

گرچه هر کدام از نقشه راه‌های حکومت طی این چهار دهه ویژگی‌های خاص مرحله زمانی خود را داشته‌اند، همگی اما حلقاتی هستند از زنجیره‌های واحد در خدمت هدف کلان جمهوری اسلامی؛ فازهایی از راهبردی دراز مدت. مبانی نظری نقشه راه این دوره از جمهوری اسلامی را خامنه‌ای ولی فقیه در قالب سند - بیانیه موسوم به "گام دوم انقلاب" عرضه کرده است.

مطابق این بیانیه که روز ۲۲ بهمن ۱۳۹۷ از آن رونمایی شد جمهوری اسلامی در عبور است از "چله نظام‌سازی" به "چله تمدن‌اسلامی" و برنامه عملیاتی برای تحقق این هدف نیز، "جهاد" و هر آن رفتاری که بنا بر "مقاومت" دارد. این سند، چشم انداز را دستیابی به "مهدی موعود" تعریف کرده تا بیاید و کفر از جهان بزاید و پرچم "عدل اسلامی" برافرازد. با اینهمه مختصات نقشه راه ناشی از این سند را باید در اقدامات مشخصی رصد کرد که در حال پیاده شدن هستند و در اجراییاتی بازخواند که بیان از تمهیدات نظام دارند. ردپای مفاد و مضمون این نقشه راه را در ساماندهی‌هایی می‌توان سراغ گرفت که اگر هم از پشت پرده‌شان مطلع نیستیم ولی نمودهای معنی داری از آنها پیش چشم داریم. نشانه‌هایی که ترسیم کننده سمت و سوی تحولات مدیریت شده حکومتی‌اند.

این اجرائیات را در بیانی فشرده چنین می‌توان فرموله کرد: فرورفتن ساختاری هرچه بیشتر جمهوری اسلامی در سیستم ولایه‌اش و تکوین ولایت در فرارویی به خودکامگی فردمحور. در تقلاها برای برابری بیشترین تمرکز ممکن در حکومتی مجمع الجزایر مانند که در چندگانگی سرباآورده، در تعدد دستجات زیسته و نهایتاً هم با گسیختگی درونی است که از میان برخواید خاست. در همین راستا، مرکز اصلی قدرت از یکسو مجلس شورای اسلامی را هر چه بیشتر در خدمت منویات خود به چینش نشانده و دست‌افزار خود کرده است و از سوی دیگر ابتر کردن فزونی‌تر نهاد ریاست جمهوری را در دستور کار دارد.

شواهد همه حاکی از تدارک نظام برای عبور از سیستم "ریاستی" به سیستم "پارلمانی" در چارچوب ولایت مطلقه خودکامه است. خامنه‌ای از مدتها قبل برآن شده تا خطر سربا آوردن شکاف میان انتخاب - ولو باهم‌فهمی مبنی بر اخذ و تجمیع رای - و انتصاب را از میان بردارد. همان خطری که چندبار قدرت ولایه را گزیده و ولی فقیه و ولایت به چالش کشیده است. جمهوری ولو که وجودش بیشتر بر روی کاغذ، همواره اما برای حکومت ولایه مسئله‌ساز شده است. این تضاد باید حل شود. برکشیده شدن

شتابناک وفاداران امنیتی و سپاهی فرمانده - فرمانبر به مناصب کلان تصدی‌گری را باید در جهت تدارک باز هم پوشالی کردن جمهوری و بسته تر کردن ساختار قدرت تحکمی ولایی دانست.

جهانی

"اقتصاد مقاومتی" مولفه دیگری از این نقشه راه است. خلاف تبلیغاتی که حکومت پیرامون خود اتکایی راه انداخته، این مقاومت نه بر پایه اقتصاد بی بنیه کشور بلکه در چرخش بیشتر بسوی شرق خود نمایی می‌کند! توسل به چین و روسیه در برابر غرب، در نقشه راه اینان دفع افسد به فاسد است. روی آوردن به این دو قدرت، نه برپایه الزامات استقلال کشور و منافع ملی جهت برقراری توازن در مناسبات با قطب متعدد جهانی، بلکه مقتضی مصالح نظام است در تداوم دشمنی با امریکا و منجر به امکان‌سوزی باز هم بیشتر و مظهر دیگری از استقلال هستی‌سوز. در این نقشه راه، از تدبیر برای رفع علت فشار خبری نیست، و تنها یارگیری در برابر دشمن مطرح است. دشمن تراشی و دشمن‌کانونی نیاز نظام و تنظیم کننده متابولیسم آنست و یارگیری‌هایش تپه‌ای از اعتبار چه در دراز مدت چه حتی میان مدت.

در نقشه راه نظام بسیار چیزها اگر پایه در وهم

تماماً وصله و پینه، و برنامهریزی اقتصادی در آن، تامین خرجی حکومت برای جورهایی گذراندن عمر و تضمین هزینه‌های لازم برای بقای نظام!

هفت) پالایش در صفوف و "جوان سازی" نظام

نظام برای حفظ خود، نیازمند پالایش مکرر صفوفش است. رژیم حامی‌پرور، که از یکسو در کار تولید فساد است و از دیگرسو در دلهره اینکه مبادا موربانه فساد از درون آن را بخورد و از رسیدن به امام زمان باز بدارد. موجودی عفن را ماند خود نیز در عذاب از این عفونت و شامه صیانت ذاتش هر لحظه در آزار از جذام فساد. از اینرو، شکار فاسدینی از خود را در پیش می‌گیرد تا بر شیپور سلامت دروغین خویش بدمد. فساد پروری ذات آن، فاسد زدایی اما صرفاً تشبثی درون نقشه راه.

"جوان سازی" ساختار مدیریتی جمهوری اسلامی، کوشش دیگری است برای تضمین بقای وجود آن. این "جوانان" نه تعریف پذیر در سن و سال که بیشتر شناسا با "ایمان" به لزوم بقای نظام. در راس مدیریتی این مکتبی‌های ولایت محور "عدالت خواه"، شصت و اند ساله‌هایی قرار دارند همگی مطیع خامنه‌ای ولی فقیه خودکامه. امتحان پس داده‌هایی در مسیر ارتکاب هر جنایت به نام جمهوری اسلامی و هم اکنون در پیوند با رهبری در سایه مجتبی خامنه‌ای که دارد در

نقشه راه برای رسیدن به هدف آسمانی اما، از کوره راه‌های زمینی می‌گذرد.

پا بر زمین دارد و سروکارش با آدمیان زمینی و واقعیات محیطی! متمرکز است بر گردآوری همکیشان و سینه چاکان در درونمرز و بر جذب شیعیان برونمرز و همجوار به ام القراء پا می‌فشرد. متشکل کردن اهل تشیع بر متن تقسیم ایدئولوژیک زمین و زمان بر پایه دوگانه‌سازی و مرزبندی بین خود با غیر خود را پیش می‌برد. اصل راهنما در نقشه‌های آن، بی اعتمادی به هر دیگری است جز خودش و کلید بقا را در ایجاد سپر دفاعی دیدن از طریق بسیج و پروار طرفداران که میسر نمی‌شود مگر با تولید و بازتولید دایمی دشمن. همه هم و غم این کانون قدرت، متحد کردن نیروی خودی است علیه دشمن و بذل و بخشش بی پایان امتیازات از کیسه بیت المال به وابستگان مطیع ولایت. حامی پروری از عناصر ثابت در پیشبرد این نقشه راه است و نه صرفاً در حد تاکتیکی مقطعی، بل روالی راهبردی و نهادینه.

آب نمک ولایت غسل جایگزینی می‌بیند. نقشه راه کنونی در پی پاسخگویی و پوشش موضوع جانیشینی است. "جوان سازی" بدنه نظامی که دیروقتی است رسیده به بیگانگی با جامعه، نمی‌تواند از جنس سربازگیری برای انبساط آن و رسیدن به شادابی‌اش باشد. این "جوان سازی"، هرچه بیشتر رفتن در لاک خود است و تغذیه از ظرفیت درونی و ته‌مانده موجودی برای تضمین بقای نظام. خصلت انقباضی دارد و بن‌بستی فزونی‌تر.

هشت) سرکوب بیرحمانه هر نوع مخالفت!

جمهوری اسلامی هرگز ظرفیت تسامح نداشته و اهل تساهل نبوده است. در آن جایی برای تحمل دگر اندیش و دگرخواه وجود ندارد و سرکوب مخالف از همان ابتدا، رکنی پایدار در سیاست آن. اما آنچه سیاست کنونی جمهوری اسلامی در این عرصه را تبیین می‌کند، سرکوب مستقیم مردمانی است که بخاطر درماندگی و خشم ناشی از تهیدستی و حس تبعیض رو به خیابان گذاشته‌اند. تا چندی

دارند، بهسازی اقتصاد اما دروغی است محض و بس بزرگ، چه به مردم و چه به خود. بیشترین موضوعی که بخواید در نقشه راه‌های نظام و مخصوصاً در این آخری مصداقی باشد "از این ستون به آن ستون فرجی است"، همانا اقتصاد است! ناسامانه‌ای بی در و پیکر، بدون کمترین چشم انداز برای گشایش در راستای رشد و برعکس مدام رو به کوچک‌تر شدن. از شاخصه‌های این اقتصاد شکل‌گیری بی سابقه‌ترین شکاف طبقاتی است که در آن هزینه نگهداری تفننی چند هزار حیوان خانگی متعلق به متمولین بالای شهر در پایتخت بیشتر از درآمد چند صد هزار کودک کار و کاوندگان درون کیسه زباله‌هاست. در زمره ویژگی‌های این اقتصاد فقیرتر شدن توده نادر است و سقوط آزاد افشار میانی و پیوستن آنان به طبقات تهیدست. در این "اقتصاد مقاومتی"، نرخ رشد بیکاری تهدید کننده شیرازه جامعه بگونه بی وقفه رو به تضاد دارد و ارزش پول کشور در سیر نزولی شتابنده. مدیریت اقتصاد در این نقشه راه یعنی

برای عملی شدن نقشه ولایی، قطعاً به کوتاه آمدن‌های تاکتیکی مقطعی ضرور هم نیاز است. در همین رابطه تمکین‌های موردی ناگزیر نظام در برابر فشارهای آمریکا را نباید از قلم انداخت. اما با این تاکید که فقط مغری باشد برای درآمدن از زیر فشار تا برنامه ولایی "عمق استراتژیک" ادامه یابد؛ وگرنه

از منافع را هم در نظر داشت و سایه اینان بر تاکتیک نقشه‌های رژیم را از قلم نینداخت! نه سیاست طرد هر دیگری مانع از بازی‌های سیاسی ولایت با غیرخودی‌های متوهم در سربزنگاه‌هاست و نه امکان بهره‌گیری این حکومت بیگانه با مصالح ملی از حمیت‌های ناسیونالیستی را منتفی باید پنداشت.

پیش طعمه سرکوبگران حکومتی را فعالان سیاسی معترض تشکیل می‌داد که سهمیه چهار دهه‌ای‌شان چیزی جز داغ و درفش، زندان و شکنجه، چوبه دار و مرگ و ناگزیری در گریز از کشور و ترک میهن نبوده و نیست. اکنون اما حکومت بخاطر مواجه شدن با وضعیت به مقابله برخاستن مردم و در انطباق با الزامات وضع تازه، تجدید نظر جدی در سیاست سرکوبگری خود کرده است: اتکاء بر گارد ضد شورش، تدابیر امنیتی پیشگیرانه و در صورت بروز خیزش درهم کوبیدنی فوری و بیرحمانه. توسل به کشتار بی امان علیه تجمعات اعتراضی و تشکل‌ها و حرکات مدنی، از سنگ پایه‌های نقشه راه امروزین رژیم است.

دو شورش اجتماعی دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ دو واقعیت محرز ایران کنونی را از زیر ابر بیرون کشید. یکی انباشت پتانسیل اعتراضی بزرگ زیر پوست شهر و رسیدنش به فاز سرریز شدگی، و دیگری تصمیم نظام در توسل به هر سبعیت برای سرکوب خشن آن. در خیزش آبان دیگر نمی شد سخن از غافلگیری‌ای به میان آورد که حکومت در مقابله با شورش دی دچار آن آمد. رفتار فوق خشن حکومت نسبت به معترضان در جریان آن تازه‌ترین خیزش توده‌ای نشان داد که هم درس آموخته تجربه سبز ۸۸ است و هم برطرف کننده نارسایی‌های سربزآورده‌اش در جریان سرکوب ۹۶. آمادگی حداکثر پیشاپیش دستگاه سرکوب و دادن اختیار مطلق به فرماندهی عملیات ضد شورش برای انجام و ارتکاب هر جنایت در جریان مقابله خونین با آبان ۹۸ پرده از روی برنامه تازه حکومت برای سرکوبگری برداشت.

حکومت در راستای سازماندهی و تقویت لجستیکی و روانی نیروی "نظم و انضباط" زور بسیار زده و این یعنی، برای بقا تماماً متکی بر سرکوبگری است. سیاست قوه قضائیه و دستگاه اطلاعاتی نظام در قبال فعالان مدنی مشخصاً بر پایه ارباب و انواع پیام‌دهی‌ها به جامعه قرار گرفته است تا منتقدان و مخالفان بدانند نظام را ذره‌ای هم قصد کوتاه آمدن

مبانی نظری نقشه راه این دوره از جمهوری اسلامی را خامنه‌ای ولی فقیه در قالب سند - بیانیه موسوم به «گام دوم انقلاب» عرضه کرده است. مختصات نقشه راه ناشی از این سند را باید در اقدامات مشخصی رصد کرد که پیاده می‌شوند و در اجرائیاتی بازخواند که بیان از تمهیدات نظام دارند. این اجرائیاتی را در بیانی فشرده چنین می‌توان فرموله کرد: فرورفتن ساختاری هر چه بیشتر جمهوری اسلامی در سیستم ولایی‌اش و تکوین ولایت در فرارویی به خودکامگی فردمحور. در تقلاها برای برا بیشترین تمرکز ممکن در حکومتی مجمع الجزایر مانند که در چندگانگی سربزآورده، در تعدد دستجات زیسته و نهایتاً هم با گسیختگی درونی است که از میان بر خواهد خاست. در همین راستا، مرکز اصلی قدرت از یکسو مجلس شورای اسلامی را هر چه بیشتر در خدمت منویات خود به چینش نشانده و دست افزار خود کرده است و از سوی دیگر ابتر کردن فزونتر نهاد ریاست جمهوری را در دستور کار دارد.

ولایت در هر دو این عرصه‌ها بارها مانور ماهرانه داده و محصول آن را هم پخته است. نکته اصلی اما در این رابطه، نه معجزه‌گری ولایتمداران که گیر و گرفتاری‌هاست در خود متزلزل‌های متوهم!

حتی در همین نقشه راه کنونی که در مقایسه با هر نقشه راه قبلی پی جوی تمرکز مطلق قدرت در مرکز ولایت است، لابد تعبیه جا برای به بازی گرفته شدن اصلاح طلبان دینی و غیر دینی هم فراموش نمی‌شود. گزاره دو گام به پیش یک گام به پس برای

تاکید بر نابودی اسرائیل و حفظ "هلال شیعی" که هم در شمار شناسه هویتی این نظام‌اند و هم چاه ویلی برای آن، همچنان سر جای خود هستند و بخش ثابتی از این نقشه راه.

ده) آیا اپوزیسیون هم به نقشه راه می‌اندیشد؟

گرچه پرسش در این پرونده فقط بر چستی نقشه راه حکومت متمرکز است، ولی از جایگاه یک فعال سیاسی که مجاز نیست صرفاً در تحلیل بماند، برآنم تا تصریح و تاکید کنم که یک چنین نقشه راهی قطعاً نه بی فرجام بل بد فرجام است. گشایشی برای این حکومت دیده نمی‌شود و این نظام راه نجاتی جهت بقای خود ندارد؛ فقط عرض خود می‌برد و زحمت مردم می‌دارد. عزم جامعه انباشته از اعتراض بر بستر تبعیضات، نارسایی‌ها و ناکارایی‌های کانونی شده در جمهوری اسلامی، در تقابل با این حکومت ولایی به چنان سطحی رسیده که تا کما می‌شود راه حکومت را از پیش محرز بدارد. نقشه راه کنونی نظام، نه فقط بازتاب دهنده وضعیت انقباضی آن، بلکه علامت فرو رفتن هر چه بیشترش در چاه نیستی است. نشانه‌ها همه بیانگر سرنوشت سقوط آندند.

مسئله اصلی ایران را اما نه در این نقشه راه محتوم و محکوم به شکست، بلکه در نقشه راهی باید جست از آن جامعه، بدیل نقشه راه حکومتی و ارائه شده از سوی اپوزیسیونی رهگشا. موضوع مرکزی هم باید این باشد تا بتوان امیدوار شد که واکنش نشان دادن‌ها جا به کنشگری هدفمند و روشمند بدهند. امید که گشودن پرونده چنین نقشه راهی، بدل به دستور کار همه نیروهای سیاسی شود که خواهان برون رفت مردم ایران هستند از وضع فاجعه بار کنونی و فرارویاندن کشور در مسیر آزادی، دموکراسی، توسعه پایدار و عدالت اجتماعی را آرزو دارند. سخن بیشتر را باید به تدوین ساختار و مولفه‌های اجرائی چنین نقشه راهی اختصاص داد.

صاحب نقشه راه، چه بسا در مقطعی و بگونه کنترل شده سنجیده‌ترین اقدام باشد! صاحبان نقشه راه کنونی کم به خوش خیالی‌های مداوم اصلاح طلبان این نظام نخندیده‌اند و شاید هم اینبار بخواهند مثلاً به صحنه آمدن آقای خوئینی‌ها در آستانه انتخابات آتی ریاست جمهوری را بدل به فرصتی برای پیشبرد نقشه راه ولایی در زدن باز هم بیشتر جمهوری کنند.

شواهد همه حاکی از تدارک نظام برای عبور از سیستم «ریاستی» به سیستم «پارلمانی» در چارچوب ولایت مطلقه خودکامه است. خامنه‌ای از مدت‌ها قبل بر آن شده تا خطر سربزآوردن شکاف میان انتخاب - ولو بامهندسی مبنی بر اخذ و تجمیع رای - و انتصاب را از میان بردارد. همان خطری که چندبار قدرت ولایی را گزیده و ولی فقیه و ولایت به چالش کشیده است. جمهوری ولو که وجودش بیشتر بر روی کاغذ، همواره اما برای حکومت ولایی مسئله‌ساز شده است. این تضاد باید حل شود. برکشیده شدن شتابناک وفاداران امنیتی و سپاهی فرمانده - فرمانبر به مناصب کلان تصدی‌گری را باید در جهت تدارک باز هم پوشالی کردن جمهوری و بسته تر کردن ساختار قدرت تحکمی ولایی دانست.

در برابر مخالفان خود اعم از فرد فعال مدنی یا جامعه معترض نیست. چستی اعدام نوید افکاری آخرین جلوه چنین سیاستی بود.

نه) برخی سوپاپ اطمینان‌ها را هم باید در نظر داشت!

در نقشه راه کنونی، باید مکر آخوندی، تجربه مملکت‌داری و حس صیانت ذات معطوف به محافظت

فردائی که نیامد

محسن یلفانی



تلاش برای پناه‌بردن به آغوش ولرم چین کمونیست و سر و صدا راه انداختن و تبلیغات درباره آن اولین تلاش یا شگرد حکومت اسلامی برای حفظ بقا نیست. تاریخ چهل و دو ساله این رژیم با همین گونه هیاهوهای بسیار برای هیچ رقم خورده است. راز بقای رژیم اسلامی را در به راه انداختن همین سر و صداها باید جستجو کرد. این واقعیت که خود چین واکنشی سخت خوددارانه، اگر نگوئیم تحقیرآمیز، در برابر این تبلیغات داشته، چیزی از معنا و اثر آن نمی‌کاهد.

این ماجرا - یا ماجراجویی - از همان روزهای اول شروع شد. با شعار «صدور انقلاب». بی هیچ اطلاع یا شعوری از این که این شعار یا سیاست مدت‌هاست که محکوم شده و واکنش‌های منفی و ستیزه‌جویانه‌ای برخواهد انگیزد. حکومت اسلامی حتی دست به کار تشکیل گردان‌هایی برای اجرای این سیاست شد. در

تلاشی بیهوده برای یافتن معنا یا منطقی برای این سیاست شاید بتوان آن را تعمیم یا توسعه شعار یا خواست «استقلال» دانست که، سرمست از پیروزی بادآورده، می‌خواستند آن را به خارج از مرزهای کشور تسری دهند.

گروهی دانشجویی مخبط پیرو خط امام سفارت آمریکا را اشغال کردند و خود امام این اقدام جنون‌آمیز را انقلاب دوم نامید. ریزش سیل آسای مصیبت‌هایی که در پی آمد، و مملکت را به آستانه ورشکستگی کشاند، موجب تحکیم باز هم بیشتر رژیم شد.

با انزوایی که به دنبال اشغال سفارت آمریکا پیش آمد و با تصفیه باز هم بیشتر ارتش همراه شد، عراق به ایران حمله کرد. دفاع از کشور به عهده مشت‌های افراد مطلقاً بی‌تجربه و بی‌کفایت و فرصت‌طلب گذاشته شد که در مصادره جان‌فشانی‌های آنچه از ارتش باقی مانده بود، تردید نکردند. همین هم به ذخیره‌ای برای بقای رژیم تبدیل شد.

با بازپس گرفتن خرمشهر فرصت بزرگی برای صلح و دریافت غرامتی چند ده میلیاردی فراهم آمد. این فرصت هم با ترجیح جنگ به مثابه «نعمت» بادآورده و ابزاری برای تحکیم هر چه بیشتر رژیم، نادیده گرفته شد.

و بی‌محلی شرکای عرب و ترک و روس در دورانی که رژیم بحرانی از تحریم و فساد و دزدی و گرانی و فقر و سرکوب را از سر می‌گذراند، کم و بیش بی‌سر و صدا صورت گرفت. حتی ترور مهم‌ترین شخصیت سپاه بوسیله بی‌آبروترین رئیس جمهور آمریکا هم، با وجود حضور میلیونی توده‌ها، بحرانی را که رژیم در آن غوطه می‌زد تسکین نداد.

آخرین نمایش قدرت رژیم که در برابر همین ترور صورت گرفت، همانقدر دست به عصا و مذبحخانه و بیهوده بود که قدرت‌نمایی سپاهیان و مزدوران در برابر کودکان و جوانانی که بر اثر فقر و محرومیت و گرسنگی به خیابان‌ها ریختند.

حکومت اسلامی از آغاز برای سرنگون شدن آمده بود. هیچ حکومتی این چنین خود همه اسباب و شرایط سرنگونی خود را با خود همراه نیاورده بوده است. هیچ حکومتی چنین تصادفی، بی‌مورد، بی‌هنگام، و بی هیچ معنا یا پیام و مأموریت تاریخی بر سر کار نیامده بود. تاریخ‌نویسان و تذکره‌نویسانی کوشیده‌اند تا برای آن شجره‌النسیبی یا هویتی دست و پا کنند و جای درخوری در تاریخ این مملکت بدان اختصاص دهند. مفسران و نظریه‌پردازانی، بیشتر از میان فریب‌خوردگان خود رژیم، کارکردهای ناخواسته و ناچاری بدان نسبت داده‌اند - تعیین تکلیف نهایی نقش دین در جامعه،

استحکام قدرت یا حداقل تصور یا توهم آن را تضمین کنند. سرانجام واژه‌های از یادرفته و غیرانقلابی یا ضدانقلابی مملکت‌داری و بازسازی و... بر زبان امیرکبیرهای زمان جاری شد. هم‌زمان تحکیم هر چه بیشتر اصل ایران برپاد ده ولایت فقیه سرانجام روشن کرد که رهائی ممکن نیست. حکومت ابعاد نازضایتی را در نیافت و انتخابات را در چارچوب تنگ مؤسسات و دستگاه‌های کنترل خود «آزاد» گذاشت. جنبش مردمی اصلاح‌طلبی آغاز شده بود، هر چند که بخشی از حاکمیت رهبری و در واقع کنترل آن را در دست داشت. اما سپاه‌چاله ولایت فقیه احساس خطر کرد و با پیش راندن دستگاه‌های سرکوب خود مردم را از صحنه راند و رهبران اصلاح‌طلب را خرید یا خانه‌نشین کرد. روز از نو روزی از نو... به یمن دلارهای دوره اول احمدی‌نژاد و با تزریق «دُر» کنترل شده‌ای از دیپلماسی - با عنوان مضحک نرمش قهرمانانه - سیاست صدور انقلاب به جاه‌طلبی‌های هسته‌ای و فرابردن مرزهای امنیتی تا مدیترانه تبدیل شد. در این میان ظهور داعش و مقابله با آن بهانه‌دنیاسپندی بود. اما گویا از یاد برده بودند که اسرائیل، این بزرگ‌ترین برنده انقلاب اسلامی، عر و تیز سپاهیان اسلام را کنار مرزهایش تحمل نخواهد کرد. عقب‌نشینی مفتضحانه از مدیترانه زیر بمباران‌های بی‌وقفه دولت یهود و اکراه

آستانه ۳۶ (تازه‌های ادبیات فارسی)

بامداد ارشادی



در این شماره به معرفی سه ترجمه در بازار کتاب و ادبیات ایران می‌پردازیم:

اسلام‌گرایی (سومین جنبش مقاومت رادیکال)

ارنست نولته

ترجمه: مهدی تدینی

کتاب اسلام‌گرایی که در شهریور ۹۹ توسط نشر ثالث به بازار نشر آمده است. ساده‌ترین و شاید درست‌ترین توصیف درباره‌ی کتاب اسلام‌گرایی (سومین جنبش مقاومت رادیکال) این است که این کتاب بیشتر برای مخاطب ایرانی با مخاطب خاورمیانه‌ای، عرب یا مسلمان نوشته شده‌است تا مخاطب آلمانی و اروپایی.

موضوع این کتاب سرنوشت انسان مسلمان خاورمیانه نشین است؛ مسلمان مصری و الجزایری، پاکستانی و افغان، ایرانی و عراقی، ترک و عرب و هر کسی که با شنیدن صدای اذان از گلدسته مسجدی بی‌درنگ بر می‌خیزد، وضو می‌گیرد و رو به قبله مسلمانان به نماز می‌ایستد.

نولته که همه عمر از مارکسیسم و فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم نوشته و از انقلاب صنعتی و از واکنش‌های چپ و راست سخن گفته بود، اینک به سید قطب و دکتر علی شریعتی، عبدالله عزام و اسامه بن لادن، حسن البنا و المودودی روی آورده است. اکنون می‌خواهد ابودر شریعتی را بشناسد و از میراث داران سیدجمال الدین افغانی / اسدآبادی یاد کند. از جنبش اخوان المسلمین مصر و نهضت آزادی ایران پرس و جو می‌کند، در پی مفهوم شیعی «کل یوم عاشورا و کل ارضی کربلا» به صدر اسلام می‌رود و آنگاه می‌پرسد یزید و حسین زمانه کیست. از دیگر سو به سراغ آل سعود و جنبش اسلام‌گرای وهابیت می‌رود و در سر دیگر این طیف غرب‌گرایان مسلمان در دولت عثمانی را پیدا می‌کند. کسانی چون نامق کمال، ضیا پاشا و در نهایت، جدال میان ناسیونالیسم آتاتورک و خلیفه‌گرایی منسوخ شده سلاطین عثمانی، نزاع میان ناسیونال سوسیالیسم بعثی با سوسیالیسم عربی ناصر و اسلام‌گرایی اخوان المسلمین را شرح می‌دهد.

اگر در کتابهای دیگر او مردمان اروپا و دنیای مدرن بازیگران تاریخ مواد تحلیل‌های او بودند، اینک ماییم که موضوع او شده‌ایم.

نولته متفکر، تاریخ‌نگار و فیلسوف آلمانی تیزبینانه از رزمندگان ایرانی بازگشته از جبهه‌های جنگ ایران و عراق یاد می‌کند که پس از رحلت امام خمینی، کنار ضریح او اشک می‌ریختند و از زنده بودن خود شرمسار بودند،

بدین سان فهم آنچه در ایران

رخ داده است را به خواننده اروپایی یادآوری می‌کند. چیزی که به ندرت به چشم تاریخ‌نگاران دیگر می‌آید. تلاشی که نولته برای فهم اندیشه‌های علی شریعتی کرده جالب است. او از ورود نیروهای شوروی و بریتانیا به ایران در جریان جنگ جهانی دوم به صراحت با عنوان حمله یاد می‌کند، یا وقتی می‌گوید اگر خواهیم در قرن بیستم یک حمله نام ببریم، آن حمله‌ی صدام به ایران است. از ناصرالدین شاه می‌گوید، از پهلوی‌ها می‌نویسد و از مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق می‌کوشد انقلاب ایران را بفهمد.

نولته در این کتاب دوپست سال تاریخ سرزمین‌های اسلامی را در کلیات مرور کرده است تا جریان شناسی کند و در این مسیر کوشیده به مهم‌ترین جریانها، جنبش‌های اشخاص، رهبران، حوادث، جنگها و انقلاب‌ها اشاره کند. یک پای ثابت همه‌ی مباحث او نیز تاسیس کشوری یهودی در خاورمیانه است که به گمان او مبدا بسیاری از درگیری هاست. فهرست موضوعات و شخصیت‌هایی که نولته در این اثر مرور می‌کند بسیار زیاد است: از حمله ناپلئون به مصر و شام در آغاز قرن نوزدهم تا حاکمیت محمد علی پاشا و پسرش ابراهیم پاشا و تلاش آنها و خدیوهای بعدی مصر برای اروپایی کردن این سرزمین آفریقایی. از جنگ بین سلاطین عثمانی با اروپاییان تا ظهور اصلاحات مدرن با عنوان

تنظیمات در نظام بوروکراتیک عثمانی و بعد پیدایش عثمانیان جوان و ترکان جوان و درگیری خونبار و نسل‌کشانه آنها با ارامنه؛ از تلاش آل سعود برای فتح حجاز با کمک بادیه نشینان وهابی تا تلاش دودمان هاشمی برای ایجاد دولت ملتی عربی که در نهایت به رغم همه‌ی همکاری‌های لورنس عربستان به دو پادشاهی محقر در عراق و اردن انجامیده؛ از فروپاشی امپراتوری عثمانی و نجات پس مانده این امپراتوری با زور اسلحه‌ی مصطفی کمال پاشا تا حذف مظاهر دینی در ترکیه. هیچ حادثه مهمی از نگاه او دور نمانده است. در قسمتی از کتاب آمده که: «محمد مصدق ایرانی، محمدعلی جناح پاکستانی، گاندی و نهرو و سبهاش چندرا بوس هندی و رشید علی الکیلانی عراقی هر یک با قدرت استعماری بریتانیا درگیرند و در هر گوشه‌ای از این سرزمین متفکری سکولار یا اسلام‌گرا، ملی‌گرا یا امت‌گرا راه حل‌هایی را برای رهایی از استعمار، کسب استقلال و جبران عقب ماندگی مطرح می‌کند، در حالی که گاه نزاع میان این دو جریان متفاوت، راه‌ها و نمایندگان‌شان، از نزاع میان این کشورها با قدرت‌های استعمارگر شدیدتر و بی‌رحمانه تر می‌شود؛ مانند آن جا که خالد اسلامبولی انور سادات را به رگبار می‌بندد و فریاد می‌زند: «فرعون را کشتم.»»

مهدی تدینی مترجم اثر در مقدمه کتاب از قول

خودش نوشته:

اما هدف نولته از این مرور پر دامنه و گسترده چیست؟ چه ربط و پیوندی میان این همه شخصیت و جریان وجود دارد؟ نولته نظریه مطرح شده در کتاب را در مختصرترین صورت بندی ممکن بر عنوان کتاب نهاده است. او اسلام گرایی را «سومین جنبش مقاومت رادیکال» توصیف کرده است. دو جنبش دیگر کدامند؟ وجه پیوند دهنده آنها به یکدیگر چیست؟ آنچه این کتاب را از همه کتابهای دیگر در باره اسلام گرایی سیاسی متمایز می کند، همین است که اسلام گرایی در بافت تاریخ عصر جدید و در کنار

آریل دورفمن

ترجمه: زهرا مسی

آریل دورفمن یکی از روایت‌گران اصلی دوره وحشت و سرکوب سیاسی در آمریکای لاتین است. او پس از کودتای ۱۹۷۳ ژنرال آگوستو پینوشه در شیلی مجبور به فرار و ترک میهن شده و سال‌های تبعیدش را صرف نوشتن از این فاجعه و آثار آن بر جامعه شیلی کرده. محاکمه‌ی ژنرال پینوشه به عنوان عامل اصلی کشتار، شکنجه و سر به نیستی مبارزان سیاسی و حتی مردم عادی شیلی، برای دورفمن و هموطنان او به روایی محال شبیه بوده، اما بازداشت ناگهانی

ندارند آرام و محتاط تصمیم گرفته‌اند اعدام یا ناپدید شدن عزیزانشان را اعلام کنند. چند سال پیش که به یک روستای ماپوچه در کوهپایه‌های دوردست جنوب شیلی رفته بودم سالخوردگان روستا به من می‌گفتند نام بسیاری از کسانی را که در دوران دیکتاتوری کشته شده اند هرگز گزارش نخواهند کرد، از ترس سربازهایی که شاید روزی برگردند و کین خواهی کنند. آن دیوار هرگز تمام نام‌هایی را که هنوز در غبار هراس و فراموشی پنهان اند، بر خود نخواهد دید.

در جریان کودتای ۱۹۷۳ رهبران جدید ارتش شیلی که تعداد زیادی زندانی سیاسی روی دستشان مانده بود، ایده ای به ذهنشان خطور کرده که استادیوم ملی، بزرگ‌ترین محوطه ورزشی کشور را به یک اردوگاه مرگ غول آسا تبدیل کنند. چند ماه بعد پس از اینکه هزاران مخالف را دستگیر و شکنجه کردند پس از اینکه صدها نفر بازجویی و اعدام شدند مقامات زمین ورزشگاه را ساییدند و نیمکتها را رنگ زدند و استادیوم را دوباره به روی عموم باز کردند. داورها دوباره در سوت‌هایشان دمیدند، توپ دوباره در همان میدان قل خورد ... و به تدریج فوتبال دوستها شروع کردند به برگشتن.

آریل دورفمن می‌نویسد: «ده سال بعد از کودتا وقتی اجازه پیدا کردم از تبعید برگردم وقتی بالاخره به شیلی راهم داندن یکی از تصمیم‌هایی که گرفتم این بود که پاپم را در آن استادیوم نگذارم و طی هفت سال بعد که گاهی در کشورم ساکن بودم و گاهی به آنجا سر می‌زدم پای قولم ماندم. فقط بعد از بازگشت دموکراسی به کشورم بود که من هم توانستم خودم را راضی کنم به آنجا برگردم به استادیومی که در روزهای استقرار دموکراسی آنهمه رویداد ورزشی را آنجا تماشا کرده بودم. چیزی که بی تابانه نیاز داشتم این بود که شاهد اتفاقی باشم که بتواند آن استادیوم را زیر و رو کند، اتفاقی که ادعای مردود و شرم آور معمولی بودن آن استادیوم را پس بزند و درد هولناکی که پژواکش را هنوز می‌شد آنجا شنید به رخ بکشد».

در روز ۱۲ مارس ۱۹۹۰ فردای روزی که پینوشه به نفع پاتریسیو آیلوین از ریاست جمهوری کناره گیری کرده مردم شیلی کاری را که برای بیرون راندن ارواح خبیث آن استادیوم لازم بوده انجام دادند. در پیشگاه رشته کوه باشکوه آند، هفتاد هزار نفر هوادار در استادیوم جمع شدند تا به حرف‌های رئیس جمهور منتخب جدید گوش بدهند. آیلوین در سخنرانی اش به جنایاتی اشاره کرده که روی همین سکوها و در همین زمین رخ داده بود و سوگند خورد که: nunca mas «دیگر هرگز».

اما برای نجات استادیوم از چنگال شیاطینش، مؤثرتر از کلمات آیلوین، سوگواری جمعی ای بوده که پیش از آن سخنرانی رخ داده. هفتاد هزار مرد و زن ناگهان ساکت شدند با شنیدن صدای تکنوازی پیانیستی که آن پایین روی زمین چمن داشته واریاسیونی از یکی از ترانه‌های ویکتور خارا را مینواخته (خواننده مبارز که چند روز بعد از کودتا به دست ارتش کشته شده) ملودی که خاموش شد و گروهی زن با دامن سیاه و بلوز سفید وارد شدند با پلاکاردهایی از عکس ناپدیدشدگان. و بعد یکی از زنان شروع کرده به کوئیکا رقصیدن، رقص ملی. او رقصی را به تنهایی اجرا کرده که در اصل برای یک زوج طراحی شده بوده. لحظه ای سکوت بهت آلود بر فضا حاکم شده و به دنبالش صدای مردم که آرام، مردد، شروع کردند به کف زدن همراه با موسیقی، با

نولته که همه عمر از مارکسیسم و فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم نوشته و

از انقلاب صنعتی و از واکنش‌های چپ و راست سخن گفته بود، اینک به سید قطب و دکتر علی شریعتی، عبدالله عزام و اسامه بن لادن، حسن البنا و المودودی روی آورده است. اکنون می‌خواهد ابوذری شریعتی را بشناسد و از میراث داران سیدجمال الدین افغانی / اسدآبادی یاد کند. از جنبش اخوان المسلمین مصر و نهضت آزادی ایران پرس و جو می‌کند، در پی مفهوم شیعی «کل یوم عاشورا و کل ارضی کربلا» به صدر اسلام می‌رود و آنگاه می‌پرسد یزید و حسین زمانه کیست. از دیگر سو به سراغ آل سعود و جنبش اسلام‌گرای وهابیت می‌رود و در سر دیگر این طیف غرب گرایان مسلمان در دولت عثمانی را پیدا می‌کند. کسانی چون نامق کمال، ضیا پاشا و در نهایت، جدال میان ناسیونالیسم آتاتورک و خلیفه‌گرایی منسوخ شده سلاطین عثمانی، نزاع میان ناسیونال سوسیالیسم بعثی با سوسیالیسم عربی ناصر و اسلام‌گرایی اخوان المسلمین را شرح می‌دهد. یک پای ثابت همه‌ی مباحث او نیز تاسیس کشوری یهودی در خاورمیانه است که به گمان او مبدا بسیاری از درگیری‌هاست.

و جنجالی پینوشه در سال ۱۹۹۸ در لندن گویی درپچه‌ای رو به امید و عدالت گشوده. دورفمن در این کتاب، ضمن پیگیری روند بازداشت و محاکمه ژنرال پینوشه از آثار کودتای ۱۹۷۳ بر شیلی و نسل‌های آینده این کشور سخن می‌گوید و خواننده را با ترس‌ها و امیدهای مردمی که تحت سرکوب زیسته‌اند آشنا می‌کند.

می‌نویسد: «اگر سری به گورستان عمومی شهر سانتیاگو در شیلی بزیند، در یک سوی گورستان و کنار حواشی آن، لوحی بزرگ و پهن از سنگ گرانیت می‌بینید. دیوار یادبودی که در فوریه ۱۹۹۴ چند سال پس از بازگشت دموکراسی به وطن من، آنجا برافراشته شده است. تعدادی نام بیش از چهار هزار، روی سطح این دیوار حک شده که همگی قربانیان نیروهای امنیتی دوران دیکتاتوری ژنرال آگوستو پینوشه هستند؛ دورانی که از ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ تا ۱ مارس ۱۹۹۰ دوام داشت. کنار نام ۱۰۰۲ نفر از مردان و زنان روی دیوار، هیچ تاریخ مرگی حک نشده: اینها «desaparecidos» هستند. ناپدیدشدگانی که خانواده‌هایشان هنوز نتوانسته‌اند به خاکشان بسپارند. سطح دیوار هم کاملا پر نیست: مجسمه ساز و معمارهای دیوار تکه‌های بزرگ از یک طرف سنگ را بدون نقش باقی گذاشته‌اند. پیش بینی می‌کردند که این جای خالی برای قربانیان جدیدی که قرار است نامشان روی دیوار حک شود لازم باشد و البته خانواده‌های دیگری که حالا دیگر واهمهای از انتقام

جنبشهای بزرگ دیگر راس سومی را تشکیل می‌دهد که اهمیتی جهانی و تاریخی دارد. نولته مارکسیسم انقلابی (کمونیسم یا مارکسیسم-لنینیسم) و رادیکال ترین و تندخوترین نسخه فاشیسم، یعنی ناسیونال سوسیالیسم آلمان را در زمره جنبش‌های مقاومت پیشین نام می‌برد. آنها در جای خود کوشیدند در برابر چیزی مقاومت کنند که پیدا کردن نامی برای آن قدری دشوار است. نمی‌توان به سادگی گفت آن چیز مدرنیته، دموکراسی یا لیبرالیسم بوده است. اما هر چه هست این سه جنبش، از خاستگاه‌های متفاوت، در برهه‌های تاریخی متفاوت، و با اندیشه‌های متفاوت و با اهداف و روش‌های متفاوت و چه بسا متضاد در برابر دشمن مشترکی مقاومت می‌کردند.

اما اصلا مگر نولته اسلام شناس است که اجازه داشته باشد در باره‌ی اسلام گرایی نظریه پردازی کند؟ در پاسخ باید گفت گستره و ماهیت این پرسش و اساسا این نوع پرسش‌گذاری که نولته در این کتاب در پیش گرفته به گونه‌ای است که اتفاقا یک اسلام شناس نمی‌تواند به آن پاسخ دهد. اسلام شناس شاید بتواند اسلام گرایی مدرن را بشناسد و ریشه‌های اسلامی‌اش را واکاوی کند، اما برای پاسخ به پرسش‌گذاری این کتاب به همان میزان هم باید ایدئولوژی‌های قرن بیستمی را بشناسد و از نزاع‌های نظری و عملی بزرگ جهان در قرن بیستم و جنبش‌های سیاسی فاتح اروپا با خبر باشد.

✽شکستن طلسم وحشت

خودش را در مادری برای من نقل کرد و چگونگی آن را شرح داد، به نظرم رسید که پشت سر فیلم دیگری به حالت تعلیق وجود دارد که اگر بدان پرداخته نشود ممکن است داستان آن برای همیشه ناگفته بماند. این بود که او را قانع کردم که یک هفته تمام به پرسش‌های من جواب بدهد و در گفت و گویی با من که نوار اصلی اش بیش از ۱۸ ساعت طول می‌کشد شرکت کند.

این کتاب در واقع خاطره‌ی کامل این ماجرای انسانی است، با همه مسایل حرفه‌ای و سیاسی‌اش. مارکز خلاصه‌ی از آنها را در ده فصل در این کتاب نوشته است که بسیار جذاب است. او برای حفظ جان برخی از بازیگران اصلی این ماجرا که در شیلی به سر می‌برند بعضی از نام‌ها و بسیاری از جریان‌های واقع را تغییر داده است. ترجیح داده که راوی داستان به صورت اول شخص باشد، به همان صورتی که از زبان او شنیده بوده. «ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی به لحاظ روش تحقیق و خصلت مواد و مصالحی که در آن است، نوعی «پرتاز» به شمار می‌رود، اما در بازسازی پرهیجان ماجرای که هدف نهایی‌اش بیگمان بسی بیش از قصد اولیه اش - ساختن فیلمی برای دست انداختن و مسخره کردن قدرت نظامی شیلی که به خوبی انجام گرفته - صمیمانه بوده چیزی بیش از اینها وجود دارد، خوب لیتین همین را گفته است: «این قهرمانانه ترین کار زندگی من نیست، شایسته ترین آن است.» آری، و من نیز گمان میکنم که بزرگی این کار در همین است.

در قسمتی از این خاطرات لیتین می‌گوید: «آفتاب زده بود که دستم را گرفت و بی هیچ کلامی از وسط حیاط برد تا آخرین چیز غیر منتظره این سفر را به من نشان بدهد، در حالی که مثل قهرمان‌های رمان‌های دیکنز شمعدانی در دستش بود. ته حیاط اتاقی بود که دیدم دفتر کارم در منزل سانتیاگو به هنگام عزیمت‌ام از شیلی به همان سان که بود با همه لوازم اش در آن قرار دارد.

نظامی‌ها که آخرین بار به زور به خانه ما ریختند و من مجبور شدم با الی و بچه‌ها، به مکزیک بگریزم. مادرم معماری را مأمور کرده بود که تخته به تخته همه اثاث و لوازم استودیوم را پیاده کند و دوباره همان طور که بود در خانه قدیمی پالمیلا بسازد. از داخل که نگاه میکردی مثل این بود که من نرفته باشم. درست به همان سان که بود با همان بی نظمی‌ها، و با تمام کاغذهای سراسر زندگی ام، کارهای نمایشی جوانی ام، طرح‌های سناریو، و غیره. هوا به همان رنگ و بو بود، و حتی فکر کردم درست همان تاریخ و همان ساعتی است که دفترم را برای آخرین بار دیده بودم. لرزش بلندی در تنم حس کردم چون نمی‌دانستم که آیا مادرم این بازسازی دقیق را برای این کرده که من اگر روزی برگشتم همه چیز خانه قبلی‌ام را از دست نداده باشم یا برای اینکه اگر در غربت مردم خاطره ام را بهتر حفظ کند.»

وارد شده بودند و نیز شش گروه جوان از اعضای مقاومت داخلی شیلی را در کنار فیلمبرداری هدایت کند. نتیجه کار یک فیلم چهار ساعته تلویزیونی و یک فیلم دو ساعته سینمایی شده است. او از تغییر چهره‌اش این طور می‌گوید: «اولین

صدای به هم کوبیدن دستها که به تماشاگر میگفتند ما در این سوگ شریک ایم. ما هم با همه عشق‌های گمشده مان در تاریخ، با همه مردگانمان میرقصیم، و از هیچستانی که پنبوشه به آنجا تبعیدشان کرده، به نحوی بازمان میگردانیم. و ارکستر سمفونیک

آریل دورفمن یکی از روایت‌گران اصلی دوره‌ی وحشت و سرکوب سیاسی در آمریکای لاتین است. او پس از کودتای ۱۹۷۳ ژنرال آگوستو پینوشه در شیلی مجبور به فرار و ترک میهن شده و سال‌های تبعیدش را صرف نوشتن از این فاجعه و آثار آن بر جامعه شیلی کرده. محاکمه‌ی ژنرال پینوشه به عنوان عامل اصلی کشتار، شکنجه و سر به نیستی مبارزان سیاسی و حتی مردم عادی شیلی، برای دورفمن و هموطنان او به رویایی محال شبیه بوده، اما بازداشت ناگهانی و جنجالی پینوشه در سال ۱۹۹۸ در لندن گویی درجه‌ای رو به امید و عدالت گشوده. دورفمن در کتاب شکستن طلسم وحشت (ترجمه زهرا شمس)، ضمن پیگیری روند بازداشت و محاکمه ژنرال پینوشه از آثار کودتای ۱۹۷۳ بر شیلی و نسل‌های آینده این کشور سخن می‌گوید و خواننده را با ترس‌ها و امیدهای مردمی که تحت سرکوب زیسته‌اند آشنا می‌کند.

مشکل ریش من بود. مساله به این سادگی نبود که تیغی بردارم و ریشم را بترشم. می‌بایست از شخصیتی که این ریش در طی سالیان دراز به من داده بود خارج شوم... ریشم را یواش یواش و به مرور زمان تراشیدند و تغییرات رفتار مرا در هر مرحله زیر نظر گرفتند و دیدند که چه تاثیری در ظاهر و منش من می‌گذارد. تا لحظه‌ای که دیدم دیگر ریش ندارم. پیش از اینکه چهره‌ی تازه‌ام را در آینه ببینم مجبور شدم چند روز صبر کنم.»

او پس از ورودش به شیلی وقتی از فرودگاه خارج می‌شود با اولین ضربه‌ی بازگشت به وطنش مواجه می‌شود. او با خیال اینکه نیروهای نظامی باید گوشه کنار شهر باشند قدم گذاشته بود اما نه نشانی از نیروی نظامی بوده نه فقر و بینوایی. «فکر می‌کردم همه جا باید پر از پلیس باشد. به ویژه در این لحظه‌ی شب و در ایام حکومت نظامی، در حالی که چنین نبود. فرودگاه یکدست تمیز و براق بود. با نئون‌ها و تابلوهایی به رنگهای تند و دکه‌ها و مغازه‌هایی پر از کالاهای صادراتی و حتی یک پاسبان معمولی هم که مسافری احیاناً چیزی از او بپرسد پیدا نمی‌شد. تا کسی‌هایی که منتظر مسافر بودند چه دخلی داشتند به ماشین‌های قراضه ایام گذشته؛ همه مدل‌های ژاپنی نو بودند شکل هم و صف به صف.»

گابریل گارسیا مارکز در مورد علت نوشتن این کتاب می‌گوید: «هنگامی که میگل لیتین ماجرای

شیلی، ناگهان شروع کرده به نواختن گرال سمفونی نهم بتهوون، سرودی که جنبش مقاومت شیلی در نبردهای خیابانی اش برگزیده بود، «سرود شادی شیلر». پیشگویی او از روزی که «انسان شود برادر انسان.»

او این کتاب را به پنج دوست پیشکش کرد که نامشان روی آن دیوار در گورستان سانتیاگو حک شده است.

***ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی**
گابریل گارسیا مارکز
ترجمه: باقر پرهام
در آغاز سال ۱۹۸۵ سینماگر شیلیایی میگل لیتین (که نامش در فهرست پنج هزار تبعیدی شیلیایی بوده که ورودشان به کشور اکید ممنوع بوده است) پنهانی وارد شیلی شده و شش هفته در این کشور بوده و در این مدت توانسته بیش از سی و دو هزار متر فیلم درباره‌ی واقعیت زندگی کشورش دوازده سال پس از برقراری دیکتاتوری نظامی تهیه کند.
لیتین پس از تغییر قیافه و تغییر شیوه‌ی پوشش و گفتار با در دست داشتن، اوراق هویت جعلی و به کمک سازمان‌های دموکراتیک مخفی و زیر حمایت آنها در این مدت سراسر خاک شیلی را طی کرده و حتی به داخل دیوارهای کاخ ریاست جمهوری راه یافته و موفق شده سه گروه از سینماگران اروپایی که همزمان با وی زیر عناوین قانونی گوناگون به شیلی

ادامه از صفحه ۳۳

خود را از میراث پدرانی که با خون دل از حرمت و حقوق مردم دفاع کردند، بی‌نیاز می‌دانند. در شوروی رژیم خود-به-خود ساقط نشد. مدت‌ها پیش از آنکه اعضای کمیته مرکزی با کودتای دست و پا شکسته خود گورباچف را زمین برنند، تاواریش‌های کهنه‌کار فرنج‌های نظامی خود را با فراک و پاپیون سرمایه‌داران - ببخشید، کارآفرینان - عوض کرده بودند...

حرص و آزی که تا سلول‌های گلوبول‌های سرخشان رخنه کرده و لانه ساخته، نجات نخواهد داد. همچنانکه زیر سایه حضرت رضا و حضرت مصومه هم از وساوس شیطنانی قدرت و ثروت مصون نماندند.
در این میان آینده مخالفان هم چندان امیدبخش نیست. چه آنها که دل در گرو هوا و هوس‌های رئیس‌جمهور هوس‌باز آمریکا بسته‌اند و چه آنها که

آزادی ایمان از دین، جدائی دین از حکومت... اینها همه تحصیل حاصل است. چنین روندهایی بدون ابتلا به حکومت اسلامی خود داشت در جامعه ما صورت می‌گرفت.
سرکردگان حکومت خود بهتر از همه می‌دانند که پناه بردن به آغوش ولرم کمونیسم چینی آنها را از



شماره بعدی آذر و دی ۱۳۹۹

ایران و جهان پس از انتخابات آمریکا

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

contact@mihan.net